

(۳۳) سوره احزاب این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۷۳ آیه است

اشاره

ص: ۱۸۱

این سوره به اتفاق دانشمندان اسلام در "مدینه" نازل شده، و چنان که گفتیم مجموع آیات آن ۷۳ آیه است، و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای "جنگ احزاب" (خندق) می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

من قرء سوره الاحزاب و علمها اهله... اعطی الامان من عذاب القبر: "کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود" (۱).

و از امام صادق ع نقل شده:

من كان كثير القراءه لسوره الاحزاب كان يوم القيامة في جوار محمد(ص) و آله و ازواجه: "کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود" (۲).

کرارا گفته ایم این گونه فضائل و افتخارات، تنها به تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید، تلاوتی لازم است که مبدء اندیشه گردد و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

ص: ۱۸۳

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان" جلد ۸ صفحه ۳۳۴ (آغاز سوره احزاب).

این سوره یکی از پربرترین سوره های قرآن مجید است، و مسائل متنوع و بسیار مهمی را در زمینه اصول و فروع اسلام تعقیب می کند. بحثهایی را که در این سوره آمده است می توان به هفت بخش تقسیم کرد: بخش اول- سرآغاز سوره است که پیامبر اسلام ص را به اطاعت خداوند و ترک تبعیت از کافران و پیشنهادهای منافقان دعوت می کند، و به او اطمینان می دهد که در برابر کارشکنیهای آنها از وی حمایت خواهد فرمود. بخش دوم- به پاره ای از خرافات زمان جاهلیت مانند مساله "ظهار" که آن را وسیله طلاق و جدایی زن و مرد از هم می دانستند، و همچنین مساله پسرخواندگی (تبنی) اشاره کرده و قلم بطلان بر آنها می کشد، و پیوندهای خویشاوندی را در پیوندهای واقعی و طبیعی منحصر می سازد. بخش سوم- که مهمترین بخش این سوره است مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان دهنده آن، و پیروزی اعجاز آمیز مسلمین بر کفار، و کارشکنیها و بهانه جوئیهای گوناگون منافقان و پیمان شکنی آنان می باشد، و در این زمینه دستورهای جامع و جالبی بیان شده است. بخش چهارم- مربوط به همسران پیامبر است که باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند، و در این زمینه دستورات مهمی به آنها می دهد. بخش پنجم- به داستان "زینب" دختر "جحش" که روزی همسر پسر خوانده پیغمبر ص "زید" بود و از او جدا شد، به فرمان خدا با پیامبر ص ازدواج کرد و دستاویزی برای منافقان گشت قرآن در این زمینه پاسخ کافی به بهانه جویان می دهد. بخش ششم- از مساله حجاب سخن می گوید که با بخشهای گذشته نیز رابطه نزدیک دارد و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می کند. بخش هفتم- که آخرین بخش را تشکیل می دهد، اشاره ای به مساله مهم "معاد" دارد، و راه نجات در آن عرصه عظیم و همچنین مساله امانت داری بزرگ انسان یعنی مساله تعهد و تکلیف و مسئولیت او را شرح می دهد.

این سوره به اتفاق دانشمندان اسلام در "مدینه" نازل شده، و چنان که گفتیم مجموع آیات آن ۷۳ آیه است، و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای "جنگ احزاب" (خندق) می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

من قرء سورة الاحزاب و علمها اهله... اعطى الامان من عذاب القبر: "کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود" ۱.

و از امام صادق ع نقل شده:

من كان كثير القراءه لسورة الاحزاب كان يوم القيامة في جوار محمد(ص) و آله و ازواجه: "کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود" ۲.

کرارا گفته ایم این گونه فضائل و افتخارات، تنها به تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید، تلاوتی لازم است که مبدء اندیشه گردد و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِهَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ای پیامبر تقوی الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت منما، خداوند عالم و حکیم است.

۲- از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی نما که خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است.

۳- توکل بر خدا کن، و همین بس که خدا حافظ و مدافع انسان باشد.

مفسران در اینجا شان نزولهای مختلفی نقل کرده اند که تقریباً همه یک موضوع را تعقیب می کنند.

از جمله اینکه گفته اند این آیات در مورد "ابو سفیان" و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شد که بعد از جنگ "احد" از "پیامبر اسلام" ص امان گرفتند و وارد مدینه شدند، و به اتفاق "عبد الله بن ابی" و بعضی دیگر از دوستانشان خدمت رسول خدا ص آمدند و عرض کردند: "ای محمد! بیا و از بدگویی به خدایان ما- بتهای لات و عزی و منات- صرف نظر کن، و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می کنند تا ما هم از تو دست بر داریم، و هر چه می خواهی در باره خدایت توصیف کن آزاد هستی".

این پیشنهاد پیامبر ص را ناراحت کرد، عمر برخاست و گفت: اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم! پیغمبر ص فرمود: "من به آنها امان دادم چنین چیزی ممکن نیست" اما دستور داد آنها را از مدینه بیرون کنند، آیات فوق نازل شد و به پیامبر ص دستور داد که به این گونه پیشنهادها اعتنا نکند (۱).

تفسیر:

تنها از وحی الهی پیروی کن

از خطرناکترین پرتگاه هایی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد مساله پیشنهادهای سازشکارانه ای است که از ناحیه مخالفان مطرح می گردد، و در اینجا است که خطوط انحرافی بر سر راه رهبران ایجاد می شود و سعی دارد آنها را از مسیر اصلی بیرون برد، و این آزمون بزرگی برای آنها است.

ص: ۱۸۷

مشركان "مکه" و منافقان "مدینه" بارها کوشیدند که با طرح پیشنهادهای سازشکارانه پیامبر گرامی اسلام ص را از خط "توحید" منحرف سازند، از جمله همان بود که در شان نزول فوق خواندیم.

اما نخستین آیات سوره احزاب نازل شد و به توطئه آنها پایان داد و پیامبر ص را به ادامه روش قاطعانه اش در خط توحید بدون کمترین سازش دعوت نمود.

این آیات مجموعاً چهار دستور مهم به پیامبر ص می دهد:

دستور اول در زمینه تقوی و پرهیزکاری است که زمینه ساز هر برنامه دیگری می باشد می فرماید: "ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ).

حقیقت "تقوی" همان احساس مسئولیت درونی است و تا این احساس مسئولیت نباشد انسان به دنبال هیچ برنامه سازنده ای حرکت نمی کند.

تقوی انگیزه هدایت، و بهره گیری از آیات الهی است، چنان که در آیه دوم سوره بقره می خوانیم "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" این قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است."

درست است که مرحله نهایی تقوی بعد از ایمان و عمل به دستورات خدا حاصل می شود ولی مرحله ابتدایی آن قبل از همه این مسائل قرار داد. چرا که انسان اگر احساس مسئولیتی در خود نکند به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران نمی رود، و نه گوش به سخنان آنها فرا می دهد، حتی مساله "دفع ضرر محتمل" را که علمای کلام و عقائد آن را پایه تلاش برای معرفه الله ذکر کرده اند در حقیقت شاخه ای از تقوی است.

دستور دوم نفی اطاعت کافران و منافقان است، می فرماید: "از کافران و منافقان اطاعت مکن!" (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ).

و در پایان این آیه برای تاکید این موضوع می گوید: "خداوند عالم

و حکیم است" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

اگر فرمان ترک پیروی آنها را به تو می دهد روی علم و حکمت بی پایان او است، زیرا می داند در این تبعیت و سازشکاری چه مصائب دردناک و مفسد بی شماری نهفته است.

به هر حال، بعد از تقوا و احساس مسئولیت، نخستین وظیفه شستشوی صفحه دل از اغیار و ریشه کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است. ***در سومین دستور مساله بذر افشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح می کند می گوید: "از آنچه از طرف پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن" (وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

و مراقب باش و بدان که "خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

بنا بر این نخست باید دیو را از درون جان بیرون راند تا فرشته در آید.

خارها را بر چید تا بذر گلها بروید.

باید طاغوت زدایی کرد تا حکومت الله و نظام الهی جانشین آن گردد. ***و از آنجا که در ادامه این راه مشکلات فراوان است و تهدید و توطئه و کار شکنی بسیار زیاد، چهارمین دستور را به این صورت صادر می کند: "بر خدا توکل کن و از توطئه هاشان نترس!" (وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ).

"و همین بس که خداوند ولی و حافظ و مدافع انسان باشد" (وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً).

اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند، چون من دوست و یاور توأم از دشمنان باکی نداشته باش.

گر چه مخاطب در این آیات شخص پیامبر است، ولی پیدا است که دستوری است برای همه مؤمنان، و همه مسلمانان جهان، نسخه ای است نجاتبخش و معجونی است حیات آفرین برای هر عصر و هر زمان.

بعضی از مفسران گفته اند خطاب "یا ایها" مخصوص مواردی است که هدف جلب توجه عموم به مطلب است، هر چند مخاطب یک نفر باشد بخلاف خطاب به "یا" که معمولاً در مواردی گفته می شود که منظور شخص مخاطب است (۱).

و چون در آیات مورد بحث خطاب با "یا ایها" شروع شده عمومیت هدف این آیات را تاکید می کند.

شاهد دیگر برای تعمیم این است که جمله "إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا" به صورت جمع آمده، می گوید: "خدا به اعمال همه شما آگاه است، و اگر تنها پیامبر ص مخاطب بود می بایست گفته شود خدا به عمل تو آگاه است (دقت کنید).

ناگفته پیدا است، مفهوم این دستورات به پیامبر این نیست که او در مساله تقوا و ترک اطاعت کافران و منافقان کوتاهی داشته، بلکه این بیانات از یک سو جنبه تاکید در مورد وظائف پیغمبر ص دارد، و از سوی دیگر درسی است برای همه مؤمنان.

ص: ۱۹۰

اشاره

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) اُدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَرِوَالِكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيهَا أَنْ تَخَلُّوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ لَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

۴- خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش نیافریده، و هرگز همسرانان را که مورد "ظهار" قرار می دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزندخوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود می گوئید (سخنی باطل و بی ماخذ) اما خداوند حق می گوید، و به راه راست هدایت می کند.

۵- آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است، و اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند، اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که (در این مورد) از شما سر می زند (و بی توجه آنها را به نام دیگران صدا می زیند) ولی آنچه را از روی عمد می گوئید (مورد حساب قرار خواهد داد) و خداوند غفور و رحیم است.

۶- پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است، و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می شوند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانشان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است.

تفسیر:

ادعاهای بیهوده

در تعقیب آیات گذشته که به پیامبر ص دستور می داد تنها از وحی الهی تبعیت کند نه از کافران و منافقان، در آیات مورد بحث نتیجه تبعیت از آنها را منعکس می کند که پیروی از آنان انسان را به یک مشت خرافات و اباطیل و انحرافات دعوت می نماید که سه مورد آن در نخستین آیه مورد بحث بیان شده است:

نخست می فرماید: "خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش قرار نداده است" (! مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ).

جمعی از مفسران در شان نزول این قسمت از آیه نوشته اند، که در زمان

جاهلیت مردی بود بنام "جمیل بن معمر" دارای حافظه بسیار قوی، او ادعا می کرد که در درون وجود من "دو قلب" است که با هر کدام از آنها بهتر از محمد ص می فهمد! لذا مشرکان قریش او را ذو القلین! (صاحب دو قلب) می نامیدند.

در روز جنگ بدر که مشرکان فرار کردند، جمیل بن معمر نیز در میان آنها بود، ابو سفیان او را در حالی دید که یک لنگه کفشش در پایش بود و لنگه دیگر را به دست گرفته بود و فرار می کرد، ابو سفیان به او گفت: چه خبر؟! گفت: لشکر فرار کرد، گفت: پس چرا لنگه کفشی را در دست داری و دیگری را در پا؟! جمیل بن معمر گفت: به راستی متوجه نبودم، گمان می کردم هر دو لنگه در پای من است (معلوم شد با آن همه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه یک قلب هم چیزی نمی فهمد- البته منظور از قلب در این موارد عقل است) (۱).

به هر حال پیروی از کفار و منافقان و ترک تبعیت از وحی الهی، انسان را به این گونه مطالب خرافی دعوت می کند.

ولی گذشته از اینها، این جمله معنی عمیقتری نیز دارد و آن اینکه انسان یک قلب بیشتر ندارد و این قلب جز عشق یک معبود نمی گنجد، آنها که دعوت به شرک و معبودهای متعدد می کنند، باید قلبهای متعددی داشته باشند تا هر یک را کانون عشق معبودی سازند! اصولاً- شخصیت انسان، یک انسان سالم شخصیت واحد، و خط فکری او خط واحدی است، در تنهایی و اجتماع، در ظاهر و باطن، در درون و برون، در فکر و عمل، همه باید یکی باشد، هر گونه نفاق و دوگانگی در وجود انسان امری است تحمیلی و بر خلاف اقتضای طبیعت او.

ص: ۱۹۳

(۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، و "تفسیر قرطبی".

انسان به حکم اینکه یک قلب بیشتر ندارد باید دارای یک کانون عاطفی و تسلیم در برابر یک قانون باشد.

مهر یک معشوق در دل بگیرد.

یک مسیر معین را در زندگی تعقیب کند.

با یک گروه و یک جمعیت هماهنگ گردد، و گر نه تشتت و تعدد و راههای مختلف و اهداف پراکنده او را به بیهودگی و انحراف از مسیر توحیدی فطری می کشاند.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه می خوانیم: که فرمود:

□

لا یجتمع حبا و حب عدونا فی جوف انسان، ان الله لم یجعل لرجل قلبین فی جوفه، فیحب بهذا و یبغض بهذا فاما محبنا فیخلص الحب لنا کما یخلص الذهب بالنار لا کدر فیه فمن اراد ان یعلم فلیمتحن قلبه فان شارک فی حبا حب عدونا فلیس منا و لسنا منه: "دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی گنجد چرا که خدا برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن، دوستان ما در دوستی ما خالصند همانگونه که طلا در کوره خالص می شود هر کس می خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است از ما نیست و ما هم از او نیستیم" (۱).

بنا بر این قلب واحد کانون اعتقاد واحدی است و آنهم برنامه عملی واحدی را اجراء می کند چرا که انسان نمی تواند حقیقتا معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود و اینکه بعضی در عصر ما برای خود شخصیت‌های متعددی قائل هستند و می گویند فلان عمل را از جنبه سیاسی انجام دادم و فلان کار را از جنبه دینی و کار دیگر را از نظر جنبه اجتماعی و به این ترتیب اعمال متضاد خود را

ص: ۱۹۴

(۱- ۱) "تفسیر علی بن ابراهیم" طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۳۴.

توجه می کنند منافقان زشت سیرتی هستند که می خواهند قانون آفرینش را با این سخن زیر پا بگذارند. درست است که جنبه های زندگی انسان مختلف است ولی باید خط واحدی بر همه آنها حاکم باشد.

قرآن سپس به خرافه دیگری از عصر جاهلیت می پردازد و آن خرافه "ظهار" است، آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می شدند و می خواستند نسبت به او اظهار تنفر کنند به او می گفتند: "انت علی کظهر امی": "تو نسبت به من مانند پشت مادر منی!" او با این گفته او را به منزله مادر خود می پنداشتند و این سخن را به منزله طلاق! قرآن در دنباله این آیه می گوید: "خداوند هرگز همسرانتان را که مورد "ظهار" قرار می دهید مادران شما قرار نداده است"، و احکام مادر، در مورد آنان مقرر نکرده است (وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ).^(۱)

اسلام این برنامه جاهلی را امضاء نکرد، بلکه برای آن مجازاتی قرار داد و آن اینکه: شخصی که این سخن را می گوید حق ندارد با همسرش نزدیکی کند تا اینکه کفاره لازم را بپردازد، و اگر کفاره نداد و به سراغ همسر خود نیز نیامد همسر می تواند با توسل به "حاکم شرع" او را وادار به یکی از دو کار کند یا رسماً و طبق قانون اسلام او را طلاق دهد و از او جدا شود، و یا کفاره دهد و به زندگی زناشویی همچون سابق ادامه دهد (۱).

آخر این چه سخنی است که انسان با گفتن این جمله به همسرش که تو همچون مادر منی، به حکم مادر او در آید، ارتباط مادر و فرزند یک ارتباط طبیعی است و با لفظ هرگز درست نمی شود، و لذا در سوره مجادله آیه ۲ صریحاً

ص: ۱۹۵

۱- ۱) توضیح بیشتر در باره مسائل مربوط به "ظهار" به خواست خدا در ذیل آیات مناسب در سوره مجادله خواهد آمد.

می گوید: **إِنَّ أُمَّهَاتَهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَنَّهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا**: "مادران آنها کسانی هستند که آنها را متولد ساخته اند و آنها سخنی زشت و باطل می گویند!".

و اگر هدف آنها از گفتن این سخن جدا شدن از زن بوده است- که در عصر جاهلیت چنین بوده، و از آن به جای طلاق استفاده می کردند- جدا شدن از زن نیازی به این حرف زشت و زننده ندارد، آیا نمی توان با تعبیر درستی مساله جدایی را بازگو کرد؟ بعضی از مفسران گفته اند که اظهار در جاهلیت باعث جدایی زن و مرد از یکدیگر نمی شد، بلکه زن را در یک حال بلا تکلیفی مطلق قرار می داد، اگر مساله چنین باشد، جنایت بار بودن این عمل روشنتر می شود، زیرا با گفتن یک لفظ بی معنی رابطه زناشویی را با همسر خود به کلی بر خود تحریم می کرد بی آنکه زن مطلقه شده باشد (۱).

سپس به سومین خرافه جاهلی پرداخته می گوید: "خداوند فرزندخوانده های شما را، فرزند حقیقی شما قرار نداده است" (**وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ**).

توضیح اینکه: در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند و آن را پسر خود می خواندند و به دنبال این نامگذاری تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند از پدرخوانده اش ارث می برد و پدر خوانده نیز وارث او می شد، و تحریم زن پدر یا همسر فرزند در مورد آنها حاکم بود.

اسلام، این مقررات غیر منطقی و خرافی را به شدت نفی کرد، و حتی چنان که خواهیم دید پیامبر ص برای کوبیدن این سنت غلط، همسر پسرخوانده اش "زید بن حارثه" را بعد از آن که از "زید" طلاق گرفت به ازدواج خود

ص: ۱۹۶

(۱-۱) "تفسیر فی ظلال" جلد ۶ صفحه ۵۳۴ (ذیل آیه مورد بحث).

در آورد تا روشن شود این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیتها را دگرگون سازد، چرا که رابطه پدری و فرزندی یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قرار دادها و شعارها هرگز حاصل نمی شود.

گر چه بعدا خواهیم گفت که ازدواج پیامبر با همسر مطلقه زید جنجال بزرگی در میان دشمنان اسلام بر پا کرد، و دستاویزی برای تبلیغات سوء آنها شد ولی این جنجالها به کوبیدن این سنت جاهلی ارزش داشت.

لذا قرآن بعد از این جمله می افزاید: "این سخنی است که شما به زبان می گوئید" (ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ).

می گوئید فلان کس پسر من است، در حالی که در دل می دانید قطعاً چنین نیست، این امواج صوتی فقط در فضای دهان شما می پیچد و خارج می شود، و هرگز از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد.

اینها سخنان باطلی بیش نیست "اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند" (وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ).

سخن حق به سخنی گفته می شود که با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قرار دادی است هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد، و می دانیم مساله ناپسند "ظهار" در عصر جاهلیت، و یا "پسرخواندگی" که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد نه واقعیت عینی داشت و نه قرار دادی حافظ مصلحت عموم بود. ***سپس قرآن برای تاکید بیشتر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می افزاید: "آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است" (أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ).

تعبیر به "اقسط" (عادلانه تر) مفهومی این نیست که اگر آنها را به نام

پدرخوانده‌ها صدا بزند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، بلکه همانگونه که بارها گفته ایم صیغه "افعل تفضیل" گاه در مواردی به کار می رود که وصف در طرف مقابل به هیچوجه وجود ندارد، مثلاً گفته می شود "انسان احتیاط کند و جان خود را به خطر نیندازد بهتر است" مفهوم این سخن آن نیست که به خطر انداختن جان خوب است ولی احتیاط کردن از آن بهتر می باشد، بلکه منظور مقایسه "خوب" و "بد" با یکدیگر است.

و برای رفع بهانه‌ها اضافه می کند: "اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند" (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ).

یعنی عدم شناخت پدران آنها دلیل بر این نمی شود که نام شخص دیگری را به عنوان "پدر" بر آنها بگذارید، بلکه می توانید آنها را به عنوان برادر دینی یا دوست و هم پیمان خطاب کنید.

"موالی" جمع "مولا" است، و مفسران برای آن معانی متعددی ذکر کرده اند، بعضی آن را در اینجا به معنی دوست، و بعضی به معنی غلام آزاد شده دانسته اند (زیرا بعضی از پسرخوانده‌ها بردگانی بودند که خریداری می شدند، سپس آزاد می گشتند و چون مورد توجه صاحبانشان بودند آنها را به عنوان پسر خویش می خواندند).

توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر "مولا" در اینگونه موارد که طرف برده آزاد شده ای بود از این جهت بود که آنها بعد از آزادی رابطه خود را با مالک خود حفظ می کردند، رابطه ای که از نظر حقوقی در پاره ای از جهات جانشین خویشاوندی می شد و از آن تعبیر به "ولاء عتق" می نمودند.

لذا در روایات اسلامی می خوانیم که "زید بن حارثه" بعد از آن که پیامبر او را آزاد کرد به عنوان "زید بن محمد" خوانده می شد تا اینکه قرآن

نازل شد و دستور فوق را آورد، از آن به بعد پیامبر به او فرمود: تو "زید بن حارثه" ای، و مردم او را "مولی رسول الله" می خواندند (۱).

و نیز گفته اند که: "ابو حذیفه" غلامی به نام "سالم" داشت، او را آزاد کرد، و فرزند خود نامید، هنگامی که آیه فوق نازل شد او را به نام "سالم" مولی ابی حذیفه نامیدند (۲).

ولی از آنجا که گاه انسان بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، و یا اشتباه در تشخیص نسب افراد، ممکن است کسی را به غیر پدرش نسبت دهد و این از حوزه اختیار انسان بیرون است، خداوند عادل و حکیم، چنین کسی را مجازات نخواهد کرد، لذا در ذیل آیه می افزاید: "هر گاه خطایی در این مورد مرتکب شوید گناهی بر شما نیست" (وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ).

"ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می گوئید مورد مجازات قرار خواهد گرفت" (وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) (۳).

"و همیشه خداوند، غفور و رحیم است" (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

گذشته ها را بر شما می بخشد، سهو و نسیان و اشتباه و خطا را مورد عفو قرار می دهد، اما هر گاه بعد از نزول این حکم، از روی عمد و اختیار مخالفت کنید و افراد را به غیر نام پدرانشان بخوانید، و رسم نادرست "پسرخواندگی" و "پدرخواندگی" را ادامه دهید خداوند بر شما نخواهد بخشید.

بعضی از مفسران گفته اند: موضوع خطا شامل مواردی می شود که انسان

ص: ۱۹۹

۱-۱) "روح المعانی" جلد ۲۱ صفحه ۱۳۱ ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) "روح البیان" ذیل آیه مورد بحث.

۳-۳) مفسران گفته اند کلمه "ما" در اینجا "موصوله" است و از نظر اعراب، "مبتدا" است و "خبر" آن محذوف است، و در تقدیر چنین بوده: "لکن ما تعمدت قلوبکم فانکم تؤاخذون به".

از روی محبت به کسی می گوید: پسرم! یا به خاطر احترام می گوید پدرم! البته این سخن صحیح است که این تعبیرات گناه نیست، اما نه به خاطر عنوان خطا، بلکه به خاطر اینکه این تعبیرات جنبه کنایه و مجاز دارد و معمولاً- قرینه آن همراه آن است، قرآن تعبیرات حقیقی را در این زمینه نفی می کند نه مجازی را. ***آیه بعد به مساله مهم دیگری یعنی ابطال نظام "مؤاخات" آن می پردازد.

توضیح اینکه: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید پیامبر ص به فرمان الهی، مساله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت.

به این ترتیب که میان "مهاجران" و "انصار" (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد، و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجاً برقرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود.

آیه فوق نازل شد و "نظام مؤاخات" را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد.

بنا بر این نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود، (بر خلاف نظام پسرخواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می بایست پس از برطرف شدن حالت فوق العاده ابطال گردد و چنین شد.

منتهی در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی "اولویت پیامبر ص نسبت به مؤمنین"، و "بودن زنان پیامبر ص

به منزله مادر" به عنوان مقدمه، ذکر شده است:

می فرماید: "پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است" (الْنَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

"و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند" (وَ أَرْوَاحُهُ أُمَّهَاتُهُمْ).

با اینکه پیامبر ص به منزله پدر و همسران او بمنزله مادران مؤمنین هستند، هیچگاه از آنها ارث نمی برند، چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند.

سپس می افزاید "خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از مؤمنان و مهاجرین، در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند" (وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ).

ولی با اینحال برای اینکه راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتواند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند- هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد- در پایان آیه اضافه می کند: "مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانان کار نیکی انجام دهید" این مانعی ندارد (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءُكُمْ مَعْرُوفًا).

و در آخرین جمله برای تاکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر، می فرماید:

"این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است" (كَانَ ذَلِكُمْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا).

***این بود خلاصه تفسیر آیه فوق اکنون باید به شرح هر یک از احکام چهار گانه ای که در این آیه آمده است پردازیم:

الف- منظور از اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان چیست؟ قرآن در این آیه اولویت پیامبر ص را نسبت به مسلمانان بطور مطلق

ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که "انسان" نسبت به خویشتن دارد "پیامبر" ص از خود او نیز اولی است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به مساله "تدبیر امور اجتماعی" و یا "اولویت در مساله قضاوت" و یا "اطاعت فرمان" تفسیر کرده اند اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی، اولویت به مساله "حکومت" تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه های این اولویت است (۱).

لذا باید گفت: پیامبر اسلام ص هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت، و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می باشد.

از این مساله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر ص معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست، و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

این اولویت در حقیقت شاخه ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است.

اضافه بر این انسان هنگامی می تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

لذا در حدیثی می خوانیم که فرمود:

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه

ص: ۲۰۲

۱-۱) این روایات در "اصول کافی" و کتاب "علل الشرائع" آمده است (به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمائید).

تبعاً لما جئت به: "هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده ام باشد!" (۱).

و نیز در حدیث دیگری چنین آمده:

و الذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین: "قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که من نزد او محبوبتر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم" (۲).

و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

ما من مؤمن الا- و انا اولی الناس به فی الدنیا و الآخرة: "هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم" (۳).

قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می گوید: مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: "هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند".

باز تاکید می کنیم این سخن مفهومش این نیست که خداوند بندگانش را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به اینکه پیامبر ص دارای مقام عصمت است و به مصداق مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم-۳ و ۴) هر چه می گوید سخن خدا است، و از ناحیه او است، و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربانتر است.

این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی، و هم در مسائل شخصی و فردی است.

ص: ۲۰۳

۱- (۱ و ۲) "تفسیر فی ظلال" ذیل آیات مورد بحث.

۲- (۳) "صحیح بخاری" جلد ۶ صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) و مسند احمد حنبل جلد ۲ صفحه ۳۳۴.

به همین دلیل بسیار می شود که این اولویت، مسئولیتهای سنگینی بر دوش پیامبر می گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می خوانیم: پیامبر ص فرمود:

انا اولی بکل مؤمن من نفسه، و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا او ضیاعا فالی و علی: "من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است، و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است" (۱) (باید توجه داشت که "ضیاع" در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده اند، و تعبیر به "دین" قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

ب- حکم دوم در زمینه همسران پیامبر است که آنها به منزله مادر برای همه مؤمنان محسوب می شوند، البته مادر معنوی و روحانی، همانگونه که پیامبر ص پدر روحانی و معنوی امت است.

این ارتباط و پیوند معنوی، تنها تاثیرش مساله "حفظ احترام" و "حرمت ازدواج" با زنان پیامبر بود، چنان که در آیات همین سوره، حکم صریح تحریم ازدواج با آنها بعد از رحلت پیامبر ص آمده است، و گر نه از نظر مساله ارث و همچنین سایر محرمات "نسبی" و "سببی"، کمترین اثری ندارد، یعنی مسلمانان حق داشتند، با دختران پیامبر ازدواج کنند، در حالی که هیچکس با دختر مادر خود نمی تواند ازدواج کند، و نیز مساله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچکس جز محارم آنها مجاز نبود.

ص: ۲۰۴

۱- ۱) در وسائل الشیعه، جلد ۱۷ صفحه ۵۵۱، این سخن از امام صادق (ع) از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده، و همین مضمون با تفاوت مختصری در تفسیر قرطبی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آمده است، در صحیح بخاری نیز جلد ۶ صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) آمده.

در حدیثی می خوانیم که زنی به عایشه گفت: یا امه! "ای مادر!" عایشه پاسخ داد: لست لک بام، انما انا ام رجالکم! "من مادر تو نیستم مادر مردان شما هستم" (۱).

اشاره به اینکه هدف از این تعبیر، حرمت تزویج است، و این تنها در مورد مردان امت صادق است.

ولی همانگونه که گفتیم غیر از مساله ازدواج موضوع احترام و بزرگداشت نیز مطرح است، و لذا زنان مسلمان نیز می توانستند به عنوان احترام همسران پیامبر ص را مادر خود خطاب کنند.

شاهد این سخن آنکه قرآن می گوید: "الَّتِي أُولِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" اولویت پیامبر نسبت به همه زنان و مردان است و ضمیر جمله بعد نیز به همین عنوان بر می گردد که مفهوم گسترده ای دارد، لذا در عبارتی که از "ام سلمه" (یکی دیگر از همسران پیامبر نقل شده) می خوانیم که می گوید انا ام الرجال منکم و النساء: "من مادر مردان و زنان شما هستم" (۲).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا تعبیر "أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ":

"همسران پیامبر مادران مؤمنین محسوب می شوند" با چیزی که در چند آیه قبل گذشت تضاد ندارد؟ زیرا در آنجا می فرماید: "کسانی که گاهی همسرانشان را بمنزله مادر خود قرار می دهند، سخن باطلی می گویند، مادر آنها فقط کسی است که از او متولد شده اند" با این حال چگونه همسران پیامبر که مسلمانان از آنان متولد نشده اند مادر محسوب می شوند؟ در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه کرد که خطاب مادر به یک زن یا باید از نظر جسمانی باشد یا روحانی، اما از نظر جسمانی تنها در صورتی این

ص: ۲۰۵

۱-۱) "مجمع البیان" و "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

معنی واقعیت دارد که انسان از او متولد شده باشد، و این همان است که در آیات پیشین آمده که مادر جسمانی انسان تنها کسی است که از او متولد شده است، و اما پدر یا مادر روحانی کسی است که یک نوع حق معنوی بر او داشته باشد، همچون پیامبر ص که پدر روحانی امت محسوب می شود، و هم به خاطر او همسرانش احترام مادر را دارند.

ایرادی که به اعراب جاهلی در مورد "ظهار" متوجه می شد این بود که وقتی همسران خود را مادر خطاب می کردند مسلماً منظور آنها مادر معنوی نبود، بلکه منظورشان این بود که آنها به منزله مادر جسمانی هستند، لذا آن را یک نوع طلاق می شمردند، و می دانیم مادر جسمانی با الفاظ درست نمی شود، بلکه شرط آن تولد جسمانی است، بنا بر این سخن آنها سخن منکر و زور و باطل بود.

ولی در مورد همسران پیامبر ص اگر چه آنها مادر جسمانی نیستند، ولی به احترام پیامبر ص مادر روحانیند، و احترام یک مادر را دارند.

و اگر می بینیم که قرآن در آیات آینده ازدواج با همسران پیامبر ص را تحریم کرده آن نیز یکی از شئون احترام آنها و احترام پیامبر ص است، چنان که توضیح آن بطور مشروح به خواست خدا خواهد آمد.

الَّتِي نَوْعِ سُمِّيَ مِنْ مَدْرٍ فِي الْإِسْلَامِ بِعَنْوَانِ مَدْرٍ رِضَاعِيٍّ وَجُودِ دَارِدٍ كَهْ فِي آيَةِ ٢٣ سُورَةِ نَسَاءِ بِهَ إِشَارَةِ شَدَّةٍ (وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمُ ...) وَ لِي أَنَّ فِي حَقِيقَةِ يَكِيٍّ مِنْ شَاخِصِ هَيِّ مَدْرٍ جِسْمَانِيٍّ مِي بَاشِد.

ج- سومین حکم، مساله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس "هجرت" و "مؤاخات" تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر، و یا از انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می بردند، این یک حکم موقتی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری

از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آنها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده).

لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولوا الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد.

البته قرائنی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استجبایی، زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است، و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می کند.

در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان اولویت خویشاوندان در برابر بیگانگان است، نه بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر، و به تعبیر دیگر در اینجا "مفضل علیهم" مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ).

بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود: "خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند، و اما اینکه خویشاوندان چگونه ارث می برند؟ و بر چه معیار و ضابطه ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است (۱).

د- چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مساله

ص: ۲۰۷

۱-۱) بنا بر این استدلال بعضی از فقهاء به این تعبیر برای اولویت طبقات ارث نسبت به یکدیگر درست به نظر نمی رسد، گویا حرف "ب" در "أُولَئِكَ يَتَّخِذُ سَبَبَ چَينِ اشْتَبَاهِي شده، و گمان کرده اند "مفضل علیهم" در اینجا همان بعض است، در حالی که قرآن صریحا "مفضل علیه" "مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ" آورده است، آری تعبیر به "أُولُوا الْأَرْحَامِ" به تنهایی می تواند این اشعار را داشته باشد که معیار ارث خویشاوندی است، و هر قدر درجه خویشاوندی بالا برود حق تقدم خواهد بود (دقت کنید).

بهره مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می گذارد، که با جمله **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ** **أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا** (مگر اینکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید) بیان شده است، و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می تواند در یک سوم از اموالش در باره هر کس مایل باشد انجام دهد.

به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است، ولی در هر حال مشروط به این می باشد که زائد بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف نظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد (۱).

نکته:

روایات زیادی از ائمه اهل بیت ع در تفسیر آیه فوق در مورد **أَوْلِيَاءِ الْأَرْحَامِ** نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مساله "ارث اموال" تفسیر شده، همانگونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مساله "ارث خلافت و حکومت" در خاندان پیامبر و ائمه اهل بیت ع تفسیر

ص: ۲۰۸

۱ - ۱) جمعی از مفسران معتقدند که استثناء در جمله **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ**... استثناء منقطع است، چرا که حکم "وصیت" از حکم "ارث" جدا است، ولی به عقیده ما مانعی ندارد که استثناء در اینجا متصل بوده باشد چرا که جمله **وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ**... دلیل بر این است که خویشاوندان نسبت به اموالی که از میت باقی می ماند نسبت به بیگانگان اولی هستند، مگر در صورتی که وصیتی کرده باشد در این صورت "موصی له" در محدوده ثلث از خویشاوندان اولی است، این در حقیقت شبیه استثنای است که در آیات ارث به صورت **مَنْ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ**... آمده است.

گردیده.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند امام فرمود: "این در باره فرزندان حسین ع نازل شده، و هنگامی که راوی سؤال کرد آیا این در باره ارث اموال نیست؟ امام فرمود نه در باره حکومت و ولایت است" (۱).

بدیهی است منظور از این احادیث نفی مساله ارث اموال نیست، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث خلافت و ولایت را.

این توارث هیچگونه شباهتی با مساله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است بخاطر شایستگی ها و لیاقتها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آنچه ابراهیم ع برای فرزندان خود از خدا می خواهد، و خداوند به او می گوید:

امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته اند نمی رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است.

و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل قبر امام حسین ع می گوئیم: سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم، و وارث موسی و عیسی و محمدی... که این ارثی است در جنبه های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی.

ص: ۲۰۹

۱- ۱) این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ نقل کرده از جمله حدیث فوق و حدیث ۱۶ از این سلسله احادیث است.

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لِيَسْئَلَ
الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)

ترجمه:

۷- به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری کوتاهی نکنند).

۸- تا خدا از صدق راستگویان سؤال کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است.

تفسیر:

پیمان محکم الهی

از آنجا که در آیات گذشته اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام ص تحت عنوان "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ" بیان شد، آیات مورد بحث وظائف سنگین پیامبر ص و سائر پیامبران بزرگ را بیان می کند، زیرا می دانیم همواره اختیارات توأم با مسئولیتها است، و هر جا "حق" وجود دارد "تکلیفی" در مقابل آن نیز هست که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، بنا بر این اگر پیامبر اسلام ص حق وسیعی دارد تکلیف و مسئولیت سنگینی نیز در برابر آن قرار داده شده.

خلاصه، دعوت همه به یک سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند، و امتها را زیر پرچم واحدی گرد آورند.

شاهد این سخن را در سائر آیات قرآن نیز می توان یافت، در آیه ۸۱ سوره آل عمران می خوانیم: **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ :**

"(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند به او ایمان بیاورید، و او را یاری کنید، سپس (خداوند) به آنها گفت: آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان مؤکد بر آن بسته اید؟ گفتند (آری) اقرار داریم، (خداوند به آنها) فرمود: (بر این پیمان مقدس) گواه باشید من هم با شما گواهم!" نظیر همین معنی در آیه ۱۸۷ سوره آل عمران نیز آمده است و در آن صریحا می گوید خداوند از اهل کتاب پیمان گرفته بود که آیات الهی را برای مردم تبیین کنند، و هرگز آن را کتمان نمایند.

به این ترتیب خداوند هم از پیامبران پیمان مؤکد گرفته که مردم را دعوت به توحید الله و توحید آئین حق و ادیان آسمانی نمایند و هم از علمای اهل کتاب که آنان نیز تا آنجا که در توان دارند در تبیین آئین الهی بکوشند و از کتمان پرهیزند. ***آیه بعد هدف از بعثت انبیاء و پیمان مؤکدی را که از آنها گرفته شده است چنین بیان می کند: "هدف این است که خداوند از صدق راستگویان پرسش کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است" (لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ

در اینکه منظور از "صادقین" در اینجا چه کسانی هستند؟ و این سؤال چه سؤالی است؟ مفسران تفسیرهای فراوانی دارند، اما آنچه هماهنگ با آیات این سوره و آیات دیگر قرآن به نظر می‌رسد، این است که منظور مؤمنانی است که صدق ادعای خود را در عمل اثبات کرده‌اند، و به تعبیر دیگر از میدان آزمایش و امتحان الهی سرفراز به در آمده‌اند.

شاهد این سخن اینکه:

اولاً "صادقین" در اینجا در مقابل "کافرین" قرار گرفته و از قرینه مقابله این معنی به خوبی استفاده می‌شود.

ثانیاً- در آیه ۲۳ همین سوره (احزاب) چنین می‌خوانیم: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**: "گروهی از مؤمنان کسانی هستند که در عهد و پیمانی که با خدا بسته‌اند صادقند و بر سر پیمان خود ایستادند" بلافاصله در آیه ۲۴ می‌فرماید: **لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ**: "هدف این است که صادقین را در برابر صدقشان پاداش دهد، و منافقین را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا توبه آنها را بپذیرد.

ثالثاً در آیه ۱۵ حجرات و ۸ حشر "صادقین" به خوبی معرفی شده‌اند در حجرات چنین می‌خوانیم: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**:

"مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و با مال و جان در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینها صادقین هستند."

و در سوره حشر می‌فرماید: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**: "غنائمی که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد متعلق به فقراست

مهاجرین است همانها که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شدند، در حالی که خواستار فضل پروردگار و رضای او بودند، همانها که خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها صادقین هستند".

به این ترتیب روشن است که منظور از "صادقین" کسانی می باشند که در میدان حمایت از آئین خدا، و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات، و بذل جان و مال، صداقت و راستگویی خود را به ثبوت رسانده اند (۱).

اما اینکه منظور از "سؤال کردن از صدق صادقین" چیست؟ با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است، منظور این است که آیا در اعمال خود اخلاص نیت و صدق ادعای خویش را به ثبوت می رسانند یا نه؟ در انفاق، در جهاد، در شکیبایی در برابر مشکلات و مخصوصا سختیهای میدان جنگ.

این سؤال در کجا صورت می گیرد؟ ظاهر آیه این است که در قیامت در دادگاه عدل پروردگار، آیات متعددی از قرآن نیز از تحقق چنین سؤالی در قیامت به طور کلی خبر می دهد، ولی این احتمال نیز وجود دارد که سؤال، جنبه سؤال عملی داشته باشد، و در دنیا صورت گیرد، چرا که با بعثت انبیاء همه مدعیان ایمان در زیر سؤال قرار می گیرند، و عمل آنها پاسخی است به این سؤال که آیا در دعوی خود صادق هستند؟! ***

ص: ۲۱۴

۱- ۱) جمعی از مفسران احتمال دیگری در معنی آیه داده اند که منظور از "صادقین" در اینجا خود پیامبران هستند که از آنان در قیامت سؤال می شود تا چه اندازه به پیمان خود عمل کردند؟ ولی شواهد سه گانه ای که در بالا ذکر کردیم، این تفسیر را نفی می کند، این احتمال نیز داده شده است که منظور اعم از "پیامبران" و "مؤمنان" می باشد، اما تفسیری که در بالا ذکر شد با آیات این سوره و سایر آیات قرآن هماهنگتر است.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا
 (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ
 الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

ترجمه:

۹- ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

۱۰- به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! ۱۱- در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب

این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد "مؤمنان" و "منافقان" و امتحان صدق گفتار آنها در عمل - که در آیات گذشته از آن بحث شد - سخن می گوید.

این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی جنگ احزاب، بحث می کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده، و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند.

جنگ "احزاب" چنان که از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه های مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود "بنی نضیر" روشن شد که به مکه آمدند و طایفه "قریش" را به جنگ با پیامبر ص تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می ایستند، سپس به سراغ قبیله "غطفان" رفتند، و آنها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل از هم پیمانان خود مانند قبیله "بنی اسد" و "بنی سلیم"، نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند، پیامبر ص را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند، و چراغ اسلام را خاموش سازند.

مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر ص به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندقی کردند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ، جنگ خندق است).

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جانها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشگریان اسلام در مقابل آنها (تعداد لشکر کفر را ده هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته اند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت.

ولی خدا می خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این غزوه-چنان که شرح آن خواهد آمد- به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد.

قدرت نمائهای شگرفی همچون قدرت نمایی امیر مؤمنان علی ع در برابر عمرو بن عبد ود بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.

آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیتین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره گیری کرد.

این دورنمایی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد (۱).

از اینجا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این غزوه را به بحث نکات وا می گذاریم.

قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می کند سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد.

می گویند: "ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ).

"ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید، و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم" (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا).

"و خداوند به تمام کارهایی که انجام می دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است" (وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا).

در اینجا چند مطلب قابل دقت است:

۱- تعبیر به اذکروا نشان می دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تاثیر عمیقتری بخشد.

۲- تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان بنی سلیم، و بنی اسد، و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مره) و طایفه یهود داخل مدینه است.

۳- منظور از جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا که به یاری مسلمانان آمدند همان

ص: ۲۱۸

(۱- ۱) آنچه در بالا گفته شد فشرده بحث مشروحی است که مورخان اسلامی از جمله "ابن اثیر" در "کامل" آورده اند.

فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحا در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه ۹ سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی ناپیدا، رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته اند (۱).

*** آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب، و قدرت عظیم جنگی دشمنان، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می گوید: "به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید!" (إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ).

بسیاری از مفسران کلمه "فوق" را در این آیه اشاره به جانب شرق مدینه می دانند که قبیله "عطفان" از آنجا وارد شدند و "اسفل" را اشاره به غرب که قبیله "قریش" و همراهان آنها از آنجا ورود کردند.

البته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مدینه واقع شده، قبائل مشرکین مکه باید از جنوب آمده باشند، ولی شاید وضع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است.

جمله "زَاغَتِ الْأَبْصَارُ" با توجه به اینکه "زاغت" از ماده "زیغ" به

ص: ۲۱۹

۱-۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد "هفتم" تفسیر نمونه صفحه ۱۰۳ به بعد مراجعه نمایید.

معنی تمایل به یک سو است اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می کند که چشمان او به یک سمت منحرف، و روی نقطه معینی ثابت و خیره می شود.

جمله "بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَدَّاجَرَ" (قلیها به گلوگاه رسیده بود) کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می گوئیم "جانش به لب رسید" و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی کند و هیچگاه به گلوگاه نمی رسد.

جمله "و تَطُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا" اشاره به این است که در این حالت، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودند که در آیه بعد می گوید: شدیداً متزلزل شدند.

شاید بعضی فکر می کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد، و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می شود، روزهای آخر عمر اسلام فرا رسیده است و وعده های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقاً تحقق نخواهد یافت! البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دل‌های بعضی پیدا شده بود، این شبیه همانست که در جنگ احد، قرآن مجید از آن یاد کرده می گوید: "وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ: "گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ، تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند!" (سوره آل عمران آیه ۱۵۴).

البته مخاطب در آیه مورد بحث مسلماً مؤمنانند، و جمله "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" در آیه قبل دلیل روشنی بر این معنی است، و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته اند گویا به این نکته توجه نکرده اند و یا پنداشته اند که این قبیل گمانها

با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیله افکار در حد یک وسوسه آنهم در شرائط بسیار سخت و بحرانی، برای افراد ضعیف الایمان و تازه مسلمان یک امر طبیعی است! (۱). ***اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنان که در آیه بعد می گوید: "در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند" (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلُّوا زُلًّا شَدِيدًا).

طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می شود، جسم او نیز از این طوفان بر کنار نمی ماند، و در اضطراب و تزلزل فرو می رود، بسیار دیده ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسته اند مرتباً تکان می خورند، دست بر دست می مالند، و اضطراب خود را در حرکات خود کاملاً مشخص می نمایند.

یکی از شواهد این وحشت شدید این بود که نقل کرده اند پنج قهرمان معروف عرب که عمرو بن عبد ود سرآمد آنها بود لباس جنگ پوشیده و با غرور خاصی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند، مخصوصاً "عمرو بن عبد ود" رجز می خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود، و می گفت: "مگر نمی گوئید مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد؟! اولی در برابر نعره های او سکوت بر لشکر حکمفرما بود، و کسی جرات مقابله را نداشت، جز علی بن ابی طالب ع که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهد آمد.

ص: ۲۲۱

۱- ۱) جمعی از مفسران، "ظنون" را در اینجا به معنی اعم از گمان بد و خوب گرفته اند، ولی قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نشان می دهد که مراد گمانهای بد است.

آری فولاد را در کوره داغ می برند تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت، مخصوصاً غزواتی همچون غزوه احزاب، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند.

ص: ۲۲۲

اشاره

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِذْ يُرِيدُونَ الْإِغْرَارَ (۱۳) وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ آفْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ إِذْ لَا تَمْتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷)

ترجمه:

۱۲- بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان بیماری بود می گفتند خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

۱۳- و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند! ۱۴- آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می کردند می پذیرفتند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی کردند.

۱۵- آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند).

۱۶- بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت، و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت.

۱۷- بگو: چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما اراده کرده، و غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

تفسیر:

منافقان و ضعیف الایمان ها در صحنه احزاب

گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ

در گیر شدند، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در شرایط عادی ظاهراً در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند، در اینجا نیز مسلمانان به گروه های مختلفی تقسیم شدند: جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان، جمعی افراد ضعیف الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار بودند، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.

خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و "یوم البروز" آشکار ساخت.

در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف الایمان و وسوسه ها و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند سخن در میان بود، و در نخستین آیات مورد بحث گفتگوی منافقان و بیمار دلان منعکس شده است.

می فرماید: "به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشتند می گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعده های دروغین به ما نداده اند!" (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا).

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کردن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد، خبر به پیامبر ص دادند پیامبر ص شخصاً وارد خندق شد، و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر ص تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری در هم

شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت ص باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر ص فرمود:

"در میان برق اول سرزمین "حیره" و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند!، و در برق دوم قصرهای سرخ فام "شام و روم" نمایان گشت، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای "صنعا و یمن" را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امت من بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان! منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید) و حتی نمی توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی؟!).

آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیماردلان می گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده ای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند (۱)).

و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه فریب

ص: ۲۲۶

۱-۱) کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۱۷۹. در سیره ابن هشام همین جریان با مختصر تفاوتی آمده و آن اینکه پیامبر فرمود: در برق اول فتح یمن را دیدم، و در برق دوم فتح شام و مغرب، و در برق سوم پیروزی بر شرق (سرزمین ایران) را مشاهده کردم که با ترتیب تاریخی فتح این سه منطقه هماهنگ است.

و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر ص در لابلای جرقه های آتشی که از برخورد کلنگهایی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده می شد جستن می کرده می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند، و به امت جان بر کفش بشارت دهد، و از اسرار آینده پرده بردارد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از **الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** همان منافقان است، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه "منافقین" که قبل از آن آمده است، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد، انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند.

شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می گوید **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** **فَرَّادَهُمُ اللَّهُ** **مَرَضًا**: "در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می افزاید!" (بقره آیه ۱۰).

***در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته می گوید: "و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یثرب! (مدینه) اینجا جای توقف شما نیست، به خانه های خود بازگردید" (**وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا**).

خلاصه در برابر این انبوه دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشان را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید.

و به این ترتیب می خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این

از یک سو.

از سوی دیگر "گروهی از همین منافقین که در مدینه خانه داشتند از پیامبر ص اجازه می خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذر تراشی می کردند از جمله می گفتند: خانه های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند" (وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا).

واژه "عوره" در اصل از ماده "عار" است، و به چیزی گفته می شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکافهایی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می شود، و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها، و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز "عوره" گفته می شود، در اینجا منظور خانه هایی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می رود.

"منافقان" با مطرح ساختن این عذرها می خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه های خود پناه برند.

در روایتی آمده است که طایفه "بنی حارثه" کسی را خدمت پیامبر ص فرستادند و گفتند خانه های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه های انصار همچون خانه های ما نیست، و میان ما و طایفه "عطفان" که از شرق مدینه هجوم آورده اند حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم، پیامبر ص به آنها اجازه داد. (۱)

این موضوع به گوش "سعد بن معاذ"، بزرگ انصار رسید، به پیامبر ص عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تا کنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده اند، اینها دروغ می گویند،

ص: ۲۲۸

پیامبر ص دستور داد باز گردند.

"یثرب" نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر ص به آنجا هجرت کند، بعد از آن کم کم نام مدینه الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان "مدینه" بود.

□

این شهر نامهای متعددی دارد، سید مرتضی (رحمه الله علیه) علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله "طیبه" و "طابه" و "سکینه" و "محبوبه" و "مرحومه" و "قاصمه" است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می نامند) (۱).

در پاره ای از روایات آمده است که پیامبر ص فرمود: "این شهر را یثرب ننماید" شاید به این جهت که یثرب در اصل از ماده "ثرب" (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است، و پیامبر ص چنین نامی را برای این شهر بر برکت نمی پسندید.

به هر حال اینکه منافقان اهل "مدینه" را با عنوان "يَا أَهْلَ يَثْرِبَ" خطاب کردند بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می دانستند پیامبر از این نام متنفر است، و یا می خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان "مدینه الرسول" را اعلام دارند، و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند! ***آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می گوید: "آنها در اظهار اسلام آن قدر سست و ضعیفند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند، و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آئین شرک و کفر باز گردید به سرعت می پذیرند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد!"

ص: ۲۲۹

(وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا) .

پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی پاشنه اند نه آماده پیکار با دشمنند و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می شوند و تغییر مسیر می دهند.

بنا بر این منظور از کلمه "فتنه" در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد از "فتنه" در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند! اما این تفسیر با ظاهر جمله وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَفْطَارِهَا (اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند...) سازگار نیست، و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده اند. ***سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید: "آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت" و آنها در برابر آن مسئولند (وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) .

بعضی گفته اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه "بنی حارثه" در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان شکنی افتادند (۱).

بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل

ص: ۲۳۰

۱- (۱) "تفسیر قرطبی" و "تفسیر فی ظلال" ذیل آیات مورد بحث.

از هجرت پیامبر با آن حضرت بستند (۱).

ولی به نظر می رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم این عهد و پیمانها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می شود.

اصولا هر کسی ایمان می آورد و با پیامبر ص بیعت می کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند.

تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که حتی عرب جاهلی به مساله عهد و پیمان احترام می گذاشت، چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام، پیمان خود را زیر پا بگذارد؟ ***بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه هایشان نیست، بلکه فرار از صحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می گوید.

نخست به پیامبر می فرماید: "بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت و بیش از چند روزی از زندگی دنیا بهره نخواهید گرفت" (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

گیرم موفق به فرار شدید، از دو حال خارج نیست، یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است، هر جا باشید مرگ گریبان شما را می گیرد حتی در خانه ها و در کنار زن و فرزندان، و حادثه ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می دهد، و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیا زندگی توأم با ذلت و خفت خواهید داشت، و اسیر چنگال دشمنان و سپس عذاب الهی خواهید شد.

ص: ۲۳۱

(۱-۱) "آلوسی" در روح البیان این قول را نقل کرده است.

در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احد، خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر نازل گردید: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيْكُمْ مَضَاجِعِهِمْ: "بگو حتی اگر در خانه هایتان باشید، آنها که مقدر شده است کشته شوند به سراغشان در بسترهایشان می آیند و آنها را از دم شمشیر می گذرانند!" (آل عمران-۱۵۳). ***دیگر اینکه مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

"ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟" (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً).

آری "آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت" (وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

بنا بر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید.

اشاره

فَدَّ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸) أَشِدَّ حَةً عَلَيْكُمْ إِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنِ حَدَادٍ أَشْحَهُ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ
يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ
فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَلُونُ عَنْ أَلْبَائِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰)

ترجمه:

۱۸- خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند به سوی ما بیایید(و خود را
از معرکه بیرون کشید)به خوبی می شناسد

ص: ۲۳۳

آنها(مردمی ضعیفند و) جز به مقدار کمی کارزار نمی کنند.

۱۹- آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می کنی آن چنان به تو نگاه می کنند و چشمهایشان در حدقه می چرخد که گویی می خواهند قالب تهی کنند! اما هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند(و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند، آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.

۲۰- آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر برگردند اینها دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما جويا گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند.

تفسیر:

گروه باز دارندگان

سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند اشاره کرده می گوید: "خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می داند" (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ).

"و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند به سوی ما بیایید" و دست از این پیکار خطرناک بردارید! (وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا).

"همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی-آنها از روی اکراه و یا ریا-به سراغ جنگ نمی روند" (وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا).

"معوقین" از ماده "عوق" (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و "باس" در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن "جنگ" است.

آیه فوق احتمالاً اشاره به دو دسته می کند: دسته ای از منافقین، که در

لابلائی صفوف مسلمانان بودند(و تعبیر "منکم" گواه بر این است)و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند،اینها همان "معوین" بودند.

گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود،و هنگامی که با سربازان پیامبر ص برخورد می کردند می گفتند به سراغ ما بیاید و خود را از این معرکه بیرون بکشید(اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است).

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می دارند، و هنگامی که به کنار می روند دیگران را به سوی خود دعوت می کنند.

در روایتی می خوانیم یکی از یاران پیامبر ص از میدان "احزاب" به درون شهر برای حاجتی آمده بود،برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده،گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است؟! در جوابش گفت ای ابله!تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش!به خدایی که محمد به او قسم یاد می کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت!و این لشکر عظیمی که جمع شده اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت! برادرش گفت:دروغ می گویی،به خدا سوگند می روم و رسول خدا ص را از آنچه گفتی با خبر می سازم،خدمت پیامبر ص آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق نازل شد.

بنا بر این شان نزول واژه "اخوانهم"(برادرانشان)ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان،همانگونه که در آیه ۲۷ سوره اسراء تبذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است(إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ).

در آیه بعد می افزاید: "انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل اند" (أَشِحَّةَ عَلَيْكُمْ) (۱).

نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ، و در کمکهای بدنی برای حفر خندق، و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می ورزند، بخلی توأم با حرص و حرصی روز افزون! بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هر گونه ایشارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریباً جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می گوید: "هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می آید آن چنان جبان و ترسو هستند که می بینی به تو نگاه می کنند در حالی که چشمهایشان بی اختیار در حدقه به گردش آمده، همانند کسی که در حال جان دادن است!" (فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُعْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی از دست می دهند، گویی می خواهند قبض روحشان کنند.

سپس می افزاید: "اما همین ها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می آیند آن چنان پر توقعند که گویی فاتح اصلی جنگ آنها هستند، و همچون طلبکاران فریاد می کشند و با الفاظی درشت و خشن، سهم خود را از غنیمت، مطالبه می کنند، و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریصند!" (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ).

"سَلَقُوكُمْ" از ماده "سلق" (بر وزن خلق) در اصل به معنی گشودن

ص: ۲۳۶

۱- ۱) "اشحه" جمع "شحیح" از ماده "شح" به معنی بخلی است که توأم با حرص باشد، و این کلمه در اینجا به گفته اکثر مفسران از نظر محل اعراب "حال" است اما منافات ندارد که حالی باشد در مقام بیان علت (دقت کنید).

چیزی با خشم و عصبانیت است، خواه گشودن دست باشد یا زبان، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می‌کشند و چیزی را می‌طلبند به کار می‌رود. بِاللِّسِنَةِ حَدَادٍ، به معنی زبانهای تیز و تند است، و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می‌باشد.

در پایان آیه به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می‌باشد اشاره کرده می‌فرماید: "آنها هرگز ایمان نیاورده اند" (أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا).

"و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده" چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است) فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ).

"و این کار برای خدا سهل و آسان است" (وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

در یک جمع بندی چنین نتیجه می‌گیریم که معوقین (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف:

۱- هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم.

۲- آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتیها را نمی‌کردند.

۳- در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس، خود را بکلی می‌باختند.

۴- به هنگام پیروزی، خود را وارث همه افتخارات می‌پنداشتند! ۵- آنها افراد بی‌ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی‌ارزش بود.

و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان، و در هر جامعه و گروه.

چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می‌توان همفکران آنها را شناخت، و چقدر در عصر و زمان خود نمونه‌های بسیاری از آنها را با چشم می‌بینیم!

*** آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می گوید:

"آنها به قدری وحشت زده شده اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته اند!" (يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا).

کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گویی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه ها را به آنها حواله می کنند! این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته اند!

سپس اضافه می کند: "اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند" (وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ).

آری بروند و در آنجا بمانند" و مرتبا از اخبار شما جويا باشند" (يَسْتَلُونَ عَنِ الْبَائِكُمْ).

لحظه به لحظه از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند، و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جویای حال و وضع شما بودیم! و در آخرین جمله می افزاید: "به فرض که آنها فرار هم نمی کردند و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند" (وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا).

نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی

بی ارزش و بی خاصیتند و نبودنشان از بودنشان بهتر! همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست. از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریاکاری است، چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت، و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند.

ص: ۲۳۹

اشاره

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَدُلُّوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (۲۵)

۲۱- برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.

۲۲- هنگامی که مؤمنان، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود.

۲۳- در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند.

۲۴- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.

۲۵- خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند، و خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت، (و پیروزی را نصیبشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است!

تفسیر:

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

تا کنون از گروه‌های مختلف و برنامه‌های آنها در غزوه "احزاب" سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان، منافقین، سران کفر و نفاق، و باز- دارندگان از جهاد.

قرآن مجید در پایان این سخن از "مؤمنان راستین"، و روحیه عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگیهای آنان در این جهاد بزرگ، سخن می گوید.

و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می کند، می گوید: "برای شما در زندگی رسول خدا ص و عملکرد

او(در میدان احزاب)سرمشقی نیکویی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز پستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند" (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا).

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی،شخص پیامبر ص است،روحیات عالی او،استقامت و شکیبایی او،هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث،و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات،هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفانها، می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد،او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی،هم چراغ هدایت است،و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

همراه دیگر مؤمنان،کلنگ به دست می گیرد،خندق می کند،با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می برد،برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می کند،و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید،مرتبا آنان را به یاد خدا می اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می دهد.

از توطئه منافقان بر حذر می دارد و هوشیاری لازم را به آنها می دهد.

از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند،و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند.

آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانها است.

"اسوه"(بر وزن عروه)در اصل به معنی آن حالتی است که انسان

به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تاسی کردن و اقتدا نمودن است، بنا بر این معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی، و جمله لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ مفهومش این است که برای شما در پیامبر ص تاسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر "صراط مستقیم" قرار گیرید.

□
جالب اینکه: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است، و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نرانند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که علی ع با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل می‌فرماید

□
كنا اذا احمر الباس اتقينا برسول الله (ص) فلم يكن احد منا اقرب الى العدو منه:

□
"هر گاه آتش جنگ، سخت شعله ور می‌شد ما به رسول الله پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود" (۱).
*** بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌گوید:

"هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل ندادند

ص: ۲۴۳

بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده، و طلایه آن آشکار گشته، و خدا و رسولش راست گفته اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود" (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا).

این کدام وعده بود که خدا و پیامبر ص وعده داده بود؟ بعضی گفته اند این اشاره به سخنی است که قبلاً پیامبر ص گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است.

مؤمنان هنگامی که هجوم "احزاب" را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده پیامبر ص است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود.

دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که "آیا گمان می کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتیهای شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجا است؟" خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوتہ های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر ص شدند و بر ایمانشان افزود.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر ص است، و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملاً مناسب به نظر می رسد.

آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به پیامبر ص از همه پیشگامتر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند، می فرماید:

"در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند ایستاده اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز در انتظارند" (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ).

"و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند" و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند (وَمَا يَدَّبُلُوا تَبْدِيلًا).

به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می افکند، و هر روز فکر شوم و تازه ای در مغز ناتوان خود می پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستادند، و اثبات کردند "عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست!" واژه "نحب" (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده (۱).

در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟

دانشمند معروف اهل سنت، "حاکم ابو القاسم حسکانی" با سند از علی ع نقل می کند که فرمود:

فینا نزلت "رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبديلا!" آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ در باره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می کشم، (و قبلا مردانی از ما همچون حمزه سید الشهداء شربت شهادت

ص: ۲۴۵

(۱-۱) "مفردات راغب" مجمع البیان" و "لسان العرب" (نحب).

نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده ام" (۱).

بعضی دیگر گفته اند: جمله "مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ" اشاره به شهیدان بدر و احد است، و جمله "و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ" اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.

از "انس بن مالک" نیز نقل شده که عمویش "انس بن نصر" در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعدا که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت (۲).

و از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله "فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ" اشاره به حمزه بن عبد المطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نصر و یاران او است (۳).

در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ "احزاب" شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند، و افرادی همچون "حمزه سید الشهداء" ع و "علی" ع در رأس این دو گروه قرار داشتند.

لذا در تفسیر "صافی" چنین آمده است: ان اصحاب الحسين بكر بلا كانوا كل من اراد الخروج ودع الحسين (ع) و قال: السلام عليك يا بن

ص: ۲۴۶

۱-۱) "مجمع البيان" ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) "تفسیر قرطبی" و "فی ظلال" و "مجمع البيان" (با مختصر تفاوتی) این روایت را آورده اند.

۳-۳) "مجمع البيان" ذیل آیه مورد بحث.

رسول الله! فيجيبه: و عليك السلام و نحن خلفك، و يقرأ "فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ" : "ياران امام حسين ع در كربلا هر کدام که می خواستند به میدان بروند با امام ع وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام ع نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ (۱).

از کتب مقاتل استفاده می شود که امام حسین ع این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون "مسلم بن عوسجه" و به هنگامی که خبر شهادت "عبد الله بن يقطر" به او رسید نیز تلاوت فرمود (۲).

و از اینجا روشن می شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند. ***آیه بعد نتیجه و هدف نهایی عمل کردهای مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند: "هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است" (لِيُجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می ماند، و نه سستی ها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر.

ص: ۲۴۷

۱- (۱) تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.

۲- (۲) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۵۹.

منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله "أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" درهای توبه را به روی آنها می‌گشاید و خود را با اوصاف "غفور و رحیم" توصیف می‌کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.

از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه‌ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده‌اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دلهای آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد! (۱). ***آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می‌گوید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عبارتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می‌گوید: "خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیدند" (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا).

"غیظ" به معنی "خشم" و گاه به معنی "غم" آمده است، و در اینجا آمیزه‌ای از هر دو می‌باشد، لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمین‌های خود بازگشتند.

منظور از "خیر" در اینجا، پیروزی در جنگ است، البته پیروزی لشکر کفر، هرگز خیر نبود، بلکه شر بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می‌گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این

ص: ۲۴۸

(۱-۱) "تفسیر المیزان" ذیل آیه مورد بحث.

میدان نائل نشدند.

بعضی نیز گفته اند منظور از خیر در اینجا "مال" است، چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه وصیت آیه ۱۸۰ سوره بقره) (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ).

چه اینکه یکی از انگیزه های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود، اصولاً در عصر جاهلیت، مهمترین انگیزه جنگ، همین انگیزه بود.

ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم "خیر" به "مال" در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند.

در جمله بعد می افزاید: "خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت" (وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ).

آن چنان عواملی فراهم کرد که بی آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت، زیرا از یک سو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت، و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامرئی خدا است بر قلب آنها افکند، و از سوی سوم ضربه ای که "علی بن ابی طالب ع" بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن "عمرو بن عبد ود" وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود باز گشتند.

و در آخرین جمله می فرماید: "خداوند قوی و شکست ناپذیر است" (وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا).

ممکن است کسانی "قوی" باشند اما "عزیز" و شکست ناپذیر نباشند یعنی شخص

قویتری بر آنان پیروز شود، ولی تنها "قوی شکست ناپذیر" در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی انتها است، هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی آن چنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند! ***

نکته ها:

اشاره

۱- نکات مهمی از جنگ احزاب

اشاره

الف- جنگ احزاب چنان که از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروه های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن "اسلام جوان" متحد شده بودند.

جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر، و آخرین قدرت نمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی "عمرو بن عبدود" در برابر افسر رشید جهان اسلام "امیر المؤمنین علی بن ابی طالب" ع قرار گرفت پیامبر ص فرمود:

برز الایمان کله الی الشرک کله: "تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت" (۱).

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود.

ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه های قدرت آنها در هم شکست

ص: ۲۵۰

(۱- ۱) "بحار الانوار" در جلد ۲۰ صفحه ۲۱۵ این حدیث را از "کراجکی" نقل می کند.

و لذا در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص بعد از پایان جنگ احزاب فرمود:

الان نغز و هم و لا یغزوننا: "اکنون دیگر ما با آنها می جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت (۱)."

***ب- بعضی از مورخان نفرات سپاه "کفر" را بیش از ده هزار نفر نوشته اند، مقریزی در الامتاع می گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مر الظهران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر، و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر، و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می کردند.

در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد، آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید (۲).

و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

ج- مساله حفر خندق

چنان که می دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت

ص: ۲۵۱

۱- (۱) تاریخ کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۱۸۴.

۲- (۲) بحار الانوار جلد ۲۰ صفحه ۲۲۸.

گرفت این مساله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه ای محسوب می شد و ایجاد آن در اطراف مدینه، هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتما به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید.

بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

و اما از نظر طول بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مامور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده اند.

و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلمانان حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر "اسلام" با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش بینی های لازم را کرده بود به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود.

د- میدان بزرگ آزمایش

جنگ احزاب، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند، و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می کردند.

موضع گروه های سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملاً مشخص شد، و ارزشهای اسلامی کاملاً آشکار گشت.

هر یک از این گروه های سه گانه در کوره داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه بقدری تند بود که هیچکس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرائط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر ص با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس، و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می باشد.

و آنچه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند.

ه- پیکار تاریخی علی (ع) با عمرو بن عبد ود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله ع با قهرمان بزرگ لشکر دشمن، عمرو بن عبد ود است.

در تواریخ آمده است که لشکر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آنها پنج نفر از همه مشهورتر بودند:

"عمرو بن عبد ود" و "عکرمه ابن ابی جهل" و "هبیره" و "نوفل" و "ضرار".

ص: ۲۵۳

آنها در یکی از روزهای جنگ، برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم در بر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود با اسب خود، به جانب دیگر خندق پرش کردند، و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمرو بن عبدود از همه نام آورتر بود.

او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلید، صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد.

طنین فریاد "هل من مبارز" او در میدان احزاب پیچید، و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد جسورتر گشت، و عقائد مسلمین را به سخریه کشید و گفت: شما که می گوئید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟! و در اینجا اشعار معروفش را خواند. و لقد بححت عن النداء بجمعکم هل من مبارز! و وقفت اذ جین المشجع موقف البطل المناجز! ان السماحه و الشجاعه فی الفتی خیر الغرائز! "بسکه فریاد کشیدم- در میان جمعیت شما و مبارز طلیدم صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند! آری بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است!" در اینجا پیامبر ص فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچکس جز علی بن ابی طالب ع آماده این جنگ نشد.

پیامبر ص به او فرمود، این عمرو بن عبدود است، علی ع عرض کرد

من آماده ام هر چند عمر و باشد.

پیامبر ص به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید، و برای او دعا کرد:

اللهم احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته: "خداوندا! او را از پشت سر و از راست و چپ، و از بالا و پائین حفظ کن".

علی ع به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می خواند:

لا تعجلن فقد اتاك

مجيب صوتك غير عاجز!

ذو نيه و بصيره

و الصدق منجى كل فائر

انى لارجو ان اقيم

عليك نائحه الجنائز!

من ضربه نجلاء يبقی

صوتها بعد الهزاهز:

"شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید! آن کس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد.

من امیدوارم که فریاد نوحه گران را بر کنار جنازه تو بلند کنم.

از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدانهای جنگ باقی می ماند و در همه جا می پیچد!" او در اینجا بود که پیامبر جمله معروف:

"برز الايمان كله الى الشرك كله" را فرمود (۱).

امیر مؤمنان علی ع نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

١-١) "بحار الانوار" جلد ٢٠ صفحه ٢١٥- ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه جلد ٤ صفحه ٣٤٤ طبق نقل احقاق الحق جلد ٦ صفحه ٩.

عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه ای بر سر علی ع فرود آورد، اما امیر مؤمنان ع با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی ع را آزرده ساخت.

در اینجا علی ع از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند، و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی ع شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید "عمرو" به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بوده، جمعی از منافقان فکر می کردند علی ع به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی ع مسجل گشت، ناگهان علی ع را دیدند در حالی که خون از سرش می چکید آرام آرام به سوی لشکر گاه باز می گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد، و پیکر "عمرو" بی سر در گوشه ای از میدان افتاده بود.

کشته شدن قهرمان معروف عرب ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت، و به همین دلیل پیامبر ص در باره آن فرمود:

لو وزن اليوم عملك بعمل جميع امه محمد لرجح عملك على عملهم و ذاك انه لم يبق بيت من المشركين الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم يبق بيت من المسلمين الا- و قد دخل عز بقتل عمرو! "اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه ای از خانه های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت!" (۱).

ص: ۲۵۶

دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: لمبارزه علی بن ابی طالب لعمر و بن عبد ود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه (۱).

فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر ص در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترده بنا بر این عبادت همگان مرهون او است.

بعضی نوشته اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه "عمرو" را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر ص فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت! این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گرانبهائی او را دید که علی ع از تن او بیرون نیاورده است گفت:

ما قتله الا کفو کریم: "من اعتراف می کنم که هماورد و کشته او مرد بزرگواری بوده است!" (۲).

ص: ۲۵۷

۱- ۱) مستدرک حاکم جلد ۳ صفحه ۳۲.

۲- ۲) در این بخش از کتابهای "احقاق الحق" جلد ۶، "بحار الانوار" جلد ۲۰ "تفسیر المیزان" جلد ۱۶ "حیب السیر" جلد اول "و" فروغ ابدیت" جلد دوم استفاده شده است.

و- اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان

عوامل پیروزی پیامبر ص و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تایید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه ای از عوامل مختلف، از روشهای نظامی، سیاسی، و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱- پیامبر ص با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود.

۲- مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیکهای نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.

۳- کشته شدن "عمرو بن عبد ود" به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب ع، و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود.

۴- ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دلهای مسلمانان بوسیله پیامبر ص، افشاندن شده بود و مرتبا در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر ص آبیاری می شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می گردید.

۵- روش پیامبر ص، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می بخشید.

۶- افزون بر اینها داستان "نعیم بن مسعود" یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد.

ز- داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن!

"نعیم" که تازه مسلمان شده بود و قبیله اش طایفه "غطفان" از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر ص رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهایی به کار می بندم.

فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که "جنگ" مجموعه ای از نقشه های پنهانی است".

نعیم بن مسعود طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود "بنی قریظه" آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما بنی قریظه می دانید که من نسبت به شما علاقمندم! گفتند راست می گویی، ما هرگز تو را متهم نمی کنیم.

گفت: طایفه "قریش" و "غطفان" مثل شما نیستند، این شهر، شهر شما است، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند، و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید.

"قریش" و طایفه "غطفان" برای جنگ با محمد و یارانش آمده اند و شما از آنها حمایت کرده اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است، و اموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می کنند و با خود می برند، و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می گردند و شما در این شهر می مانید و محمد، و مسلما به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ، کوتاهی نکنند.

یهود "بنی قریظه" این پیشنهاد را پسندیدند.

نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به "ابو سفیان" و گروهی از رجال قریش گفت:

شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می دانید،مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می دانم،تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم،اما خواهشم این است که از من نقل نکنید!

گفتند:مطمئن باش! گفت:آیا می دانید جماعت یهود،از ماجرای شما با محمد ص پشیمان شده اند،و رسولی نزد او فرستاده اند که ما از کار خود پشیمانیم،آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی،سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم،محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است،بنا بر این اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهایی بخواهند،حتی یک نفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است!

سپس به سراغ طایفه "غطفان" که طایفه خود او بودند آمد،گفت:

شما اصل و نسب مرا به خوبی می دانید،من به شما عشق می ورزم و فکر نمی کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.

گفتند:راست می گویی،حتما چنین است! گفت:سخنی دارم به شما می گویم اما از من نشنیده باشید! گفتند:مطمئن باش،حتما چنین خواهد بود،چه خبر؟ "نعیم" همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگان گیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت.

اتفاقا شب شنبه ای بود.(از ماه شوال سال ۵ هجری)که ابو سفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند:حیوانات ما در اینجا دارند تلف می شوند،و اینجا برای ما جای توقف نیست،فردا صبح حمله را باید

آغاز کنیم، تا کار یکسره شود.

یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است، و ما دست به هیچکاری نمی‌زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط همکاری ما آنست که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید.

هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می‌شود نعیم بن مسعود راست می‌گفت، خبری در کار است!

رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یک نفر را هم به شما نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله! بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حيله ای در کار است، می‌خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد ص تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نسپارید، جنگ نخواهیم کرد، قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد، و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت آن چنان که خیمه‌های آنها را بهم ریخت، و دیگرها را از اجاق به روی زمین افکند.

این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند (۱).

ص: ۲۶۱

۱- ۱) "سیره ابن هشام" جلد ۳ صفحه ۲۴۰ (با کمی تلخیص).

در بسیاری از تواریخ آمده است "حدیفه یمانی" می گوید: ما در روز جنگ خندق آن قدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می داند، شبی از شبها (بعد از آنکه در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد) پیامبر ص فرمود:

آیا کسی از شما هست که مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود، و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد.

حدیفه می گوید: به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخاست.

هنگامی که پیامبر ص چنین دید مرا صدا زد، من خدمتش آمدم فرمود:

برو، خبر این گروه را برای من بیاور، ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی.

من آمدم در حالی که طوفان سختی می وزید و این لشکر الهی آنها را در هم می کوبید، خیمه ها در برابر تند باد فرو می ریخت، و آتشها در بیابان پراکنده می شد، و ظرفهای غذا واژگون می گشت، ناگهان شبح ابو سفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند ای قریش هر کدام دقت کند کنار دستی خود را بشناسد، بیگانه ای در اینجا نباشد، من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فلانی هستم، گفتم بسیار خوب.

سپس ابو سفیان گفت: به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسبهای ما از دست رفتند، یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت.

سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود بقدری شتاب زده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد هنوز عقال از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را بچله

کمان گذاردم، همین که خواستم رها کنم، به یاد سخن پیامبر ص افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد، و تنها خبر برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم.

پیامبر ص عرض کرد:

"اللهم انت منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب اللهم اهزمهم وزلزلهم" "خداوندا تو نازل کننده کتابی، و سریع الحسابی، خودت احزاب را نابود کن، خداوندا آنها را نابود و متزلزل فرمای (۱)."

ط- پیامدهای جنگ احزاب

جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، به طور خلاصه می توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

الف- ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آنها.

ب- رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.

ج- جبران خاطره دردناک شکست احد.

د- ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه- بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

و- تثبیت موقعیت پیامبر ص در داخل و خارج مدینه.

ز- فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.

ص: ۲۶۳

می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانها به خاطر آنست که بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند، چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنها است، و به همین دلیل دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند، و یکی از براهین آن، همین است که آنها باید "اسوه ناس" و "قدوه خلق" باشند.

قابل توجه اینکه تاسی به پیامبر ص که در آیات مورد بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده که تاسی در همه زمینه ها را شامل می شود، هر چند شان نزول آن جنگ احزاب است، و می دانیم شان نزولها هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی کند.

و لذا در احادیث اسلامی می بینیم که در مساله تاسی، "مهمترین" و "ساده ترین" مسائل مطرح شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان الصبر علی و لاه الامر مقروض لقول الله عز و جل لنبيه (ص) **فَاَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**، و ایجاب به مثل ذلك علی اولیائه و اهل طاعته، لقوله **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**: "صبر و شکیبایی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می دهد شکیبایی کن آن چنان که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند، و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر واجب فرموده است (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمود: پیامبر ص هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می گذاشت و سر آن را می پوشانید... سپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر ص

ص: ۲۶۴

۱- (۱) "احتجاج طبرسی" مطابق نقل "نور الثقلین" ج ۴ ص ۲۵۵.

را بیان می فرماید و در آخر آن می گوید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (۱).

و به راستی اگر پیامبر ص در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنائی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز بر همه مسلمانان، مخصوصا جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که سیره پیامبر اسلام ص را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قدوه و اسوه خود سازند، که مهمترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

۳- بسیار یاد خدا کنید

توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا "ذکر کثیر" کرارا در آیات قرآن وارد شده است، و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده، تا آنجا که در حدیثی از "ابو ذر" می خوانیم که می گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر ص رسیدم... به من فرمود:

عليك بتلاوة كتاب الله و ذكر الله كثيرا فانه ذكر لك في السماء و نور لك في الارض! " بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمایی که این سبب می شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین " (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده:

إذا ذكر العبد ربه في اليوم مائة مرة كان ذلك كثيرا: " هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد

ص: ۲۶۵

۱-۱) "وسائل الشیعه" جلد ۱ صفحه ۳۵۶.

۲-۲) "خصال" (مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ ص ۲۵۷).

بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می شود" (۱).

و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که به یارانش فرمود:

الا- اخبرکم بخیر اعمالکم و از کاهها عند ملیکم، و ارفعها فی درجاتکم، و خیر لکم من الدینار و الدرهم، و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فقتلونهم و یقتلونکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: ذکر الله کثیرا: "آیا بهترین اعمال و پاکیزه ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین درجه شما است، و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن" (۲).

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعتهایی را رواج دهند و اگر در حدیث می خوانیم (۳) که پیامبر ص فرمود:

بادروا الی ریاض الجنه؟:

"به سوی باغهای بهشت بشتابید."

یاران عرض کردند:

و ما ریاض الجنه؟: "باغهای بهشت چیست؟" فرمود"

حلق الذكر" "مجالس ذکر است" (۴).

ص: ۲۶۶

۱- ۱ و ۲) "سفینه البحار" جلد ۱ صفحه ۴۸۴.

۲- ۳) همان مدرک صفحه ۴۸۶.

۳- ۴) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۴۸۶.

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند (۱)***

ص: ۲۶۷

□
۱-۱) در باره اهمیت "ذکر الله" و مفهوم آن در جلد ۱۰ صفحه ۲۱۴ به بعد بحث دیگری داشته ایم.

اشاره

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

ترجمه:

۲۶- خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید، و در دل های آنها رعب افکند (کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می رساندند و گروهی را اسیر می کردند.

۲۷- و زمینها و خانه هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر

در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می کردند: "بنی قریظه"، "بنی النضیر" و "بنی قینقاع".

هر سه گروه با پیامبر اسلام ص پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ولی طایفه "بنی قینقاع" در سال دوم هجرت و طایفه "بنی نضیر" در سال چهارم

هجرت، هر کدام به بهانه ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر ص دست زدند، سرانجام مقاومت آنها در هم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند.

بنی قینقاع به سوی "اذرعات" شام رفتند، و "بنی نضیر"، قسمتی به سوی "خیبر" و بخشی به سوی "شام" رانده شدند (۱).

بنا بر این در سال پنجم هجرت که غزوه "احزاب" رخ داد، تنها طایفه "بنی قریظه" در مدینه باقی مانده بودند، و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند.

پس از پایان غزوه احزاب و عقب نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه، طبق روایات اسلامی پیامبر ص به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد، در این هنگام جبرئیل به فرمان خدا بر او وارد شد، و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاردی؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی "بنی قریظه" حرکت کنی، و کار آنها یکسره شود.

به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان گرم پیروزی، و بنی قریظه، گرفتار وحشت شدید شکست، و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند.

به هر حال منادی از طرف پیامبر ص صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه

ص: ۲۶۹

محاصره خود در آوردند.

بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعدا چنان که در نکته ها خواهد آمد، همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید.

آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات، بعد از حصول پیروزی نازل شد، و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.

نخست می فرماید: "خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید" (وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيِّاصِيهِمْ).

"صیاصی" جمع "صیصیه" به معنی قلعه های محکم است سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است، مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است.

اینجا روشن می شود که یهود قلعه های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشان مشغول می شدند.

(تعبیر به انزل "پائین آورد" نیز ناظر به همین معنی است).

سپس می افزاید: "خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند" (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ).

و سرانجام کارشان به جایی رسید که "گروهی را به قتل می رسانید و گروهی را اسیر می کردید" (فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا). *** و "زمینها و خانه ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد" (وَ أَوْزَرْتَكُمْ

ص: ۲۷۰

این چند جمله فشرده ای از تمام نتایج غزوه "بنی قریظه" است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند، و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید.

تعبیر به "ارث" از این غنائم به خاطر آنست که مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند، و به آسانی آن همه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استعمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد.

و در پایان آیه می فرماید: "همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام نهاده بودید" (وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا).

"و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است" (وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا).

در اینکه منظور از "أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا" کدام سرزمین است؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به سرزمین "خیبر" دانسته اند که بعداً به دست مسلمانان فتح شد.

بعضی اشاره به سرزمین مکه.

بعضی آن را سرزمین "روم" و "ایران" می دانند.

و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمینهایی می دانند که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت.

ولی هیچیک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده (اورثکم) شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد، بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام نهاده باشند در حالی

که قرآن می گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام نهاده بودید.

ظاهراً این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار "بنی قریظه" بود و احدی حق ورود به آن را نداشت، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می کوشیدند.

و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم، تناسب بیشتری با سرزمین "خیبر" دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).

نکته ها:

اشاره

۱- ریشه اصلی غزوه "بنی قریظه"

قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود (زیرا می فرماید: **الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ ... كَسَانِي** که از آنها پشتیبانی کردند...).

علاوه بر این اصولاً یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند، و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می آمد غنیمت می شمردند.

همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند، و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمان شکنی، محکوم و از مدینه رانده شدند، و می بایست این گروه سوم که از همه آشکارتر به پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را ببینند.

ص: ۲۷۲

گفتیم پیامبر ص بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب، مامور شد حساب یهود بنی قریظه را روشن سازد، می نویسند: آن چنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعدا قضا کردند، پیامبر ص دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی -همانگونه که قرآن می گوید- به دلهای آنها افکند.

"کعب بن اسد" که از سران یهود بود، گفت: من یقین دارم که محمد ص ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می کنم هر کدام را خواستید برگزینید:

پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم، زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است، و نشانه های او را در کتب خود می یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود.

گفتند: ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت.

گفت: اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیائید و کودکان و زنان خود را با دست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم، تا ببینیم خدا چه می خواهد؟ اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم، و اگر پیروز شویم زن و فرزند بسیار است! گفتند ما این بیچاره ها را با دست خود بقتل برسانیم؟! بعد از اینها زندگی

برای ما ارزش ندارد.

"کعب بن اسد" گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شنبه است محمد ص و یارانش گمان می کنند امشب حمله ای نخواهیم کرد بیائیم و آنها را غافلگیر کنیم، شاید پیروز شویم.

گفتند این کار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی کنیم.

"کعب" گفت هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است! بعد از این ماجرا آنها از پیامبر ص تقاضا کردند "ابو لبابه" را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کنند.

هنگامی که "ابو لبابه" نزد آنان آمد زنان و بچه های یهود در مقابل او به گریه افتادند، او تحت تاثیر قرار گرفت، مردان گفتند: صلاح می دانی ما تسلیم حکم محمد ص شویم؟ ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد، یعنی همه شما را خواهد کشت! "ابو لبابه" می گوید همین که از آنجا حرکت کردم به خیانت خود متوجه شدم به سوی پیامبر ص نیامد مستقیماً به مسجد رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد.

سرانجام خداوند گناه او را بخاطر صداقتش بخشید و آیه (وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ...) در این باره نازل شد (سوره توبه آیه ۱۰۲).

سرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شرط تسلیم شدند پیامبر ص فرمود آیا راضی هستید هر چه سعد بن معاذ در باره شما حکم کند اجرا نمایم؟ (آنها راضی شدند).

ص: ۲۷۴

"سعد بن معاذ" گفت: اکنون موقعی رسیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند.

سعد هنگامی که از یهود مجددا اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر ص ایستاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می پذیرید؟ فرمود: آری، گفت: من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) باید کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد، اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند (۱).

۳- پیامدهای غزوه بنی قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتایج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله:

الف- پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.

ب- فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورش از درون.

ج- تقویت بنیه مالی مسلمین بوسیله غنائم این جنگ.

د- هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصا فتح خیبر! ه- تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه.

ص: ۲۷۵

۱- ۱) سیره ابن هشام جلد ۳ صفحه ۲۴۴ به بعد و کامل ابن اثیر ج ۲ صفحه ۱۸۵ به بعد (با تلخیص).

از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می خورد این است که در مورد کشته شدگان این جنگ می گوید "فريقا تقتلون" یعنی "فريقا" را مقدم بر "تقتلون" می دارد در حالی که در مورد اسیران "فريقا" را از فعل آن یعنی "تاسرون" مؤخر داشته است، بعضی از مفسران در تفسیر آن گفته اند این به خاطر آن است که در مساله کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند، ولی در مورد اسارت، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند، بعلاوه این تقدیم و تاخیر، سبب شده که "قتل" و "اسر" (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود.

و نیز در نخستین آیه مورد بحث، پائین آوردن یهود را از قلعه هایشان، قبل از جمله "قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ" (خداوند در دل‌های آنها رعب وحشت افکند) ذکر کرده است، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است، یعنی نخست ایجاد رعب می شود سپس پائین آمدن از آن قلعه های محکم، این به خاطر آنست که آنچه به حال مسلمانان مهم و شادی بخش بوده و هدف اصلی را تشکیل داده است، در هم شکستن قلعه های بسیار مستحکم آنها بوده است.

تعبیر به "أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ" نیز بیانگر این حقیقت است که شما بی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد.

و بالاخره تکیه بر قدرت خداوند در آخرین آیه (وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) اشاره به این است که او یک روز وسیله باد و طوفان و لشکر نامرئی، احزاب را شکست داد و روز دیگر با لشکر رعب و وحشت، حامیان آنها یعنی یهود بنی قریظه را در هم شکست.

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ مِنْ كُنْتَنٍ تَرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعُكَنَّ وَأَسَرِّحُكَنَّ سِيرًا حَاجِمِيًّا (۲۸) وَإِنْ كُنْتَنَ تَرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِخَيْرٍ لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱)

ترجمه:

۲۸- ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم! ۲۹- و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را طالب هستید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است.

۳۰- ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است.

۳۱- و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم.

شان نزول:

مفسران شان نزولهای متعددی برای آیات فوق ذکر کرده اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شان نزولها استفاده می شود که همسران پیامبر ص بعد از پاره ای از غزوات که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر ص در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند، طبق نقل بعضی از تفاسیر، "ام سلمه" از "پیامبر" ص کنیز خدمتگزاری تقاضا کرد و "میمونه" حله ای خواست، و "زینب" بنت جحش پارچه مخصوص یمنی و "حفصه" جامه مصری، "جویریة" لباس مخصوص خواست، و "سوده" گلیم خیبری! خلاصه هر کدام درخواستی نمودند.

پیامبر ص که می دانست تسلیم شدن در برابر اینگونه درخواستها که معمولا پایانی ندارد چه عواقبی برای "بیت نبوت" در بر خواهد داشت، از انجام این خواسته ها سر باز زد و یک ماه تمام از آنها کناره گیری نمود، تا اینکه آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید می توانید از پیامبر ص جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا و روز جزا دل بسته اید و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر ص قانع هستید بمانید و از پادشاهای ص بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر ص که دامنه توقع را گسترده بودند داد و آنها را میان "ماندن" و "جدا شدن" از او مخیر ساخت!

تفسیر:

یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا!

فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر ص زده و آنها را به عنوان "ام المؤمنین" (مادر مؤمنان) معرفی نموده، بدیهی است همیشه مقامات حساس و افتخار آفرین، وظائف سنگینی نیز همراه دارد، چگونه زنان پیامبر ص می توانند ام المؤمنین باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ و چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است همچون همسران پادشاهان بهترین قسمتهای غنائم را به خود اختصاص دهند، و چیزی که با جانبازی و خونهای پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی، در نهایت عسرت زندگی می کنند.

از این گذشته نه تنها پیامبر ص به مقتضای آیات پیشین "اسوه" مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها، و زنانش مقتدای زنان با ایمان تا دامنه قیامت گردد.

پیامبر ص پادشاه نیست که حرمسرای داشته باشد پر زرق و برق، و زنانش غرق جواهرات گرانبیقیمت و وسائل تجملاتی باشند.

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر صنفه (همان سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا به صبح می گذراندند، و خانه و کاشانه ای در آن شهر نداشتند، در چنین

ص: ۲۷۹

شرائطی هرگز پیامبر ص اجازه نخواهد داد زناش چنین توقعاتی داشته باشند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر ص به آن حد رساندند که گفتند: لعلک تظن ان طلقنا لا نجد زوجا من قومنا غیرک: "تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت؟! (۱).

اینجا است که پیامبر ص به فرمان خدا مامور می شود با قاطعیت تمام با این مساله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید:

"ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید، و طالب زینت آن هستید، بیائید هدیه ای به شما دهم، و شما را به طرز نیکویی رها کنم، بی آنکه خصومت و مشاجره ای در کار باشد" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَأُسْرُحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

"امتعن" از ماده "متع" است، و چنان که در آیه ۲۳۶ سوره بقره گفته ایم منظور از آن هدیه ای است که با شؤون زن متناسب باشد در اینجا منظور این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید و یا اگر مهریه ای تعیین نشده هدیه شایسته ای به آنها بدهد به طوری که راضی و خشنود گردند، و جدایی آنها در محیط دوستانه انجام پذیرد.

"سراح" در اصل از ماده "سرح" (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و سرح الابل یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان

ص: ۲۸۰

و برگ درختان بهره گیرند، سپس به معنی وسیعتر، به معنی هر گونه رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده، و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید "تسریح الشعر" به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنی رهایی افتاده است.

به هر حال منظور از "سراح جمیل" در آیه مورد بحث رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است.

در اینجا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر ص زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد و اگر آنها جدایی را انتخاب می کردند، خود طلاق محسوب می شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟ یا اینکه منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدایی را انتخاب می کردند پیامبر ص اقدام به اجرای صیغه طلاق می فرمود، و گرنه به حال خود باقی می ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچیک از این دو امر ندارد، و اینکه بعضی تصور کرده اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر ص است و این حکم را از مختصات پیامبر ص شمرده اند زیرا در حق سایر مردم جاری نمی شود، درست به نظر نمی رسد.

بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق، ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مساله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفتگو است هر چند قول دوم یعنی جدا شدن از طریق طلاق نزدیکتر به ظواهر آیات می باشد بعلاوه تعبیر "أَسْرَحُكُنَّ" (من شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر ص اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود، به خصوص اینکه ماده "تسریح" به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید به کار رفته است (سوره بقره آیه ۲۲۹) (۱).

ص: ۲۸۱

۱-۱) توضیح بیشتر در این زمینه را در کتب فقهی مخصوصا کتاب جواهر جلد ۲۹ صفحه ۱۲۲ به بعد مطالعه فرمائید.

*** در آیه بعد می افزاید: "اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احیاناً محرومیتها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است" (وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا).

در حقیقت در این چند جمله، تمام پایه های ایمان و برنامه های مؤمن، جمع است، از یک سو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن و از سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن، بنا بر این تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر ص کافی نیست، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب خداوند تکلیف همسران پیامبر ص را که باید الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت، داشتن زهد و پارسایی و بی اعتنائی به زرق و برق و تجملات دنیا، و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت، اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا باشند، و گرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند! گر چه مخاطب در این سخنان، همسران پیامبرند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، همگان را شامل می شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تاسی مردم قرار گرفته اند، آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی و یا تن در دادن به محرومیتها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق. *** سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر ص در برابر کارهای نیک و بد، و همچنین مقام ممتاز و مسئولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته می گوید: "ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام

دهد عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است!" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها، بنا بر این گناهتان در پیشگاه خدا عظیمتر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی، و همچنین تاثیر آن در محیط داده می شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساستری از نظر تاثیر گذاردن روی جامعه.

از همه اینها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند، و این خود گناه دیگری محسوب می شود و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از "بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ" گناهان آشکار است و می دانیم مفاسد گناهایی که از افراد با شخصیت سر می زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد "ضعف" و "مضاعف" سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

اما اینکه می فرماید "این کار بر خدا آسان است" اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد، و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد. ***اما در نقطه مقابل نیز "و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر ص

خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی بجا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پر ارزشی را برای او فراهم ساخته ایم" (وَمَنْ يَّقْتُ مِّنْكَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا).

"یقنت" از ماده "قنوت" به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است (۱) و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته بر خورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای "وَتَعْمَلْ صَالِحًا" آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

"رزق کریم" معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد، و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

نکته:

چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت، مضاعف است؟

گفتیم گر چه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر ص سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم در باره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

این گونه افراد تنها متعلق به خویشان نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد، و بعدی تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند، بنا بر این اعمال

ص: ۲۸۴

آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنبا واحدا! "هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود!" (۱).

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همانگونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم:

ان الثواب علی قدر العقل: "پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است" (۲).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است

□
انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامه علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا: "خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می کند" (۳).

حتی در روایتی از امام صادق ع آمده است که: توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود، إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ: "توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند" (سوره نساء آیه ۱۷) (۴).

و از اینجا روشن می شود که ممکن است مفهوم "مضاعف" یا "مرتین" در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه "تکثیر" دارد بخصوص اینکه "راغب" در "مفردات" در معنی

ص: ۲۸۵

۱-۱) اصول کافی جلد اول صفحه ۳۷ (باب لزوم الحججه علی العالم).

۲-۲) و ۳) اصول کافی ج اول صفحه ۹ کتاب العقل و الجهل.

۳-۴) اصول کافی جلد اول صفحه ۳۸ (باب لزوم الحججه علی العالم).

"ضعف" می گوید: ضاعفته ضمنت الیه مثله فصاعدا: "آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم" (دقت کنید).

روایتی که در بالا در باره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است.

اصولا- سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع پایان می دهیم:

کسی به امام عرض کرد:

انکم اهل بیت مغفور لکم: "شما خانواده ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده".

امام در غضب شد و فرمود:

نحن احرى ان یجری فینا ما اجرى الله فی ازواج النبی (ص) من ان نکون کما تقول، انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب، ثم قرء الایتین: "ما سزاوارتریم که آنچه را خدا در باره همسران پیامبر ص جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنان که تو می گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش، و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود" (۱).

ص: ۲۸۶

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۸ صفحه ۳۵۴ (ذیل آیه مورد بحث).

اشاره

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَ قَزَنَ فِي
بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَ أذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

ترجمه:

۳۲- ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنا بر این به گونه ای هوس انگیز سخن
نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید.

۳۳- و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید،

ص: ۲۸۷

و نماز را بر پا دارید و زکاه را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

۳۴- آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت دانش خوانده می شود یاد کنید، خداوند لطیف و خیر است.

تفسیر:

همسران پیامبر باید چنین باشند!

در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسئولیت سنگین همسران پیامبر ص بود، در آیات مورد بحث این موضوع هم چنان ادامه می یابد و طی آیاتی هفت دستور مهم به همسران پیامبر ص می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: "ای همسران پیامبر ص شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید" (یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر ص از یک سو، و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنا بر این موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیتها آماده می سازد و به آنها شخصیت می دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود بخود روشن

گردد، می فرماید "بنا بر این به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند" (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ
الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با
تعبیرات تحریک کننده که گاه توام با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن
بگوئید.

تعبیر به "الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ" (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه
جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به
سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به "جنون جنسی" می کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که
بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگیهای جنسی و محیطهای کثیف به وجود می آید در کتب خود شرح داده
اند.

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می دهد: "شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر ص و
توأم با حق و عدالت باشد سخن بگوئید" (وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا).

در حقیقت جمله لا تخضعن بالقول اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا اشاره به محتوای سخن.

البته "قول معروف" (گفتار نیک و شایسته) معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه
آلود و مخالف حق را نفی می کند.

ضمناً جمله اخیر می تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر ص با مردان
بیگانه مودیانہ یا دور از ادب

باشد، بلکه باید بر خورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچگونه جنبه های تحریک آمیز داشته باشد. ***سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می کند:

"شما در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید" و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى).

"قرن" از ماده "وقار" به معنی سنگینی است، و کنایه از قرار گرفتن در خانه ها است، بعضی نیز احتمال داده اند که از ماده "قرار" بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت (۱).

"تبرج" به معنی آشکار شدن در برابر مردم است، و از ماده "برج" گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

اما اینکه منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر ص بوده، و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آنها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر ص را از این گونه اعمال باز می دارد.

بدون شک این یک حکم عام است، و تکیه آیات بر زنان پیامبر ص به عنوان تاکید بیشتر است، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوئیم تو که دانشمندی دروغ مگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه

ص: ۲۹۰

۱-۱) البته در صورتی که از ماده قرار بوده باشد، فعل امر آن "اقرن" می شود که راء اول به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می گردد و با وجود آن از همزه وصل بی نیاز می شویم و "قرن" می شود (دقت کنید).

این دستورات سه گانه نیز نشان می دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر ص نیست، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تاکید بیشتری دارد.

در پایان آیه می افزاید: "خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت ع دور کند و کاملاً شما را پاک سازد" (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

تعبیر به "انما" که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر ص است.

جمله "یرید" اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر ص ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحثهایی که در مساله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در اینجا بطور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد.

واژه "رجس" به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها (۱).

و اینکه: در بعضی از کلمات، "رجس" به معنی "گناه" یا "شرک" یا "بخل و حسد" و یا "اعتقاد باطل" و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدیها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح "الف و لام جنس" است شامل می‌شود.

"تطهیر" به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله "اذهاب رجس" و نفی پلیدیها، و ذکر آن به صورت "مفعول مطلق" در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود.

و اما تعبیر "اهل البیت" به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر ص است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که "بیت" گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر ص است (۲).

اما اینکه مقصود از "اهل بیت پیامبر" ص در اینجا چه اشخاصی می‌باشد؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر ص دانسته‌اند، و آیات قبل و بعد را که در باره ازواج رسول خدا ص سخن می‌گوید،

ص: ۲۹۳

۱-۱) "راغب" در کتاب "مفردات" در ماده "رجس" معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.
۲-۲) اینکه بعضی "بیت" را در اینجا اشاره به "بیت الله الحرام" و کعبه دانسته‌اند و اهل آن را "متقون" شمرده‌اند بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، چرا که در این آیات سخن از پیامبر (ص) و بیت او در میان است نه بیت الله الحرام و هیچگونه قرینه‌ای بر آنچه گفته‌اند وجود ندارد.

قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر "جمع مؤنث" است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) همه به صورت "جمع مذکر" است، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر ص را نیز نفی می کند و می گوید:

مخاطب در آیه فوق منحصرآ پنج نفرند: پیامبر ص، علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم یعنی اختصاص به "خمسه طیبه" است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر ص مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر ص نمی شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" چنین می گوید: "این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحثها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است".

ص: ۲۹۴

مفسر بزرگ نویسنده "المیزان" پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است: "ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ**... همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر ص بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحا سخن خواهیم گفت. ***در آخرین آیه مورد بحث، "هفتمین" و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است، و هشدار می دهد که همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می فرماید:

"آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید" و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (**وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ**).

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشستید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر ص طنین افکن است، به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان

پیامبر ص بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای! در اینکه میان "آیاتِ الله" و "حکمت" چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به "آیات" جنبه اعجاز آن را بیان می‌کند و تعبیر به "حکمت" محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید.

بعضی دیگر گفته‌اند: "آیاتِ الله" اشاره به آیات قرآن است و "حکمت" اشاره به سنت پیامبر ص و اندرزهای حکیمانه او.

گرچه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است، اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد، چرا که تعبیر به "تلاوت" با آیات الهی مناسبتر است، بعلاوه در آیات متعددی از قرآن، تعبیر "نزول" در مورد آیات و حکمت، هر دو آمده است، مانند آیه ۲۳۱ بقره و ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ شِبْهَ هَمِينَ تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: "خداوند لطیف و خبیر است" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

اشاره به اینکه او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است، و نیت شما را به خوبی می‌داند، و از اسرار درون سینه‌های شما با خبر است.

این در صورتی است که "لطیف" را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، و اگر به معنی "صاحب لطف" تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم از اعمالتان "خبیر" و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان "لطیف" به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر "خبیر" به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند.

۱- آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است

بعضی از مفسران، "رجس" را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا "گناهان کبیره زشت" همچون "زنا" دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق "الرجس" (با توجه به اینکه الف و لام آن "الف و لام جنس" است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می شود، چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به "شرک"، "مشروبات الکلی"، "قمار"، "نفاق"، "گوشت‌های حرام و ناپاک" و مانند آن اطلاق شده است (حج-۳۰-مائده-۹۰-توبه-۱۲۵-انعام-۱۴۵).

و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف ناپذیر است، و جمله **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** دلیل بر اراده حتمی او می باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه "انما" که برای حصر و تاکید است روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورات شامل همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنا بر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی باشد.

پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در "زیارت جامعه" نیز آمده است **"عصمکم الله من الذلل و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس،"**

و اذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیراً":

"خداوند شما را از لغزشها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت، و از آلودگیها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملاً تطهیر نمود.

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

۲- آیه تطهیر در باره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر ص آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای "جمع مؤنث" به "جمع مذکر") دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ص و علی و فاطمه و حسن و حسین ع ندانسته اند معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر ص را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است، و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

***الف: روایاتی که از خود همسران پیامبر ص نقل شده و می گوید:

"هنگامی که پیامبر ص سخن از این آیه شریفه می گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که "ثعلبی" در تفسیر خود از "ام سلمه" نقل کرده که پیامبر ص در خانه خود بود که فاطمه ع پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر ص فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا

کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر ص عبایی بر آنها افکند و گفت:

اللهم هؤلاء أهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا: "خداوند! اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان" و در اینجا آیه "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ" نازل شد... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا!، فرمود: "انک الی خیر" تو بر خیر و نیکی هستی" (اما در زمره این گروه نیستی) (۱).

و نیز "نعلبی" خود از "عایشه" چنین نقل می کند: "هنگامی که از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تاسف) گفت:

این یک تقدیر الهی بود!، و هنگامی که در باره علی ع از او سؤال کردند چنین گفت:

تسئلنی عن احب الناس کان الی رسول الله (ص) و زوج احب الناس، کان الی رسول الله لقد رأیت علیا و فاطمه و حسنا و حسینا علیهم السلام و جمع رسول الله (ص) بثوب علیهم ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت: فقلت یا رسول الله! انا من اهلک قال تنحی فانک الی خیر! "آیا از من در باره کسی سؤال می کنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر ص بود، و از کسی می پرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسول خدا ص بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ص آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود:

خداوند! اینها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما، من عرض کردم ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود:

دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی" (اما جزء این جمع نمی باشی) (۲).

ص: ۲۹۹

۱-۱) "طبرسی" در "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث- این حدیث به طرق دیگر نیز از "ام سلمه" به همین مضمون نیز نقل شده است (به "شواهد التنزیل" حاکم حسکانی جلد ۲ صفحه ۵۶ به بعد مراجعه شود).

۲-۲) "مجمع البیان" (ذیل آیه مورد بحث).

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر ص جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

***ب: روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود، پیامبر ص، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند-و یا به خدمت او آمدند- پیامبر ص عبایی بر آنها افکند، و گفت:

خداوندا! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ نازل** گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در "شواهد التنزیل" این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آوری کرده است (۱).

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر ص می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها در باره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر ص و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ص سه بار این جمله را تکرار کرد: "خداوندا اهل بیت من اینها هستند" پلیدی را از آنها دور کن"

(اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً)

(۲)

***ج: در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ص مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه (سلام الله علیها)

ص: ۳۰۰

۱-۱) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۳۱ به بعد.

۲-۲) در المثنور ذیل آیه مورد بحث.

می گذشت صدا می زد:

الصلاه يا اهل البيت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: "هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد".

این حدیث را "حاکم حسکانی" از "انس بن مالک" نقل کرده است (۱).

در روایت دیگری که از "ابو سعید خدری" از پیامبر ص نقل شده می خوانیم: "پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد" (۲).

حدیث فوق را "ابن عباس" نیز از پیامبر ص نقل کرده است (۳).

این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه ع برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچکس باقی نماند که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است به خصوص اینکه تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر ص باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند (دقت کنید).

با اینحال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ص نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه اینکه "عایشه" همسر پیامبر ص که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابلای سخنانش

ص: ۳۰۱

۱-۱) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۱۱.

۲-۲) شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۲۸ و ۲۹.

۳-۳) در المثنور ذیل آیه مورد بحث.

به مناسبت‌های از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

***د:روایات متعددی از "ابو سعید خدری" صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد "این آیه تنها در باره همان پنج تن نازل شده است" (نزلت فی خمسه: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين ع) (۱).

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح "احقاق الحق" بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد (۲) نویسنده کتاب "شواهد التنزیل" که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است (۳).

از همه اینها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر ص در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد.

بدون شک این ماجرا به هیچوجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن

ص: ۳۰۲

۱-۱) "شواهد التنزیل" جلد ۲ صفحه ۲۵.

۲-۲) به جلد دوم "احقاق الحق" و پاورقیهای آن مراجعه شود.

۳-۳) به جلد دوم "شواهد التنزیل" از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود.

در بحثهای پیشین گذشت.

عیجویی کردن "عایشه" از "خدیجه" که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلتترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر ص ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود:

به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند! (۱).

۳- آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابلای تفسیر آیه، اشاره ای به این موضوع داشتیم که "اراده" در جمله **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ**، اراده تکوینی است نه تشریحی.

برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم که منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است، فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده تشریحی است.

معلوم است که اراده تشریحی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق، متعلق اراده افعال خدا است، می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مساله "اراده تشریحی" نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت ع ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

ص: ۳۰۳

(۱- ۱) "استیعاب" و "صحیح بخاری" و "مسلم" (طبق نقل المراجعات صفحه ۲۲۹ - نامه ۷۲).

به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریحی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچوجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می کند که مخصوص اهل بیت ع است.

این نیز مسلم است که "رجس" در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه، هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.

درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند هرگز نمی خورد با اینکه قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده بنا بر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن

از آن بهره می گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است.

نتیجه اینکه: این اراده یک اراده تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.

۴- جاهلیت قرن بیستم!

همانگونه که اشاره شد جمعی از مفسران در تفسیر "الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى" در آیات مورد بحث گرفتار شک و تردید شدند گویی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم اهمیتی خواهد بود.

ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگوییهای اعجاز آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند، در جاهلیت عصر ما جنگهای جهانی رخ می دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند! اگر در جاهلیت عرب زنان، "تبرج به زینت" می کردند، و روسری های خود را کنار می زدند به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردنبنند و گوشواره آنها نمایان می گشت، در عصر ما کلوپهایی تشکیل می شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه

ص: ۳۰۵

مادرزاد می شوند، رسواییهای پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، "زنان آلوده ذوات الاعلام" بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند! در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جدا شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد.

آنچه گفتیم فقط مشتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطه ور شوند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندانشان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند.

ص: ۳۰۶

اشاره

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵)

ترجمه:

۳۵- مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنانی که روزه می دارند، مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که پاکدامنند، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته اند هنگامی که "اسماء بنت عمیس" همسر "جعفر بن ابی طالب" با شوهرش از "حبشه" بازگشت به دیدن همسران پیامبر ص آمد، یکی از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن در باره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه!

"اسماء" به خدمت پیامبر ص آمد، عرض کرد: "ای رسول خدا جنس زن گرفتار خسران و زیان است! پیامبر ص فرمود: چرا؟ عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی در باره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

تفسیر:

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحثهایی که در باره وظائف همسران پیامبر ص در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث، سخنی جامع و پر محتوی در باره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها بیان شده است، و ضمن بر شمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه بر شمرده است.

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید (اقرار به زبان، تصدیق به قلب و جنان، و عمل به ارکان).

قسمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسانها می باشد بحث می کند.

ص: ۳۰۸

و در بخش دیگری از مساله حمايت از محرومان و ايستادگي در برابر حوادث سخت و سنگين يعنى صبر كه ريشه ايمان است و سرانجام از عامل تداوم اين صفات يعنى ذكر پروردگار سخن به ميان مي آورد.

مي گويد: "مردان مسلمان و زنان مسلمان" (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ).

"و مردان مؤمن و زنان مؤمنه" (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).

"و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند" (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ).

گرچه بعضی از مفسران، "اسلام" و "ايمان" را در آیه فوق به يك معنی گرفته اند، ولی پیدا است که این تکرار نشان می دهد منظور از آنها دو چیز متفاوت است، و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ :

"اعراب گفتند ما ايمان آورده ايم، بگو: هنوز ايمان نياورده ايد، بلکه بگوئيد اسلام آورده ايم، و ايمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است!"

اشاره به اینکه اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمين قرار می دهد، و مشمول احکام آنها می کند، ولی ايمان تصدیق به قلب و دل است.

در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است.

در روایتی چنین می خوانیم: "یکی از یاران امام صادق ع در باره "اسلام" و "ايمان" از آن حضرت سؤال کرد و پرسید آیا اينها با هم مختلفند؟ امام در پاسخ فرمود: آری، ايمان با اسلام همراه است، اما اسلام ممکن است همراه ايمان نباشد."

او توضیح بیشتر خواست امام ع فرمود:

الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصديق برسول الله صلى عليه و آله و سلم، به حقت الدماء، و عليه جرت المناكح و الموارث، و على ظاهره جماعه الناس، و الايمان الهدى

و ما یثبت فی القلوب من صفه الاسلام، و ما ظهر من العمل به: "اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است، هر کس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود، و ازدواج مسلمانان با او جایز، و می تواند از مسلمین ارث ببرد، و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلامند، اما "ایمان" نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد، و اعمالی است که به دنبال آن می آید" (۱).

"فانت" از ماده "فنت" چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی اطاعت توأم با خضوع است، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند، و این اشاره به جنبه های عملی و آثار ایمان می باشد.

سپس به یکی دیگر از مهمترین صفات مؤمنان راستین، یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید: "و مردان راستگو و زنان راستگو" (و الصّادِقینَ وَ الصّادِقاتِ).

از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است:

لا یستقیم ایمان امرء حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه: "ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود، و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود!" (۲).

و از آنجا که ریشه ایمان، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است، و نقش آن در معنویات انسان همچون نقش "سر" است در برابر "تن"، پنجمین وصف آنها را این گونه بازگو می کند: "و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا" (و الصّابِرینَ وَ الصّابِراتِ).

از طرفی می دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حب جاه است،

ص: ۳۱۰

۱- ۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۱ باب ان الایمان یشرک الاسلام.

۲- ۲) محجه البیضاء جلد ۵ ص ۱۹۳.

و نقطه مقابل آن "خشوع"، لذا در ششمین توصیف می فرماید: "و مردان با خشوع و زنان با خشوع" (وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ).
(

گذشته از حب جاه، حب مال، نیز آفت بزرگی است، و اسارت در چنگال آن، اسارتی است دردناک، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین توصیف می گوید: "و مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده" (وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ).

گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است، زبان و شکم و شهوت جنسی، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده می گوید: "و مردانی که روزه می دارند و زنانی که روزه می دارند" (وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ).

"و مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند، و زنانی که عقیف و پاکند" (وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ).

سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید: "و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند" (وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ).

آری آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده های غفلت و بیخبری را از قلب خود کنار می زنند، و سوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده، فوراً در مقام جبران بر می آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند.

در اینکه منظور از "ذکر کثیر" چیست؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

□
اذا يقظ الرجل اهله من الليل فتوضئا و صليا كتبنا من الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات "هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "هر کس تسبیح فاطمه زهرا ع را در شب بگوید، مشمول این آیه است" (۲).

بعضی از مفسران گفته اند: "ذکر کثیر" آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.

اما به هر حال ذکر نشانه فکر است، و فکر مقدمه عمل، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست.

در پایان آیه، پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگیهای دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند: "خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است" (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنها است می شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد، در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات.

تعبیر به "اجرا" خود دلیل بر عظمت آن است، و توصیف آن با وصف "عظیم" تأکیدی بر این عظمت است، و مطلق بودن این عظمت، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن، بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ، بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله "اعد" (آماده کرده است) با فعل

ص: ۳۱۲

۱-۱) تفسیر "مجمع البیان" و تفسیر "قرطبی" ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف، و یا اشاره ای به اینکه بهشت و نعمتهایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

نکته:

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه بعضی چنین تصور می کنند که اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده، و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند، شاید منشأ اشتباه آنها پاره ای از تفاوت های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوتها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرائط طبیعی آنها دارد هیچگونه فرقی از نظر جنبه های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگیهای مؤمنان و اساسی ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفه یک ترازو قرار می دهد، و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قائل می شود.

به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤال نمی برد که آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟!، نه تنها زیر سؤال نمی برد بلکه هیچگونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست، لذا در سوره نحل آیه ۹۷ می خوانیم: "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:"

ص: ۳۱۳

"هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد خواه زن، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می کنیم و حیات پاکیزه ای به او می بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده می دهیم".

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (بر خلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قائل نیستند).

به همین دلیل در "علم رجال" اسلامی، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می کنیم که از آنها بعنوان شخصیت هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام باز گردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بودند، و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی شدند و پس از تولد آنها را زنده بگور می کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلا اراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدعی تمدن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟! (۱)

ص: ۳۱۴

۱- ۱) بحث دیگری در این زمینه در جلد دوم صفحه ۱۱۲ ذیل آیه ۲۲۸ بقره داشته ایم و نیز در جلد یازدهم صفحه ۳۹۱ ذیل آیه ۹۷ از سوره نحل بحث دیگری آمده است.

اشاره

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۳۶) وَإِذْ نَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّهَ اللَّهُ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (۳۸)

ترجمه:

۳۶- هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۳۷- به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می گفתי همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز (و پیوسته این امر را تکرار می نمودی) و تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، هنگامی که زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های آنها هنگامی که از آنان طلاق گیرند نباشد، و فرمان خدا انجام شدنی است.

۳۸- هیچگونه جرمی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده است نیست، این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده است و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است.

شان نزول:

آیات فوق-به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام) با زید بن حارثه برده آزاد شده پیامبر ص نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که: قبل زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر ص ازدواج کرد خدیجه برده ای به نام "زید" خریداری نمود که بعدا آن را به پیامبر ص بخشید و پیامبر ص او را آزاد فرمود، و چون طائفه اش او را از خود راندند پیامبر ص نام "فرزند خود" بر او نهاد و به اصطلاح او را

ص: ۳۱۶

"تبنی" کرد.

بعد از ظهور اسلام "زید" مسلمانان مخلص و پیشتاز شد، و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد، و چنان که می دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر ص تصمیم گرفت برای "زید" همسری برگزیند از "زینب بنت جحش" که دختر "امیه" دختر "عبدالمطلب" (دختر عمه اش) بود برای او خواستگاری نمود "زینب" نخست چنین تصور می کرد که پیامبر ص می خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعدا که فهمید خواستگاری از او برای "زید" است، سخت ناراحت شد و سر باز زد، برادرش که "عبدالله" نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال "زینب" و "عبدالله" هشدار داد که آنها نمی توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند مخالفت کنند، آنها که این مساله را شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنان که خواهیم دید این ازدواج، ازدواج ساده ای نبود و مقدمه ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود با برده ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزشهای والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپائید و بر اثر ناسازگاریهای اخلاقی میان طرفین، منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام ص اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد.

سپس پیامبر اسلام ص برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید، و این قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفتگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث

ص: ۳۱۷

آنها را بر چید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد (۱).

تفسیر:

سنت شکنی بزرگ

می دانیم روح اسلام "تسلیم" است، آنها "تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا" این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است، از جمله در آیه فوق است که می فرماید: "هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند" (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همانگونه که سر تا پای وجودشان وابسته به او است.

"قضی" در اینجا به معنی "قضای تشریحی" و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشمداشتی، در حقیقت مصالح خود آنها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهی‌شان از آن با خبر نمی شوند ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی، و از خود اراده ای نداشته باشی، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است.

ص: ۳۱۸

۱-۱) اقتباس از تفسیر "مجمع البیان" و تفسیر "قرطبی" و "المیزان"، و تفسیر "فخر رازی" و "فی ظلال" و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث، و همچنین "سیره ابن هشام" جلد اول صفحه ۲۶۴ و "کامل ابن اثیر" جلد ۲ صفحه ۱۷۷.

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرماید: "کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند گرفتار گمراهی آشکاری شده است" (وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود، چرا که فرمان خداوند عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت او است نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟! ***سپس به داستان معروف "زید" و همسرش "زینب" که یکی از مسائل حساس زندگانی پیامبر گرامی اسلام ص است و ارتباط با مساله همسران پیامبر ص که در آیات پیشین گذشت دارد پرداخته چنین می گوید: "به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود، و تو نیز به او نعمت بخشیده بودی می گفستی همسرت را نگاهدار" و از خدا بپرهیز (وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ).

منظور از نعمت خداوند همان نعمت هدایت و ایمان است که نصیب "زید بن حارثه" کرده بود، و نعمت پیامبر ص این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می شود که میان زید و زینب، مشاجره ای در گرفته بود و این مشاجره ادامه یافت و در آستانه جدایی و طلاق قرار گرفت، و با توجه به جمله "تقول" که فعل مضارع است پیامبر ص کرارا و مستمرا او را نصیحت می کرد و از جدایی و طلاق باز می داشت.

آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود که او از یک قبیله سرشناس و این یک برده آزاد شده بود؟ یا به خاطر پاره ای از خشونت های اخلاقی زید؟

و یا هیچکدام؟ بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود، چرا که گاه ممکن است دو نفر خوب باشند، ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا اینجا مسأله پیچیده ای نیست، بعد می افزاید: "تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!" (وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ).

مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند و ناشی گری بعضی از آنان در تعبیرات، بهانه هایی به دست دشمنان داده است، در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شان نزول آیات و تاریخ وجود دارد، مفهوم این آیه مطلب پیچیده ای نیست، زیرا:

پیامبر ص در نظر داشت، که اگر کار صلح میان دو همسر به انجام نرسد و کارشان به طلاق و جدایی بیانجامد پیامبر ص برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه اش زینب شده که حتی برده ای آزاد شده او را طلاق داده، وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال بر پا کنند.

نخست اینکه: "زید" پسر خوانده پیامبر ص بود، و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده، تمام احکام پسر را داشت، از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می پنداشتند.

دیگر اینکه پیامبر ص چگونه حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاد شده ای ازدواج کند و این شان و مقام او است.

از بعضی از روایات اسلامی به دست می آید که پیامبر ص به هر حال این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود، و در قسمت بعد آیه نیز قرینه ای بر این معنی

بنا بر این این مساله، یک مساله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده، و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).

مسلم است که پیامبر ص نباید در این مسائل از مردم بترسد و از جوسازیها و سم پاشیها و اهمه ای به خود راه دهد، ولی به هر حال طبیعی است که انسان در این گونه موارد به خصوص که پای مسائل مربوط انتخاب همسر در کار بوده باشد، گرفتار ترس و وحشتی می شود، به خصوص اینکه ممکن بود این گفتگوها و جنجالها در روند پیشرفت هدف مقدس او و گسترش اسلام اثر بگذارد، و افراد ضعیف الایمان را تحت تاثیر قرار دهد و شک و تردید در دل آنها ایجاد کند.

لذا در دنباله آیه می فرماید: "هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد ما او را به همسری تو در آوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند، نباشد" (فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا).

و این کاری بود که می بایست انجام بشود" و فرمان خدا انجام شدنی است" (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

"ادعیاء" جمع "دعی" به معنی پسر خوانده و "وטר" به معنی نیاز و حاجت مهم است، و انتخاب این تعبیر در مورد طلاق و رهایی زینب در حقیقت به خاطر لطف بیان است که با صراحت عنوان "طلاق" که برای زنان و حتی مردان عیب است مطرح نشود گویی این دو به یکدیگر نیازی داشته اند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است.

تعبیر به "زَوَّجْنَاكَهَا" (او را به همسری تو در آوردیم) دلیل بر این است

که این ازدواج یک ازدواج الهی بود، لذا در تواریخ آمده است که "زینب" بر سایر همسران پیامبر ص به این امر مباحات می کرد و می گفت: زوجکن اهلوکن و زوجنی الله من السماء: "شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر ص در آوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر خدا ص در آورد" (۱).

قابل توجه اینکه قرآن برای رفع هر گونه ابهام، با صراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده ها بوده است بیان می دارد، و این خود اشاره ای است به یک مساله کلی ازدواجهای متعدد پیامبر ص امر ساده ای نبود بلکه هدفهایی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله **كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا** - اشاره به این است که در اینگونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد و کاری که شدنی است باید بشود، زیرا تسلیم جنجالها شدن در مسائلی که ارتباط با هدفهای کلی و اساسی دارد بی معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هایی را که دشمنان و یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملاً بی اساس است، و در بحث نکات توضیح بیشتری در این زمینه به خواست خدا خواهیم داد. *** آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحثهای گذشته چنین می گوید: "هیچگونه سختی و حرجی بر پیامبر ص در آنچه خدا برای او واجب کرده است نیست" (**مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ**).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد، ملاحظه هیچ امری در برابر آن

ص: ۳۲۲

۱- ۱) "کامل ابن اثیر" جلد ۲ صفحه ۱۷۷- قابل توجه است که ازدواج پیامبر(ص) با زینب در سال پنجم هجری واقع شد(همان مدرک).

جائز نیست، و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا در آید.

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمانهای الهی گوش به حرف این و آن دهند یا ملاحظه جوسازیهای سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرائط نادرست و در هم کوبیدن بدعتهای زشت و رسوا باشد.

آنها باید به مصداق **وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ** (مائده-۵۴) بدون خوف از سرزنشها و جنجالها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولا- اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست، گروه هایی هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواسته ها یا پیرو مکتب آنها شویم، چنان که قرآن می گوید: **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** :

"هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آئین آنها بی قید و شرط پیروی کنی" (بقره-۱۲۰).

و در باره آیه مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر ص با زینب چنان که گفتیم- در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت: یکی ازدواج با "همسر مطلقه پسر خوانده" که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، و این بدعتی بود که می باید در هم شکسته می شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر ص با همسر مطلقه یک برده آزاد شده عیب و ننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده همردیف قرار می داد این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود، و ارزشهای انسانی بجای آن بنشیند، "و کفو" بودن دو همسر تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

اصولا سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیر انسانی همواره با سر و صدا توأم است، و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند.

لذا در جمله بعد می فرماید: "این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است" (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی، بلکه همه انبیاء به هنگام شکستن سنتهای غلط گرفتار این ناراحتیها بوده اند.

مشکل بزرگ در این قضیه، منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر ص در میان بود، این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیبجویی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید "فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا در آید" (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا).

تعبیر به "قَدَرًا مَّقْدُورًا"، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن باشد اما مناسبتر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود، یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی چون و چرا لازم الاجراء است.

جالب اینکه در تواریخ می خوانیم: پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچیک از همسرانش سابقه نداشت! (۱).

گویا با این کار می خواست نشان دهد که به هیچوجه مرعوب سنتهای خرافی محیط نیست، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند، بعلاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی به گوش همگان

ص: ۳۲۴

۱ - ۱) مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" چنین نقل می کند فتروجها رسول الله (ص)... و ما أولم علی امرأه من نسائه ما أولم علیها، ذبح شاه و اطعم الناس الخبز و اللحم، حتی امتد النهار (مجمع البیان ج ۸ ص ۳۶۱).

نکته ها:

اشاره

۱- افسانه های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام ص با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مساله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده معرفی کرده باز مورد بهره برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است، آنها خواسته اند از آن یک داستان عشقی بسازند که ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.

از جمله اینکه نوشته اند: هنگامی که پیامبر ص برای حال پرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد، و گفت:

"سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقين!"[□] "منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدایی که احسن الخالقين می باشد!"[□] و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر ص به زینب گرفته اند.

در حالی که شواهد روشنی-قطع نظر از مساله نبوت و عصمت- در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.

نخست اینکه: زینب دختر عمه پیامبر ص بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود، پیامبر ص شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد، و اگر زینب جمال فوق العاده ای داشت و فرضاً جمال او جلب توجه حضرت را کرده بود نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجه به اینکه زینب هیچگونه تمایلی برای ازدواج با زید نشان

نمی داد بلکه مخالفت خود را صریحا، بیان کرد، و کاملا- ترجیح می داد همسر پیامبر ص شود بطوری که وقتی پیامبر ص به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد زیرا تصور می کرد پیامبر ص او را برای خود خواستگاری می کند، اما بعدا با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر تن به ازدواج با زید داد.

با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی زینب با خبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟ دیگر اینکه هنگامی که زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر ص مراجعه می نماید حضرت بارها او را نصیحت می کند و مانع این طلاق می شود، این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه ها است.

از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفتگوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود داشت که پیامبر از مردم می ترسید در حالی که باید از خدا بترسد.

مساله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تامین شود، هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه بافیهای منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر تمام گردد و این بهای سنگینی بود که پیامبر در مقابل اطاعت فرمان خدا و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می پردازد! اما لحظاتی در طول زندگی رهبران راستین فرا می رسد که باید ایثار و فداکاری کنند، و خود را در معرض اتهام اینگونه افراد قرار دهند تا هدفشان

پیاده شود.

آری اگر پیامبر هرگز زینب را ندیده بود و نشناخته بود و هرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت و زید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود (قطع نظر از مسئله نبوت و عصمت) جای این گفتگو و توهمات بود، ولی با توجه به نفی همه این شرائط، ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.

به علاوه تاریخ زندگی پیامبر ص به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران بلکه شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده، و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه ها است. آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید شکستن چنین سنت غلطی لازم بود اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند، می توانست مساله را به صورت یک قانون بیان نماید و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود کند.

ولی باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصا مربوط به ازدواج با افرادی که دون شان انسان از نظر ظاهری هستند با سخن امکان پذیر نیست، و مردم می گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او انجام نداد، چرا او با همسر برده آزاد شده ای ازدواج نکرد؟! چرا او با همسر مطلقه فرزندخوانده اش عقد همسری نبست؟!.

در اینگونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد. و بطور قاطع آن سنت غلط شکسته می شود. گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار و فداکاری بود.

ص: ۳۲۷

بدون شك استقلال فکری و روحی انسان اجازه نمی دهد که بی قید و شرط تسلیم کسی شود، چرا که او هم انسانی است مثل خودش، و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد.

اما هنگامی که مساله به خداوند عالم و حکیم و پیامبری که از او سخن می گوید و به فرمان او گام بر می دارد می رسد تسلیم مطلق نبودن دلیل بر گمراهی است، چرا که فرمانش کمترین خطا و اشتباهی ندارد.

و از این گذشته فرمان او حافظ منافع خود انسان است، و چیزی نیست که به ذات پاک خدا برگردد، آیا ممکن است هیچ انسان عاقلی با تشخیص این حقیقت مصالح خود را زیر پا بگذارد؟ از همه اینها گذشته ما از آن او هستیم، و هر چه داریم از او است، و جز تسلیم در برابر او کاری نمی توانیم داشته باشیم.

لذا در سراسر قرآن آیات فراوانی دیده می شود که به این مساله اشاره می کند:

گاه می گوید: پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسولش می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم " **إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** " (نور-۵۱).

و گاه می گوید: "سوگند به پروردگارت آنها به حقیقت ایمان نمی رسند تا زمانی که تو را در اختلافاتشان حکم سازند، و سپس در دل خود از داوری تو کوچکترین ناراحتی نداشته باشند و کاملاً تسلیم شوند" **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** " (نساء-۶۵).

و در جای دیگر می گوید: "چه کسی آئینش بهتر است از آن کس که با تمام وجود خود تسلیم پروردگار شده و نیکوکار است؟" "وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ" (نساء-۱۲۵).

اصولاً "اسلام" از ماده "تسلیم" گرفته شده، و به همین حقیقت اشاره می کند، بنا بر این هر انسانی به مقدار تسلیمش در برابر حق از روح اسلام برخوردار است.

مردم در این زمینه چند گروهند: گروهی تنها در مواردی تسلیم فرمان حقند که با منافعشان تطبیق کند، اینها در حقیقت مشرکانی هستند که نام "مسلم" بر خود گذارده اند، و کارشان تجزیه احکام الهی به مصداق "تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَفُرُ بِبَعْضٍ" است حتی در آنجا که ایمان می آورند در حقیقت به منافعشان ایمان آورده اند نه به حکم خدا!!

گروه دیگری آنها هستند که اراده و خواستشان تحت الشعاع اراده و خواست خدا است، و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق از آن چشم می پوشند و تسلیم فرمان خدا می شوند، اینها مؤمنان و مسلمانان راستینند.

گروه سوم از این هم برترند، و اصولاً جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند، و جز آنچه او می خواهد خواسته ای در دل آنها نیست، آنها به جایی رسیده اند که فقط چیزی را دوست می دارند که او دوست دارد، و از چیزی متنفرند که او نمی خواهد.

اینها خاصان و مخلصان و مقربان درگاه او هستند که تمام وجودشان به رنگ توحید در آمده و غرق محبت و محو جمال اویند (۱).

ص: ۳۲۹

اشاره

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

ترجمه:

۳۹- (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند، و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.

تفسیر:

مبلغان راستین کیانند؟

نخستین آیه مورد بحث-به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، در باره پیامبران گذشته بود-به یکی از مهمترین برنامه های عمومی انبیاء اشاره کرده، می فرماید: "پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می کردند و از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند" (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ).

تو نیز در تبلیغ رسالت‌های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و با زینب همسر مطلقه زید ازدواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از ناحیه گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن اینگونه سنتها است و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود

پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند، حرفهای ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازیها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان به برنامه های خود ادامه دهند چرا که همه حسابها به دست خدا است.

□
لذا در پایان آیه می فرماید: "همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است" (وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا).

هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگهدارد و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه سرای دشمنان را محاسبه و کیفر می دهد.

□
در حقیقت جمله "كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا" دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشی داشته باشند چون حسابگر زحمات آنها و پاداش دهنده خدا است.

نکته ها:

اشاره

□
۱- منظور از "تبلیغ" در اینجا همان "ابلاغ" و رسانیدن است، و هنگامی که ارتباط با "رسالات الله" پیدا کند مفهومی این می شود که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم تعلیم کنند، و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.

۲- "خشیت" به معنی ترس توأم با تعظیم و احترام است، و از همین رو با خوف که این ویژگی در آن نیست متفاوت است، و گاه به معنی مطلق ترس نیز به کار می رود.

در بعضی از مؤلفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می باشد، نه معنی لغوی، او می گوید:

"خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می باشند، ولی در عرف صاحب‌دلان در میان این دو فرقی است، و آن اینکه: "خوف"

به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آن را دارد، و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود، هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است، و مرتبه اعلاى آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود.

اما "خشیت" حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او، و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می شود، و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۱)**.

پاسخ به یک سؤال -

ممکن است گفته شود که این آیه با جمله ای که در آیات قبل گذشت تضاد دارد چه اینکه در اینجا می گوید: پیامبران الهی تنها از خدا می ترسند و از غیر او ترس و واهمه ای ندارند، ولی در آیات گذشته آمده بود: تو در دل خود چیزی را پنهان می کردی که خدا آشکار کرد، "و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی" **و تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ** .

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این سؤال روشن می شود:

نخست اینکه: اگر پیغمبر ترس و وحشتی داشت به خاطر این بود که مبادا شکستن این سنت برای جمع زیادی قابل هضم و تحمل نباشد و به همین جهت در ایمان خود نسبت به مبانی اسلام متزلزل گردند، چنین خشیتی در حقیقت به "خشیت از خدا" باز می گردد.

دیگر اینکه پیامبران در تبلیغ رسالت الهی هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسی نمی شوند، اما در مسائل زندگی شخصی و خصوصی مانعی ندارد که از یک

ص: ۳۳۲

موضوع خطرناک مانند زخم زبانهای مردم بیم داشته باشند، و یا همچون موسی ع به هنگامی که عصا را افکند و ازدها شد مطابق طبع بشری ترسید، اینگونه ترس و وحشت اگر افراطی نباشد عیب و نقص نیست، و حتی شجاعترین افراد در زندگی خود گاه با آن روبرو می شوند، عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی بترسد.

آیا پیامبران تقیه می کنند؟

جمعی از آیه فوق استفاده کرده اند که برای انبیاء هرگز تقیه کردن در ابلاغ رسالت جائز نیست، زیرا قرآن می گوید: وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ .

ولی باید توجه داشت "تقیه" انواعی دارد، تنها یک نوع از آن "تقیه خوفی" است که طبق آیه فوق در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت منتفی است.

ولی تقیه اقسام دیگری نیز دارد، از جمله "تقیه تحیبی" و "پوششی" است.

منظور از "تقیه تحیبی" آن است که گاه انسان برای جلب محبت طرف مقابل عقیده خود را مکتوم می دارد تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند.

و منظور از "تقیه پوششی" آن است که گاه برای رسیدن به هدف باید نقشه ها و مقدمات را کتمان کند، چرا که اگر برملا گردد و دشمنان از آن آگاه شوند ممکن است آن را خنثی کنند.

زندگی انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام ص پر است از اینگونه تقیه ها، زیرا می دانیم در بسیاری از مواقع هنگامی که حرکت به سوی میدان نبرد می کرد مقصد خود را مخفی می داشت، نقشه های جنگی او کاملاً در خفا کشیده می شد، و استتار که نوعی از تقیه است در تمام مراحل اجرا می گشت.

گاه برای بیان حکمی از روش مرحله ای که نوعی از تقیه است استفاده

می کرد. فی المثل مساله "تحریم ربا" یا "شرب خمر" در یک مرحله بیان نشد، بلکه به فرمان خدا در چندین مرحله صورت گرفت یعنی از مراحل سبکتر شروع شد تا به حکم نهایی و اصلی رسید.

به هر حال تقیه معنی وسیعی دارد که همان "پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است" و این چیزی است که در میان همه عقلاهی جهان وجود دارد و رهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان در پاره ای از مراحل آن را انجام می دهند، چنان که در داستان حضرت "ابراهیم" ع قهرمان توحید می خوانیم که او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می رفتند مکتوم داشت، تا از یک فرصت مناسب برای در هم کوبیدن بتها استفاده کند.

و نیز "مؤمن آل فرعون" برای اینکه بتواند در مواقع حساس به موسی ع کمک کند و او را از قتل نجات دهد ایمان خود را مکتوم می داشت. و به همین جهت قرآن از او نه عظمت یاد کرده، به هر حال تنها تقیه خوفی است که بر پیامبران مجاز نیست به انواع دیگر تقیه.

گر چه سخن در این زمینه بسیار است اما با حدیثی پر معنی و جامع از امام صادق ع این بحث را پایان می دهیم امام ع فرمود:

□
التقیه دینی و دین آبائی، و لا دین لمن لا تقیه له و التقیه ترس الله فی الأرض، لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل: "تقیه آئین من و آئین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر نیرومند پروردگار در زمین است، چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می کرد مسلما کشته می شد (و رسالت او در حفظ آئین موسی به هنگام خطر انجام نمی شد) (۱).

در باره تقیه بحث مشروعی در جلد یازدهم صفحه ۴۲۳ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره

ص: ۳۳۴

(۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۸ صفحه ۵۲۱ ذیل آیه ۲۸ سوره "مؤمن".

شرط پیروزی در تبلیغات -

آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچکس جز از خدا است.

آنها که در برابر فرمانهای الهی خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروه ها و جمعیتها را در نظر می گیرند، و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت، هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست، و هیچ خدمتی برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد، و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداشها است، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: که می فرماید: "هنگامی که رسول خدا ص مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچکس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی،

و ایم الله لئن یهدی الله علی یدیک رجلا خیر مما طلعت الشمس و غربت:

"به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند" (۱).

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی که آن "نیاز" و این "ترس" بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه اثر می گذارد.

یک مبلغ الهی به مقتضای: وَ كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا تنها به این می اندیشد که حسابگر اعمال او خدا است، و پاداشش به دست او است، و همین آگاهی و عرفان به او در این راه پر نشیب و فراز مدد می دهد.

ص: ۳۳۵

اشاره

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

ترجمه:

۴۰- محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

تفسیر:

مساله خاتمیت

این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مساله ازدواج پیامبر ص با "همسر مطلقه زید" برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، بیان می دارد، و جواب کوتاه و فشرده ای است به عنوان آخرین جواب، و ضمناً حقیقت مهم دیگری را که مساله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می کند.

نخست می فرماید: "محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود" (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ).

نه "زید" و نه دیگری، و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذاردند این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن بر چیده شد نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی.

البته پیامبر فرزندان حقیقی به نام "فاسم" و "طیب" و "طاهر" و "ابراهیم" داشت، ولی طبق نقل مورخان همه آنها قبل از بلوغ، چشم از جهان بستند، و لذا نام "رجال" (مردان) بر آنها اطلاق نشد (۱).

ص: ۳۳۶

(۱- ۱) "تفسیر قرطبی" و تفسیر "المیزان" ذیل آیه مورد بحث.

امام حسن و امام حسین ع که آنها را فرزندان پیامبر ص می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند، ولی به هنگام نزول این آیه هنوز کودک بودند، بنا بر این جمله **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ** که به صورت فعل ماضی آمده است بطور قاطع در آن هنگام در حق همه صادق بوده است.

و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر ص می خوانیم

"انا و علی ابوا هذه الامة": "من و علی پدران این امتیم" مسلماً منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است.

با این حال ازدواج با همسر مطلقه زید که قرآن فلسفه آن را صریحاً شکستن سنتهای نادرست ذکر کرده چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود، و یا به خواهند آن را دستاویز برای مقاصد سوء خود کنند.

سپس می افزاید: ارتباط پیامبر ص با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می باشد "او رسول الله و خاتم النبیین است" (**وَ لَکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ**).

بنا بر این صدر آیه ارتباط نسبی را بطور کلی قطع می کند، و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می نماید، و از اینجا پیوند صدر و ذیل روشن می شود.

از این گذشته اشاره به این حقیقت نیز دارد که در عین حال علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است، چرا که علاقه او علاقه رسول به امت می باشد، آنهم رسولی که می داند بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، و باید آنچه مورد نیاز امت است تا دامنه قیامت برای آنها با دقت و با نهایت دلسوزی پیش بینی کند.

و البته خداوند عالم و آگاه همه آنچه را در این زمینه لازم بوده در اختیار او گذارده، از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه ها، و لذا در پایان آیه می فرماید: "خداوند به هر چیز عالم و آگاه بوده و هست" (**وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**).

این نکته نیز قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن، به معنی "خاتم المرسلین" بودن نیز هست، و اینکه بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مساله خاتمیت به این معنی چسبیده اند که قرآن پیامبر اسلام ص را خاتم انبیاء شمرده، نه "خاتم رسولان" این یک اشتباه بزرگ است، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست، زیرا مرحله "رسالت" مرحله ای است فراتر از مرحله "نبوت" (دقت کنید).

این سخن درست به این می ماند که بگوئیم: فلان کس در سرزمین حجاز نیست، چنین کسی مسلما در مکه نخواهد بود، اما اگر بگوئیم در مکه نیست، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنا بر این اگر پیامبر را "خاتم المرسلین" می نامید ممکن بود "خاتم انبیاء" نباشد، اما وقتی می گوید او "خاتم انبیاء" است، مسلما "خاتم رسولان" نیز خواهد بود، و به تعبیر مصطلح نسبت "نبی" و "رسول" نسبت "عموم و خصوص مطلق" است (باز هم دقت کنید).

نکته ها:

اشاره

۱- "خاتم" چیست؟

"خاتم" (بر وزن حاتم) آن گونه که ارباب لغت گفته اند به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند.

در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه یا ظرف یا خانه ای را ببندند و کسی آن را باز نکنند روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده ای می گذارند، و روی آن مهری می زنند که امروز از آن تعبیر به "لاک" و مهر می شود.

و این به صورتی است که برای گشودن آن حتما باید مهر و آن شیء چسبنده

ص: ۳۳۸

شکسته شود، مهری را که بر اینگونه اشیاء می زنند "خاتم" می گویند، و از آنجا که در گذشته گاهی از گلهای سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می کردند لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت در معنی خاتم می خوانیم "ما یوضع علی الطینه" (چیزی بر گل می زنند) (۱).

اینها همه به خاطر آن است که این کلمه از ریشه "ختم" به معنی "پایان" گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام "خاتم" بر وسیله آن گذارده شده است.

و اگر می بینیم یکی از معانی "خاتم" انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهایشان می کنند، و به وسیله انگشتر نامه ها را مهر می کردند، لذا در حالات پیامبر ص و ائمه هدی ع و شخصیت‌های دیگر از جمله مسائلی که مطرح می شود نقش خاتم آنها است.

مرحوم "کلینی" در "کافی" از امام صادق ع چنین نقل می کند:

ان خاتم رسول الله کان من فضه نقشه محمد رسول الله: "انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله بود" (۲).

در بعضی از تواریخ آمده است که یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود و این به خاطر آن بود که به او عرض کردند پادشاهان نامه های بدون مهر را نمی خوانند (۳).

در کتاب "طبقات" نیز آمده است هنگامی که پیامبر گرامی اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد دستور داد انگشتری برایش ساختند که روی آن "محمد رسول الله" حک شده

ص: ۳۳۹

۱-۱) لسان العرب و قاموس اللغة ماده ختم (الخاتم ما یوضع علی الطینه).

۲-۲) این خبر را بیهقی نیز در سنن جلد ۱۰ صفحه ۱۲۸ آورده است.

۳-۳) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۳۸۶.

بود، و نامه های خود را با آن مهر می کرد (۱).

با این بیان به خوبی روشن می شود که خاتم گر چه امروز به انگشتر تزینی نیز اطلاق می شود، ولی ریشه اصلی آن از ختم به معنی پایان گرفته شده است و در آن روز به انگشترهایی می گفتند که با آن نامه ها را مهر می کردند.

بعلاوه این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است، مانند آيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ: "امروز-روز قیامت-مهر بر دهانشان می نهیم و دستهای آنها با ما سخن می گوید" (یس-۶۵). خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ: "خداوند بر دلها و گوشهای آنها (منافقان) مهر نهاده (به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند) و بر چشمهای آنها پرده ای است" (بقره-۷).

از اینجا معلوم می شود آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر اسلام ص و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیله او وسوسه کرده اند به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده اند، و یا خود را به بی اطلاعی زده اند، و گرنه هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می داند کلمه "خاتم النبیین" به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد.

وانگهی اگر غیر از این تفسیر برای آیه گفته شود مفهوم سبک و بچه گانه ای پیدا خواهد کرد مثل اینکه بگوئیم پیامبر اسلام انگشتر پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می شد، زیرا می دانیم انگشتر یک ابزار ساده برای انسان است و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم مقام پیامبر اسلام ص را فوق العاده تنزل داده ایم، گذشته از اینکه با معنی لغوی سازگار نیست. لذا این واژه در تمام قرآن (در ۸ مورد) که این ماده به کار

ص: ۳۴۰

رفته همه جا به معنی "پایان دادن و مهر نهادن" آمده است.

۲- دلایل خاتمیت پیامبر اسلام (ص)

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ص منحصر به آن نمی باشد، چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کنند، و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: **وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ**: این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم).

وسعت مفهوم تعبیر و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام ص را برای جهانیان اثبات می کند مانند **تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا**:

"جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند" (فرقان آیه ۱).

و مانند **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا**: "ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم" (توبه آیه ۲۸).

و آیه **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا**: "بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم" (اعراف آیه ۱۵۸).

با توجه به وسعت مفهوم "عالمین" و "ناس" و "کافه" نیز مؤید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده

از سوی سوم مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم! ۱- در حدیث معروفی از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه: "حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام" (۱).

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.

گاهی حدیث فوق به صورت

حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامه و حرامه حرام ابد الی یوم القیامه لا یكون غیره و لا یجیء غیره نیز نقل شده است:

"حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد" (۲).

۲- حدیث معروف "منزله" که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی ع و داستان ماندن او بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا ص، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملاً مساله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم: پیامبر به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی: "تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست" (بنا بر این تو همه منصبهای هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت) (۳).

ص: ۳۴۲

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد دوم صفحه ۲۶۰ باب ۳۱ حدیث ۱۷.
۲- ۲) "اصول کافی" جلد اول "باب البدع و الرأی و المقایس" حدیث ۱۹.
۳- ۳) این حدیث را "محب الدین طبری" در "ذخائر العقبی" صفحه ۷۹ (طبع مکتبه القدس) و "ابن حجر" در "صواعق المحرقة" صفحه ۱۷۷ (طبع مکتبه القاهره) و تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۵۲ (طبع السعاده) و کتب دیگری همچون "کنز العمال" و "منتخب کنز العمال" و "ینایع الموده" نقل کرده اند (برای توضیح بیشتر در باره حدیث منزله به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۴۶ مراجعه فرمائید).

۳- این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود:

مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما رأینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنة، فکنت انا تلک اللبنة: "مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم!" این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روایت متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است:
و انا خاتم النبیین.

و در حدیث دیگری در ذیل آن می خوانیم:

جئت فختمت الانبیاء: "آدم و پیامبران را پایان دادم" (۱).

و نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل، و صحیح ترمذی، و نسایی و کتب دیگر نقل شده، و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده اند.

۴- در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام ص صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم:

امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته: او (محمد) امین وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود."

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است:

ارسله علی حین فتره من الرسل، و تنازع من الالسن، ففقی به الرسل و ختم به الوحی: "او را پس از یک دوران

ص: ۳۴۳

فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود".

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید:

□ □
الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله (ص) لانجاز عدته و اتمام نبوته: "تا زمانی که خداوند سبحان محمد ص رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود".

۵- در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام ص در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می فرماید:

الا- فلیبلغ شاهدکم غائبکم لا- نبی بعدی و لا- امة بعدکم: "حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت:

اللهم اشهد انی قد بلغت: "خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم" (۱).

۶- در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق ع آمده است چنین می خوانیم:

□
ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدا: "خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنا بر این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت" (۲).

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است بطوری که در کتاب معالم النبوه ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر ص و پیشوایان

ص: ۳۴۴

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۲۱ صفحه ۳۸۱.

۲-۲) "اصول کافی" جلد اول.

۳- پاسخ چند سؤال

اشاره

۱- خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسانهای امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟.

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟ "پاسخ" این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد.

این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهای مختلف را بگذراند، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصا استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد، و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند

ص: ۳۴۵

بنا بر این لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ، در اختیار او بگذارد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر زیبا و مستحکم رسالت شمرده است.

اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است اما مساله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد، مساله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که "تبیین" و "توضیح این اصول" و "عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها" بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

۲- قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟

گذشته از مساله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می شود و آن اینکه می دانیم مقتضیات زمانها و مکانها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائما در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان

ص: ۳۴۶

در طول زمان بوده باشد؟ این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن اینکه:

اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود، اما با توجه به اینکه در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود، و پاسخگوی آنها باشد، دیگر جایی برای این ایراد نیست.

فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً- در آن زمان چیزی به نام "بیمه" با شاخه های متعددش به هیچوجه موجود نبود (۱) و همچنین انواع شرکتهایی که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، ولی با اینحال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان "لزوم وفاء به عهد و عقد" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ - ای کسانی که ایمان آورده اید به قرار دادهای خود وفا کنید) آمده است و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت.

بنا بر این قانون کلی در این زمینه ثابت است، هر چند مصداقهای آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر اینکه ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لا ضرر

ص: ۳۴۷

۱- ۱) البته در اسلام موضوعاتی شبیه به بیمه در محدوده خاصی وجود دارد مانند مساله "ضمان جریره" یا "تعلق دیه خطای محض به عاقله" ولی همانگونه که گفتیم اینها فقط شباهتی به این مساله دارند.

که به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت، و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود.

گذشته از این مساله "لزوم حفظ نظام جامعه" و "وجوب مقدمه واجب" و مساله "تقدیم اهم بر مهم" نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق "ولایت فقیه" واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلات در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد.

البته بیان هر یک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد، ولی با اینحال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳- چگونه انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می شوند؟

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ما وراء طبیعت علاوه بر اینکه موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت، روزنه امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می شود.

آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسانهایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می کنند محسوب نخواهد شد.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می شود و آن اینکه:

اولا: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنی ها گفته شد و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی کند.

ثانیا آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می شود مسئله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است، نه هر گونه ارتباط با ما وراء جهان طبیعت، زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند، و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته اند.

فیلسوف معروف صدر المتالهین شیرازی در "مفاتیح الغیب" چنین می گوید:

وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و فرشته ای بر کسی نازل نمی شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی کند، زیرا به حکم **أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**: آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ممکن نیست این راه مسدود گردد (۱).

اصولا این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مساله رسالت و نبوت ندارد، بنا بر این در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی برقرار خواهد گشت و هیچگاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود (دقت کنید).

ص: ۳۴۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَيِّمُ لَكُمْ وَيُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

ترجمه:

۴۱- ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.

۴۲- و صبح و شام او را تسبیح نمائید.

۴۳- او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است.

۴۴- تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است، و برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است.

تفسیر:

رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان

از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام ص در مقام تبلیغ رسالت بود، در آیات مورد بحث برای فراهم آوردن زمینه این تبلیغ و گسترش دامنه آن در تمام محیط بخشی از وظائف مؤمنان را بیان می کند،

روی سخن را به همه آنها کرده چنین می گوید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فراوان یاد کنید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا). *** "و صبح و شام او را تسبیح و تنزیه نمائید" (و سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیره‌های وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می گردد برای مبارزه با آن راهی جز "ذکر کثیر" نیست. "ذکر کثیر" به معنی واقعی کلمه یعنی "توجه با تمام وجود به خداوند" نه تنها با زبان و لقلقه لسان.

ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتوافکن باشد، و نور و روشنایی بر آنها بپاشد.

به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می کند که در همه حال به یاد خدا باشید.

به هنگام عبادت یاد او کنید و حضور قلب و اخلاص داشته باشید.

به هنگام حضور صحنه های گناه یاد او کنید و چشم بپوشید، و یا اگر لغزشی رویداد توبه کنید و به راه حق باز گردید.

به هنگام نعمت یاد او کنید و شکر گزار باشید.

و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنید و صبور و شکیبیا باشید.

خلاصه یاد او را که در هر صحنه ای از صحنه های زندگی انگیزه واکنش مناسب و الهی است، فراموش ننمائید.

در حدیثی که در "صحیح ترمذی" و "مسند احمد" از "ابو سعید خدری" از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده چنین می خوانیم: که از آن حضرت پرسیدند:

□
ای العباد افضل درجه عند الله یوم القیامه: "کدامیک از بندگان در روز

قیامت مقامشان از همه برتر است؟! فرمود:

□
الذاکرون الله كثيرا: "آنها که خدا را بسیار یاد می کنند".

ابو سعید می گوید: عرض کردم

□ □
یا رسول الله! من الغازی فی سبیل الله؟:

"آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والا مقام ترند؟! فرمود:

□
لو ضرب بسيفه فی الکفار و المشرکین حتی ینکسر و یختضب دما لکان الذاکرون الله افضل درجه منه! "اگر با شمشیرش آن قدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود آنها که یاد خدا بسیار می کنند از او برترند!" (۱).

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

و از اینجا معلوم می شود که ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آنچه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصداق است.

همانگونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید منظور از "تسبیح خداوند در هر صبح و شام" همان دوام تسبیح است، و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می باشد، و اینکه بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است.

به این ترتیب "ذکر کثیر خداوند، و تسبیح او هر صبح و شام" جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی گردد، و می دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان همچون غذا و آب است برای تن،

ص: ۳۵۲

در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**: "آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد".!

آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه اش همان است که در آیات ۲۷-۳۰ سوره فجر آمده است: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي**: "ای نفس مطمئن و آرام! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است، سپس در زمره بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!" ***آیه بعد در حقیقت نتیجه و علت غایی ذکر و تسبیح مداوم است، می فرماید:

"او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات جهل و شرک و کفر بیرون آورد و به سوی نور ایمان و علم و تقوا رهنمون شود" (**هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**).

"چرا که او نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است" و به همین دلیل هدایت و رهبری آنها را بر عهده گرفته و فرشتگانش را نیز مامور امداد آنها نموده است (**وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**).

"یصلی" از ماده "صلاه" در اینجا به معنی توجه و عنایت مخصوص است، این عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است، و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد، چنان که در آیه ۷ سوره غافر می خوانیم: **وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا**: "حاملان عرش خدا برای مؤمنان استغفار می کنند".

به هر حال این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای مؤمنانی که همواره به یاد خدا هستند در بر دارد، چرا که با صراحت می گوید: آنها در سیر خود به سوی الله تنها نیستند، بلکه به مقتضای "یصلی" که فعل مضارع است و دلیل

بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود، و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آنها می پاشد.

آری این آیه بشارتی است بزرگ برای همه سالکان راه حق و به آنها نوید می دهد که از جانب معشوق کششی نیرومند است، تا کوشش عاشق بیچاره بجایی برسد! این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه "الله" که سوگند شیطان در زمینه اغوای فرزندان آدم دامان آنها را نمی گیرد، چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند، و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آنها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: "به عزتت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت!" (ص-۸۲ و ۸۳).

جمله وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا با توجه به اینکه "كان" فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته، تاکید مجددی است بر آنچه در آغاز این آیه آمده است.

آری این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد، و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد. *** و در آخرین آیه مورد بحث مقام مؤمنان و پاداش آنها را به عالیتترین وجه و در کوتاهترین عبارت ترسیم کرده می گوید: "تحیت فرشتگان الهی به آنها در روز قیامت روزی که او را دیدار می کنند سلام است" (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ).

تحیت از ماده "حیات" به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری

است (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ صفحه ۴۲ مراجعه فرمائید).

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هر گونه درد و رنج و ناراحتی است، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان.

گر چه بعضی از مفسران معتقدند که معنی "تحتیهم" اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می باشد، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاه و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است، چنان که در "آیه ۲۳ سوره رعد" می خوانیم: **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ** آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می شوند، و به آنها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیباییتان.

از آنچه گفتیم ضمناً روشن شد که مراد از جمله "يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ" همان روز قیامت است که "روز لقاء الله" نامیده شده، و معمولاً این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می رود.

بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده، می فرماید: "خداوند برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است" (**وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا**).

جمله ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمتها و مواهب در آن نهفته است.

نکته ها:

اشاره

۱- یاد خدا در همه حال

هنگامی که نام خدا برده می شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم، و حکمت در قلب انسان متجلی می گردد، چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا

ص: ۳۵۵

و صاحب تمام کمالات، و منزله از هر گونه عیب و نقص است.

توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است روح انسان را به نیکبها و پاکبها سوق می دهد، و از بدبها و زشتبها پیراسته می دارد، و به تعبیر دیگر بازتاب صفات او در جان انسان تجلی می کند.

توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه او است، و با این احساس فاصله انسان از گناه و آلودگی بسیار زیاد می شود.

یاد او یاد آوری مراقبت او است، یاد حساب و جزای او است، یاد دادگاه عدل او و بهشت و دوزخ او است و چنین یادی است که جان را صفا، و دل را نور و حیات می بخشد.

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه ای دارد جز یاد خدا که هیچ حد و مرزی برای آن نیست! امام صادق طبق روایتی که در اصول کافی آمده می فرماید:

ما من شیء الا و له حد ینتهی الیه الا الذکر، فلیس له حد ینتهی الیه! "هر چیز حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد ندارد."

سپس می افزاید:

فرض الله عز و جل الفرائض، فمن اداهن فهو حدهن، و شهر رمضان فمن صامه فهو حده، و الحج فمن حج حده، الا الذکر، فان الله عز و جل لم یرض منه بالقلیل و لم يجعل له حدا ینتهی الیه، ثم تلا: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً:**

"خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است، هر کس آنها را ادا کند حد آن تامین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج را هر کس (یک بار) بجا آورد همان حد آن است، جز ذکر الله که خداوند به مقدار قلیل آن راضی نشده و برای کثیر آن نیز حدی قائل نگردیده، سپس به عنوان شاهد این سخن آیه **"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ..."**

ص: ۳۵۶

را تلاوت فرمود" (۱).

امام صادق ع در ذیل همین روایت از پدرش امام باقر ع نقل می کند که او کثیر الذکر بود، هر وقت با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت، و به هنگام غذا خوردن نیز به ذکر خدا مشغول بود، حتی هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد...

و سرانجام با این جمله بر معنی حدیث فوق پایان می گیرد:

□
و البيت الذى يقرأ فيه القرآن، و يذكر الله عز و جل فيه تكثر برکته، و تحضره الملائكة، و تهجر منه الشياطين، و يضىء لاهل السماء كما يضىء الكوكب الدرى لاهل الارض: "خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود، و یاد خدا گردد، برکتش افزون خواهد شد، فرشتگان در آن حضور می یابند، و شیاطین از آن فرار می کنند، و برای اهل آسمانها می درخشد همانگونه که ستاره درخشان برای اهل زمین" (اما به عکس خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش کم خواهد بود، فرشتگان از آن هجرت می کنند و شیاطین در آن حضور دائم دارند) (۲).

این موضوع به قدری اهمیت دارد که در حدیثی یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت شمرده شده است چنان که از رسول خدا ص نقل شده:

من اعطى لسانا ذاكرا فقد اعطى خيرا الدنيا و الآخرة: "آن کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است" (۳).

روایات در اهمیت یاد خدا آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا بیاوریم از وضع کتاب بیرون خواهیم رفت، این سخن را با حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امام صادق ع پایان می دهیم آنجا که فرمود:

من

ص: ۳۵۷

□
۱-۱) "کافی" جلد ۲ کتاب الدعاء "باب ذکر الله عز و جل".

۲-۲ و ۳) همان مدرک.

اکثر ذکر الله عز و جل اظله الله فی جنته: "هر کس بسیار یاد خدا کند خدا او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد!" (۱).

□
(کسانی که بخواهند آگاهی بیشتری در این زمینه پیدا کنند به جلد دوم اصول کافی ابوابی که در باره ذکر الله است مراجعه نمایند، بخصوص بابی که می گوید: بسیاری از آفات و بلاها و مصائب دامن کسانی را که ذکر خدا می گویند نمی گیرد).

تاکید بر این مطلب را لازم نمی دانیم که اینهمه برکات و خیرات مسلما مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد نیست، بلکه هدف ذکر است که سرچشمه فکر گردد، همان فکری که بازتاب گسترده اش در اعمال انسان آشکار شود. چنان که در روایات به این معنی تصریح می کند (۲).

۲- توضیحی در باره "لقاء الله"

گفتیم که این تعبیر در قرآن مجید معمولا- اشاره به قیامت است و از آنجا که ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد، چرا که او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم، بعضی از مفسران ناچار شده اند به اصطلاح مضافی در اینجا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور "لقاء ثواب الله" یا "ملاقات فرشتگان خدا" است.

اما "لقاء" را می توان در اینجا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چرا که در قیامت حجابها کنار می رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشنتر جلوه می کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالیتری از این شهود نائل می گردد.

ص: ۳۵۸

۱-۱) همان مدرک.

۲-۲) خصال صدوق-طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۵۳.

فخر رازی در تفسیرش در اینجا بیان جالب دیگری دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است، او می گوید: "انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالباً از خدا غافل می شود، ولی در قیامت که همه این شواغل فکری بر طرف می گردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می شود و این است معنی لقاء الله" (۱).

ضمناً از آنچه گفتیم روشن شد که گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته اند نه مناسب آیات مورد بحث است و نه تعبیرات مشابه آن در آیات دیگر قرآن، به خصوص که ضمیر مفعولی در جمله "یلقونه" به صورت مفرد آمده که اشاره به ذات پاک خدا است، در حالی که فرشتگان قبض ارواح جمعند و کلمه ملائکه در آیه قبل نیز به صورت جمع آمده است (مگر اینکه کلمه ای در تقدیر گرفته شود).

۳- پادشاهای مؤمنان هم اکنون آماده است!

جمله اعد لهم اجرا کریمما که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمتهایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است این سؤال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آنچه را می خواهند فراهم سازند، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد "موجود شو!" آن نیز فوراً موجود می شود، چنین نیازی احساس نمی گردد، پس تکیه روی "آماده سازی" در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است؟! اما توجه به یک نکته، مشکل را حل می کند و آن اینکه: آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست، بلکه گاه برای دلگرمی و اطمینان

ص: ۳۵۹

۱- ۱) "تفسیر کبیر فخر رازی" ذیل آیه مورد بحث.

خاطر بیشتر، و گاه برای احترام و اکرام فزونتر می باشد، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن وسائل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قائل شده ایم، به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار تهیه وسائل پذیرایی شویم این خود یک نوع بی اعتنائی و کم احترامی محسوب می شود.

در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پادشاهای آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود.

ص: ۳۶۰

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)

ترجمه:

۴۵- ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده.

۴۶- تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم، و چراغ روشنی بخش.

۴۷- مؤمنان را بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است.

۴۸- از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آنها اعتنا منما، بر خدا توکل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد.

تفسیر:

اشاره

تو چراغ فروزانی!

در این آیات روی سخن به پیامبر اسلام ص است ولی نتیجه آن برای مؤمنان است و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از وظایف مؤمنان بحث می کرد تکمیل می کند.

در دو آیه اول از این چهار آیه پنج توصیف برای پیامبر ص آمده و در دو آیه دیگر بیان پنج وظیفه است که همه به یکدیگر مربوط و مکمل

یکدیگر می باشد.

نخست می فرماید: "ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا).

او از یک سو گواه اعمال امت است، چرا که اعمال آنها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ "بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند" (توبه-۱۰۵) و این آگاهی از طریق مساله عرض اعمال امت بر پیامبر ص و امامان ع تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه (جلد هشتم صفحه ۱۲۴) آمده است.

و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَيَّ هُوْلَاءِ شُهَدَاءَ:

"حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلیم و تو را گواه بر اعمال اینها قرار خواهیم داد" (نساء-۴۱).

و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات با سوابق درخشانت و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است.

سپس به توصیف دوم و سوم پرداخته می فرماید: "ما تو را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم" (و مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا).

بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار، به سلامت و سعادت جاودان، به پیروزی و موفقیت پر افتخار.

و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی، از خسارت تمام سرمایه های وجودی، و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت.

و همانگونه که قبلا هم گفته ایم بشارت و انذار همه جا باید توأم با هم

و متعادل با یکدیگر باشد چرا که نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد، "بشارت" انگیزه بخش اول است و "انذار" انگیزه بخش دوم، و آنها که در برنامه های خود تنها روی یک قسمت تکیه می کنند انسان را به حقیقت نشناخته اند و انگیزه های حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند (۱). ***آیه بعد به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده می گوید: "ما تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم، و هم چراغ روشنی بخش" (وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-مقام "شهود" و گواه بودن پیامبر ص قبل از همه اوصاف او ذکر شده چرا که این مقام، نیاز به مقدمه ای جز وجود پیامبر ص و رسالت او ندارد و همین که به این مقام منصوب گشت شاهد بودن او از تمام جهاتی که در بالا گفتیم مسلم می شود، ولی مقام "بشارت" و "انذار" برنامه هایی است که بعد از آن تحقق می یابد.

۲-دعوت به سوی خداوند مرحله ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد، دعوت به سوی خداوند شروع می شود، تنها در اینجا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد.

۳-با اینکه همه کارهای پیامبر ص به اذن و فرمان خدا است در اینجا

ص: ۳۶۳

۱-۱) در جلد اول ذیل آیه ۱۱۹ سوره بقره بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان دو اصل مهم تربیتی آورده ایم (جلد اول طبع جدید صفحه ۴۳۵).

تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده، و این به خاطر آن است که مشکلترین و مهمترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری بر خلاف هوسها و شهوات سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد، ضمناً روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آنچه می گوید به اذن خدا است (۱).

۴- "سراج منیر" بودن پیامبر ص با توجه به اینکه "سراج" به معنی "چراغ" و "منیر" به معنی "نورافشان" است اشاره به معجزات و دلائل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکیها و ظلمات را می زداید، و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می کند، و همانگونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه اینکه در قرآن مجید چهار بار واژه "سراج" آمده که در سه مورد به معنی "خورشید" است، از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می فرماید: **وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا**: "خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید چراغ فروزنده آن قرار داد".

گفتیم "سراج" در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و "روغن قابل اشتعال" و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است، ولی به گفته "راغب" در "مفردات" این کلمه تدریجاً به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است. و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد، و همچون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند.

وجود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر

ص: ۳۶۴

۱- این احتمال وجود دارد که قید "بازنه" به تمام اوصاف گذشته باز گردد ولی ظاهر آیه این است که فقط به مساله **دَاعِيًا** **إِلَى اللَّهِ** باز می گردد.

را از افق آسمان روح انسانها می زداید ولی همانگونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمشان توانایی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی کنند، و ابو جهل ها دست در گوش می کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند.

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند، و حیوانات درنده بیابان غالباً در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند.

تاریکی مایه پراکندگی است، و نور سبب جمعیت و اجتماع است، به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند.

روشنایی و نور مایه نمو درختان، پرورش گلها، رسیدن میوه ها، و خلاصه تمام فعالیت های حیاتی است، و تشبیه وجود پیامبر ص به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند.

وجود پیامبر ص مایه آرامش، و فرار دزدان دین و ایمان، و گرگان بیرحم ستمگر جامعه ها، و موجب جمعیت خاطر، و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق، و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است، و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است.

*** گفتیم در دو آیه دیگر از آیات مورد بحث بیان پنج وظیفه از وظائف مهم پیامبر اسلام ص به دنبال بیان اوصاف پنجگانه او است نخست می فرماید:

" به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است " (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا). □

اشاره به اینکه مساله "تبشیر" پیامبر ص تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آنها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند، چنان که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است.

در یک جا می فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: "کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود" (انعام-۱۶۰).

در جای دیگر می گوید: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (بقره-۲۶۱) که بر طبق آن گاه پاداش انفاق هفتصد برابر، و گاه بیش از هزاران برابر خواهد بود.

و گاه از این هم فراتر می رود و می گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: "هیچکس نمی داند چه پاداشهایی که موجب روشنایی چشمها است برای او پنهان داشته شده" (الم سجده-۱۷).

به این ترتیب ابعاد فضل کبیر الهی را از آنچه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می برد.

*** بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته می گوید: "از کافران و منافقان اطاعت مکن" (و لا تطع الکافرین المنافقین).

بدون شک رسول خدا ص هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تاکید برای شخص پیامبر ص و هشدار و سرمشقی برای دیگران، روی این موضوع مخصوصا تکیه کند، چه اینکه از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید، و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه های

آن فراهم می شود، تا آنجا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاشها و کوششها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام ص را به چنین موضعی بکشانند، گاه پیشنهاد کردند که نام بتها را به بدی نبرد و از آنها انتقاد نکنند، و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم، گاه پیشنهاد کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو همصدا شویم، و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند! مسلم است همه اینها دامهای خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر و نفاق، و اگر پیامبر ص در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاشها هرگز به نتیجه نمی رسید.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید: "اعتنایی به آزارهای آنها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است" (وَ دَعَا لَهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً).

این قسمت از آیه نشان می دهد که آنها برای تسلیم ساختن پیامبر ص او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت، و چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند، البته در دوران مکه به صورتی، و در دوران مدینه به صورت دیگر، زیرا "اذی" واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود

"راغب" در "مفردات" می گوید: "اذی به معنی هر گونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد، چه در جان، یا در جسم، یا وابستگان به او، خواه دنیوی یا اخروی".

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص "ایذاء زبانی" به کار رفته، مانند آیه ۶۱ سوره توبه وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ: "بعضی از آنها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوشباوری است و به حرف هر کس گوش می دهد".

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته، مانند آیه ۱۶ سوره نساء وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا: "مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آنها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آنها جاری نمائید)".

تاریخ می گوید پیامبر ص و مؤمنان نخستین همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است، و "اگر تیغ عالم بجنبید ز جای-نبرد رگی تا نخواهد خدای" آری کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدایی باشد.

از آنچه گفتیم این حقیقت روشن شد که محتوای آیه فوق چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد-آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند-بلکه ظاهر این است که این آیات مدتها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده، این حکمی است برای همه اعصار و قرون که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذایی

مخالفان نکنند که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند دشمن به هدف خود رسیده، چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد، اینجا است که بی اعتنایی و فرمان "دع اذاهم" تنها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان، بی اعتنایی به آزارهای آنها، و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

ص: ۳۶۹

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹)

ترجمه:

۴۹- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان با ایمان را ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید.

تفسیر:

گوشه ای از احکام طلاق، و جدایی شایسته

قسمتهای مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه های گوناگونی است که بعضی خطاب به پیامبر ص و بعضی خطاب به همه مؤمنان می باشد، لذا گاهی "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ" می گوید و گاه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" و دستورات لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث یکی از این خطابها است که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است، در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهرا به شخص پیامبر ص بود، و در آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب پیامبر ص فرا می رسد، و به اصطلاح "لف و نشر مرتب" را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.

می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با زنان با ایمان

ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید عده ای برای شما بر آنها نیست که حساب آنها را نگاه دارید (یا آنها اللّٰذین آمنوا إذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل أن تمسوهن فما لكم عليهن من عده تعدونها).

در اینجا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست، و از این تعبیر به دست می آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است.

تعبیر به "مؤمنات" دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آنها بوده باشد، بنا بر این با روایت و فتاوی مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.

ضمناً از تعبیر "لکم" و همچنین جمله "تعدونها" (عده را محاسبه کنید) استفاده می شود که عده نگهداشتن زن یک نوع حق برای مرد محسوب می شود، و باید چنین باشد، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود، گذشته از اینکه نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می دهد که اگر تحت تاثیر هیجان عادی حاضر به طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند، و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.

و اما اینکه بعضی ایراد کرده اند که اگر عده حق مرد باشد باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست، زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند، و یا حقی که فقراء در زکات دارند که هیچیک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط نمود.

سپس به حکم دیگری از احکام "زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند"

می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است، می فرماید: "آنها را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید" (فَمَتَّعُوهُنَّ).

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همانگونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است "لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ": "گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید".

بنا بر این آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می شود، ولی بقرینه آیه سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به مواردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است (همانگونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده).

این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده اند که حکم "پرداختن هدیه ای مناسب" در آیه مورد بحث عام است، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می شود، منتهی در این موارد جنبه استجابی دارد، و در مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی.

در بعضی از آیات و روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود (۱).

در اینکه مقدار این "هدیه" چه اندازه باید باشد؟ قرآن مجید در سوره

ص: ۳۷۲

۱ - ۱) مانند آیه ۲۴۱ سوره بقره، و روایات متعددی در این زمینه که در باب ۵۰ از ابواب مهور از کتاب نکاح وسائل الشیعه (جلد ۱۵ صفحه ۵۹) آمده است، از جمله در روایتی از علی (ع) می خوانیم لکل مطلقه متعه الا - المختلعه: "برای هر زن مطلقه ای هدیه مناسبی باید باشد جز زنی که با طلاق خلع و پرداختی مهریه خود یا چیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق جلب می کند."

بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: **مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ**: "هدیه ای مناسب و متعارف" (بقره-۲۳۶) و باز در همان آیه می گوید: **عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ**: "آن کس که توانایی دارد به اندازه توانایش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش".

بنا بر این اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس، و مانند آن ذکر شده بیان مصداقهایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شوون زن تفاوت می کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که "زنان مطلقه را به طرز شایسته ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید" (**وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا**) "سراح جمیل" به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام، و ترک هر گونه خشونت و ظلم و ستم و بی احترامی است، خلاصه همانگونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت، و یا با نیکی و احترام رها کرد، **فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ**.

هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد، و هم جدا شدن، نه اینکه هر گاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هر گونه بی مهری، ظلم، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعاً غیر اسلامی است.

بعضی از مفسران "سراح جمیل" را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته اند، و در روایتی که در تفسیر "علی بن ابراهیم" و "عیون الاخبار" آمده نیز این معنی منعکس است، ولی مسلم است که "سراح جمیل" محدود در این معنی نیست هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

بعضی دیگر از مفسران "سراح جمیل" را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل و نقل مکان دانسته اند، زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست، بنا بر این باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ولی با توجه به اینکه تعبیر به "سراح جمیل" یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حتی در مورد زنانی که باید عده نگاهدارند وارد شده معنی فوق بعید به نظر می رسد.

در باره اصل معنی "سراح" و ریشه لغوی آن، و اینکه چرا در اطلاقات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود، شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره (احزاب) داشتیم.

ص: ۳۷۴

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَزْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يُكَونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰)

ترجمه:

۵۰- ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عمومی تو، و دختران عمه ها، و دختران دایی تو و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند، هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود قائل نشود) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مؤمنان، ما می دانیم برای آنها در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم (و مصالح آنها چه ایجاب می کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

با این زنان می توانی ازدواج کنی

گفتیم بخشهایی از آیات این سوره، وظائف پیامبر ص و مؤمنان را به صورت لف و نشر مرتب تعقیب می کند، لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر ص کرده، و موارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می دهد:

۱- نخست می گوید: "ای پیامبر! ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته ای برای تو حلال کردیم" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ).

منظور از این زنان به قرینه جمله های بعد زانی هستند که با پیامبر ص رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند، و شاید مساله پرداختن مهریه نیز به خاطر همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان مهریه را نقدا پرداخت می کردند، بعلاوه تعجیل در پرداختن مهر، مخصوصا در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است، ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست، و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلا یا بعضا بماند.

۲- "کنیزانی را که از طریق غنائم و انفال، خدا به تو بخشیده است" (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ).

"آفاء الله" از ماده "فیء" (بر وزن شیء) به اموالی گفته می شود که بدون مشقت به دست می آید، لذا به غنائم جنگی و همچنین انفال (ثروتهای طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می شود.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "فیء" به معنی بازگشت و رجوع

به حالت نیک است، و اگر به "سایه" فیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد سپس می افزاید به اموال بی در دسر نیز فیء می گویند، چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است! درست است که در غنائم جنگی گاهی در دسر فراوان است ولی از آنجا که باز با مقایسه به اموال دیگر درد سر کمتری دارد، و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید، "فیء" به آن اطلاق شده است.

در اینکه آیا این حکم در مورد کدامیک از همسران پیامبر ص مصداق داشته؟ بعضی از مفسران گفته اند: یکی از زنان پیامبر ص به نام "ماریه قبطیه" از غنائم و دو همسر دیگر بنام "صفیه" و "جویریة" از انفال بود که پیامبر ص آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت، و این خود جزئی از برنامه کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و باز گرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است.

۳- "دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو و دختران خاله هایی که با تو مهاجرت کرده اند اینها نیز بر تو حلالند" (وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ).

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دختر عموها و عمه ها و دختر دایه ها و دختر خاله ها با قید اینکه با پیامبر ص مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه روشن است، ولی قید مهاجرت بخاطر آنست که در آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده، و عدم مهاجرت دلیل بر کفر و یا به خاطر این است که هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر ص می باشند.

در اینکه آیا این مورد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر

شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر ص داشته یا نه؟ تنها موردی را که برای آن می توان ذکر کرد ازدواج پیامبر ص با "زینب بنت جحش" است که داستان پر ماجرای او در همین سوره گذشت زیرا زینب دختر عمه پیغمبر ص بود، و جحش همسر عمه او محسوب می شد (۱).

۴- "هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و هیچگونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند" (وَامْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا).

"اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه بر سایر مؤمنان" (خَالِصَةٌ لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

"ما می دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می کرده است"؟ (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ).

بنا بر این اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده، و هیچیک از این احکام و مقررات بی حساب نیست.

سپس می افزاید: "این به خاطر آنست که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد" و بتوانی در انجام این وظیفه مسئولیت‌های خود را ادا کنی

ص: ۳۷۸

۱- ۱) در اینکه چرا "عم" به صورت مفرد و "عمات" به صورت جمع همچنین "خال" به صورت مفرد و "خالات" به صورت جمع آمده بعضی از مفسران وجوهی ذکر کرده اند که "فاضل مقداد" آنها را در کنز العرفان آورده است، ولی از همه بهتر اینست که "عم" و "خال" معمولاً به صورت اسم جنس در لغت عرب استعمال می شود، در حالی که "عمه" و "خاله" چنین نیست، و این عرف اهل لغت است که ابن العربی نیز آن را نقل کرده (کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۲۴۱) و "آلوسی" در "روح المعانی" نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

(لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ).

"و خداوند آمرزنده و رحیم است" (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

*** در مورد گروه اخیر (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت:

۱- بدون شك اجازه "گرفتن همسر بدون مهر" از مختصات پیامبر ص بود و آیه نیز صراحت در این مساله دارد، و به همین جهت از مسلمات فقه اسلام است، بنا بر این هیچکس حق ندارد همسری را بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر به هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود، و قرینه تعیین کننده ای نیز در کار نباشد، باید "مهر المثل" پرداخت، منظور از "مهر المثل" مهریه ای است که زنانی با شرائط و خصوصیات او معمولاً برای خود قرار می دهند.

*** ۲- در اینکه آیا این حکم کلی در مورد پیامبر ص مصداقی پیدا کرده یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی همچون ابن عباس و برخی دیگر از مفسران معتقدند که پیامبر ص با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد، بنا بر این حکم بالا فقط یک اجازه کلی برای پیامبر ص بود که هرگز عملاً مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالی که بعضی دیگر نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر ص را برده اند که بدون مهر به ازدواج آن حضرت در آمدند، "میمونه" دختر حارث و "زینب" دختر خزیمه که از طایفه انصار بود، و زنی از بنی اسد به نام "ام شریک" دختر جابر و "خوله" دختر حکیم بوده است.

از جمله در بعضی از روایات آمده است هنگامی که "خوله" خود را به پیامبر ص بخشید صدای اعتراض "عایشه" بلند شد و گفت: ما بال

ص: ۳۷۹

النساء یبذلن انفسهن بلا مهر؟! "چرا بعضی از زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند؟! او در این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی "عایشه" رو به سوی پیامبر ص کرد و گفت: "من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد" (و این یک نوع تعریض بر پیامبر ص بود) اما پیامبر ص فرمود:

□
و انک ان اطعت الله سارع فی هواک! "تو نیز اگر اطاعت خدا کنی مقصودت را به سرعت انجام می دهد!" (۱).

بدون شک اینگونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر ص برای آنها حاصل می شد، لذا بدون هیچگونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همانگونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی مسلم نیست، آنچه مسلم است اینست که خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر ص داده بود، به خاطر فلسفه ای که بعدا به آن اشاره می شود.

***۳- از این آیه به خوبی استفاده می شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ "هبه" تنها مخصوص پیامبر ص بوده، و هیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جائز است هر چند نامی از مهر برده نشود، زیرا همانگونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهر المثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که

ص: ۳۸۰

□
۱- ۱) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، در تفسیر "قرطبی" نیز جمله "و الله ما اری ربک الا- یسارع فی هواک" آمده است، و "الوسی" نیز در "روح المعانی" آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است، زنندگی این تعبیر و مفهوم نامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست، ولی پیامبر (ص) به طرز زیبا و بزرگووارانه ای از کنار آن می گذرد.

تصریح به مهر المثل شده باشد).

گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر (ص)

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام است، این جمله می گوید: پیامبر ص شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشنتر می گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیتها و مشکلات از دوش پیامبر ص از طریق این احکام بر داشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می دهد ازدواج پیامبر ص با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است.

زیرا می دانیم هنگامی که پیامبر ص ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود، و تا مدتها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند، او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد، و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند.

و باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود، زیرا محکمترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد، و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند، و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند.

قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواجهای پیامبر لا اقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با "زینب"، برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم.

ص: ۳۸۱

بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در سن ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند، و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می رسد، و بعد به ازدواجهای متعددی دست می زند حتما دلیل و فلسفه ای دارد، و با هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد، زیرا با اینکه مساله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته و هیچگونه محدودیتی برای گرفتن همسری قائل نبودند برای پیامبر ص ازدواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت، و نه شرائط سنگین مالی، و نه کمترین نقصی محسوب می شد.

جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر ص تنها با یک زن "باکره" ازدواج کرد و او عایشه بود، بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند (۱).

حتی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز آمیزش با آنها نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد (۲).

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر ص نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ص محکمتر، و در دفاع از او مصمتر می شدند.

ص: ۳۸۲

از سوی دیگر با اینکه پیامبر ص مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواجها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر ص در آمد بسیار کم سن و سال بود، و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد، این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته و هدف اصلی همانها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گر چه دشمنان اسلام خواسته اند ازدواجهای متعدد پیامبر اسلام ص را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند، و از آن افسانه های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواجهای متعدد از یک سو، و شرایط خاص سنی و قبیله ای این زنان از سوی دیگر، و قرائن مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم حقیقت را آفتابی می کند، و توطئه های مغرضان را فاش می سازد.

ص: ۳۸۳

اشاره

تُزَجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱)

ترجمه:

۵۱- (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بتاخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی، و هر گاه بعضی از آنها را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می گذاری راضی شوند نزدیکتر است و خدا آنچه را در قلوب شما است می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند.

شان نزول

در تفسیر آیه ۲۸ و ۲۹ همین سوره و بیان شان نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر ص بنا بر آنچه مفسران نقل کرده اند- به پیامبر ص عرض کردند که بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزا (زیرا چشمشان به غنائم جنگی افتاده بود، و چنین می پنداشتند که باید از آن بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد و صریحا به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا و زینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر ص جدا شوند و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهند با زندگی ساده او بسازند.

از این گذشته در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ص در میان

آنها نیز با هم رقابتهایی داشتند که پیغمبر ص را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم در مضيقه قرار می داد، هر چند پیامبر ص کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می کرد ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت، آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت، و ضمناً به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچگونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود (۱).

تفسیر:

رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر(ص)

یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر ص آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است، و توطئه های خطرناکی از داخل و خارج برای او می چینند، نمی تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر پردازد.

آشفته گی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی سخت خطرناک است.

با اینکه طبق بحثهای گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم از دواجهای متعدد پیامبر ص غالباً جنبه های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابتهای زنانه متداول آنها، طوفانی در درون خانه پیامبر ص برمی انگیزته، و فکر او را به خود مشغول می داشته است.

اینجا است که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شده، و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد، و پیامبر ص را از

ص: ۳۸۵

۱-۱) اقتباس از "مجمع البیان" و "تفسیرهای دیگر".

این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنان که در آیه مورد بحث می خوانیم فرمود: "می توانی (موعد) هر یک از این زنان را بخواهی به تاخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی" (تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ).

"ترجی" از ماده "ارجاء" به معنی تاخیر، و "تؤوی" از ماده "ایواء" به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می دانیم یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند، اگر یک شب نزد یکی از آنها است، شب دیگر نزد دیگری باشد تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد، و این موضوع را در کتب فقه اسلامی به عنوان "حق قسم" تعبیر می کنند.

یکی از خصایص پیامبر ص این بود که به خاطر شرائط خاص زندگی طوفانی و بحرانش مخصوصا در زمانی که در مدینه بود و در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می شد و در همین زمان همسران متعدد داشت، رعایت حق قسم به حکم آیه فوق از او ساقط بود، و می توانست هر گونه اوقات خود را تقسیم کند هر چند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را - چنان که در تواریخ اسلامی صریحا آمده است - رعایت می کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر ص و محیط زندگی داخلی او می داد.

سپس می افزاید: "هر گاه بعضی از آنها را کنار بگذاری بعدا بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست" (وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ).

و به این ترتیب نه تنها در آغاز، اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این

تخیر بر قرار است، و به اصطلاح این تخیر "تخیر استمراری" است نه "ابتدایی" و با این حکم گسترده و وسیع هر گونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد، و می توانی فکر خود را متوجه مسئولیتهای بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای اینکه همسران پیامبر نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر ص یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده، و به هیچوجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست، چرا که در برابر حکم خدا تسلیم شده اند اضافه می کند:

"این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری گردند نزدیکتر است (ذَلِكَ أَذُنِي أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ).

زیرا اولاً- این یک حکم عمومی در باره همه آنها است و تفاوتی در کار نیست، و ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریح شده، بنا بر این آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خوشنود گردند.

ولی در عین حال همانگونه که در بالا- نیز اشاره کردیم پیامبر ص حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد جز در مواردی که شرائط خاصی عدم مساوات را ایجاب می کرد، و این خود مطلب دیگری بود که موجب خوشنودی آنها می شد، زیرا مشاهده می کردند که پیامبر ص با اینکه مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند: "خدا آنچه را در قلوب شما است می داند، و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است، و در عین

حال حلیم است و در کيفر آنها عجله نمی کند" (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا).

آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلباً رضا و تسلیم دارید، و در برابر کدامین ناخشنود هستید.

او می داند شما به کدامیک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به اینگونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر ص خرده گیری می کنند، و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند.

بنا بر این تعبیر قلوبکم تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر ص و همسران او را شامل می شود و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می شوند، یا اعتراض و انکار می کنند هر چند آن را آشکار ن سازند.

نکته:

آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر(ص) بود؟

در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر ص این مساله مورد بحث واقع شده است که آیا تقسیم اوقات بطور مساوی در میان همسران متعدد همانگونه که بر عموم مسلمانان واجب است بر پیامبر ص نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر حکم استثنایی "تخیر" را داشته است؟ مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این حکم مستثنا بوده، و دلیل آن را آیه فوق می شمرند که می گوید:

"تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ": "هر کدام را بخواهی به تاخیر می اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می داری".

ص: ۳۸۸

زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث در باره همه زنان پیامبر ص چنین ایجاب می کند که ضمیر جمع (هن) به تمام آنها باز گردد، و این مطلبی است که از طرف فقها و بسیاری از مفسران پذیرفته شده.

ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند در حالی که اولاً از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم، موضوع خارجی پیدا کرد یا نه؟ و بعضی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر در آمد، و در هر حال اصل مساله از نظر تاریخی محقق نیست.

ثانیاً این تفسیر خلاف ظاهر آیه است و با شان نزولی که برای آیه ذکر کرده اند سازگار نمی باشد، بنا بر این باید قبول کرد که حکم مزبور یک حکم عام است.

اشاره

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا تَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (۵۲)

ترجمه:

۵۲- بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری بجای او برگزینی) هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو در آید و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است (و به این ترتیب فشار قبائل را در اختیار همسر از آنها، از تو برداشتیم).

تفسیر:

یک حکم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر ص بیان شده، می فرماید: "بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنهایی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است" (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا تَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا).

مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحثهای فراوانی دارند، و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است، ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده قطع نظر از گفته های مفسران-

به نظر می‌رسد ذکر می‌کنیم بعد به سراغ مطالب دیگر می‌رویم.

ظاهر تعبیر " مِنْ بَعْدُ " این است که بعد از این، ازدواج مجدد برای تو حرام است، بنا بر این " بعد یا به معنی " بعد زمانی است یعنی بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو و یا جدا شدن کردی و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

و نیز نمی‌توانی بعضی از آنها را طلاق داده، و همسر دیگری بجای او برگزینی، به تعبیر دیگر نه بر تعداد آنها بیفزای و نه افراد موجود را عوض کن.

نکته‌ها:

اشاره

۱- فلسفه این حکم

این محدودیت برای شخص پیامبر ص نقصی محسوب نمی‌شود و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد، زیرا:

طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می‌شود پیامبر اسلام ص از ناحیه افراد و قبائل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبائل مسلمان افتخار می‌کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر ص در آید، حتی چنان که گذشت بعضی از زنان بدون هیچگونه مهریه، حاضر بودند خود را به عنوان "هبه" در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشویی با این قبائل و اقوام تا حدی برای پیامبر ص و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد، خود مشکل آفرین می‌شود، و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد، و اگر پیامبر

ص: ۳۹۱

ص بخواند به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هر چند به صورت عقد، و نه به صورت عروسی، در اختیار خود گیرد، در دسرهای فراوانی ایجاد می شود.

لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلو این کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد و یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، و در میان آنها زنان مسنی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی، قرآن مخصوصاً روی این مساله نیز تکیه و تاکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.

بعلاوه حق شناسی ایجاب می کرد که بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر ص را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری را به پیامبر ص بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آنست که مشکل و گرفتاری پیامبر ص از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود هر چند پیامبر ص از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.

این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.

۲- روایات مخالف

در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف و بعضی قابل ملاحظه است جمله لا یَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ اشاره به زنانی گرفته شده که در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است (مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...)

ص: ۳۹۲

و در ذیل بعضی از این اخبار تصریح شده: "چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام؟! هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است" (۱).

البته بسیار بعید به نظر می رسد که این آیه ناظر به آیاتی باشد که در سوره نساء آمده است، ولی مشکل اینجاست که در بعضی از این روایات تصریح شده مراد از من بعد بعد از محرمات سوره نساء است.

بنا بر این بهتر این است که از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرف نظر کنیم و به اصطلاح "علم آن را به اهلش یعنی معصومین ع واگذاریم" چرا که هماهنگ با ظاهر آیه نیست و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی.

مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدند که آیه مورد بحث هر گونه ازدواج مجددی را برای پیامبر ص تحریم کرده، ولی بعداً این حکم منسوخ شده، و مجدداً اجازه ازدواج به پیامبر ص داده شده است هر چند پیامبر از آن استفاده نکرد، حتی آیه **إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ...**

را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده ناسخ آن می دانند و معتقدند گر چه در قرآن قبل از آن نوشته شده در نزول بعد از آن بوده است! و حتی "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" نقل می کند که فتوای مشهور میان اصحاب همین است (۲). این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضاد روشنی دارد با ظاهر آیات نیز سازگار نیست، زیرا ظاهر آیات نشان می دهد که آیه **إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ** "قبل از آیه مورد بحث نازل شده و مساله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

به هر حال ما چیزی مطمئن تر و روشنتر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم

ص: ۳۹۳

۱- (۱) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲- (۲) "کنز العرفان" جلد ۲ صفحه ۲۴۴.

و بر طبق آن هر گونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران برای پیامبر ص بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم مصالح مهمی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

۳- آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران جمله **وَ لَوْ أَعْرَبْتُمْ كَحُسْنُهُنَّ** را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده، و آن اینکه: کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند، و از ندامت و پشیمانیهای آینده که پیمان زناشویی را به خطر می افکند جلوگیری شود، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که به یکی از یاران خود که که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود:

انظر اليها فانه اجدر ان يدوم بينكما:

"قبلاً به او نگاه کن که این سبب می شود مودت و الفت میان شما پایدار شود" (۱).

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم که: در پاسخ این سؤال که:

"آیا مرد می تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد، و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟" فرمود:

نعم لا- باس ان ينظر الرجل الى المرأة اذا اراد ان يتزوجها، ينظر الى خلفها و الى وجهها: "آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند، و به صورت و پشت سر او بنگرد" (۲).

البته احادیث در این زمینه فراوان است، ولی در بعضی از آنها تصریح شده

ص: ۳۹۴

۱- (۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۸ صفحه ۵۳۰۳.

۲- (۲) "وسائل الشیعه" جلد ۱۴ ابواب مقدمات النکاح باب ۳۶ حدیث ۳.

که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت، و به قصد لذت بردن باشد.

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد در باره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با او ازدواج کند، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان جستجوگری، نمی تواند به زنان نگاه کند.

البته بعضی در آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاه هایی باشد که بی اختیار و تصادفاً به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم تنها روایات خواهد بود، ولی جمله "و لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ": "هر چند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد" با نگاههای تصادفی و زود گذر هماهنگ نیست، بنا بر این دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد.

ص: ۳۹۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِلٍ مِنْ إِذَاهِمْ وَلَا تَكُنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَسِرُوا وَلَا مَسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴)

۵۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای صرف غذا داده شود (مشروط بر اینکه قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید، اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر را ناراحت می کرد ولی او از شما شرم می کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد، و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی (به عنوان عاریت) از آنها (همسران پیامبر) می خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار دلهای شما و آنها را پاکتر می دارد، و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است! ۵۴- اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه چیز آگاه است.

شان نزول:

در شان نزول این آیه مفسران چنین آورده اند:

هنگامی که رسول خدا با "زینب بنت جحش" ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد (سابقاً گفتیم این احکام مفصل شاید بخاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم "همسران مطلقه پسر خوانده" با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد، و بازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با "بیوه های بردگان آزاد شده" عیب و ننگ محسوب می شد از میان برود).

انس که خادم مخصوص پیامبر ص بود می گوید: پیامبر ص به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند، تا اینکه عرض کردم ای

پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم، فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر هم چنان در اطاق پیامبر ص ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر ص برخاست، و من نیز همراه او برخاستم شاید آنها متوجه شوند و پی کار خود بروند، پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم باز دیدم هم چنان نشسته اند آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد (۱).

و نیز از بعضی قرائن استفاده می شود که گاهی همسایگان و سایر مردم طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیایی نزد بعضی از زنان پیامبر ص می آمدند هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ص آیه فوق نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هر گاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند. در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر ص گفتند:

چگونه پیامبر ص بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده به خدا سوگند هر گاه او چشم از جهان ببوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد!! آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر ص را بعد از او به کلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد (۲).

تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام

ص: ۳۹۸

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۸ صفحه ۳۶۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) همان مدرک صفحه ۳۶۶ و ۳۶۸.

مخصوصاً آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر ص و خانواده نبوت بوده است ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند.

نخست می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگز در اطاقهای پیامبر سر زده داخل نشوید، مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آنهم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید، نه اینکه از مدتی قبل بیائید و در انتظار وقت غذا بنشینید" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِهَا) (۱) و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در آن محیطی که این آداب کمتر رعایت می شد بیان می کند، گرچه سخن در باره خانه پیامبر ص است، ولی مسلماً این حکم اختصاص به او ندارد، در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد (چنان که در سوره نور آیه ۲۷ نیز آمده است) حتی در حالات پیامبر ص می خوانیم که وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه ع شود بیرون در می ایستاد و اجازه می گرفت، و یک روز "جابر بن عبد الله" با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای "جابر" نیز اجازه گرفت! (۲).

بعلاوه به هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی موقع برای صاحب خانه فراهم نکنند.

***سپس به دومین حکم پرداخته می گوید: "ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید" (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا).

ص: ۳۹۹

۱-۱) "انه" از ماده "انی یانی" به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است و در اینجا به معنی آمادگی غذا برای تناول نمودن است.
۲-۲) کافی جلد ۵ صفحه ۵۲۸.

این حکم در حقیقت تاکید و تکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی موقع به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید، و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

***در سومین حکم می فرماید: "پس از صرف غذا مجلس انس و گفتگو در خانه پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید" (ولا مستانسین لحدیث).

البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد در این صورت مستثناست، سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده، نه تشکیل مجلس انس، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت، به خصوص اینکه خانه خانه ای همچون بیت پیامبر ص باشد که کانون انجام بزرگترین رسالت‌های الهی است و باید امور مزاحم، وقت او را اشغال نکند.

سپس علت این حکم را چنین بیان می کند: "این کار پیامبر را آزار می داد، اما او از شما شرم می کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند و ابا ندارد" (إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ).

البته پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست، و مورد آبه نیز از این قبیل است، اصول اخلاقی ایجاب می کرد پیامبر ص به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

سپس چهارمین حکم را در زمینه "حجاب" چنین بیان می‌دارد: "هنگامی که چیزی از متاع و وسائل زندگی از همسران پیامبر ص بخواید از پشت حجاب (پرده) بخواید" (وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ).

گفتیم این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که به هنگام نیاز به بعضی از وسائل زندگی موقتا از همسایه به عاریت می‌گیرند، خانه پیامبر ص نیز از این قانون مستثنا نبوده، و گاه و بیگاه می‌آمدند و چیزی از همسران پیامبر ص به عاریت می‌خواستند، روشن است قرار گرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم (هر چند با حجاب اسلامی باشد) کار خوبی نبود لذا دستور داده شده که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که منظور از "حجاب" در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر ص بوده و آن اینکه مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر ص هر گاه می‌خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در اینگونه موارد ظاهر نشوند، البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده، و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آنکه کلمه "حجاب" هر چند در استعمالهای روزمره به معنی پوشش زن به کار می‌رود، ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد، و نه در تعبیرات فقهای ما.

"حجاب" در لغت به معنی چیزی است که در میان دو شیء حائل می‌شود (۱) به همین جهت پرده ای که در میان امعاء و قلب و ریه کشیده شده "حجاب حاجز" نامیده شده.

ص: ۴۰۱

در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است، مانند آیه ۴۵ سوره اسراء جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا: "ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار دادیم".

در آیه ۳۲ سوره ص نیز می خوانیم: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ: "تا موقعی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد".

و در آیه ۵۱ سوره شوری آمده است: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا - وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ: "برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب)".

در کلمات فقها از قدیمترین ایام تا کنون نیز در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه "ستر" به کار رفته، و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است، و به کار رفتن کلمه "حجاب" در پوشش زنان اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار کم است.

گواه دیگر اینکه در حدیثی از "انس بن مالک" خادم مخصوص پیامبر ص می خوانیم که می گوید: من از همه آگاهتر به این آیه حجابم، هنگامی که زینب با پیامبر ص ازدواج کرد و با او در خانه بود غذایی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی نمود، اما جمعی پس از صرف غذا هم چنان نشسته بودند و سخن می گفتند، در این هنگام آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ - تا - مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ نازل شد، در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند (۱).

در روایت دیگری می خوانیم که "انس" می گوید: ارضی الستر بینی و بینة: "پیامبر ص پرده را میان من و خود افکند و جمعیت هنگامی که

ص: ۴۰۲

چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند (۱).

بنا بر این اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده، و تعبیر "پردگیان" در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد، آنچه در باره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر ص به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمتها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتد این دستور خاص به آنها داده شد و یا به تعبیر دیگر به مردم داده شده که به هنگام تقاضای چیزی از آنها با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصاً تعبیر به "وراء" (پشت) گواه این معنی است.

لذا قرآن بعد از این دستور فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: "این برای پاکی دل‌های شما و آنان بهتر است" (ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ).

گر چه این نوع تعلیل با حکم استجابی منافات ندارد ولی ظهور امر در جمله "فاسئلوهن" در وجوب متزلزل نمی شود چرا که این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیاناً آمده است.

*** پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: "شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید" (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

گر چه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است و آن بيموقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن، و در روایات شان نزول نیز آمده که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که بعد از پیامبر ص با همسران او ازدواج کنند، این سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هر گونه اذیت و آزار را شامل می شود.

ص: ۴۰۳

سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند: "شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا عظیم است" (وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا).

در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه خداوند همسران پیامبر ص را که بعضی به هنگام وفات او نسبتاً جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است؟ پاسخ این سؤال با توجه به فلسفه این تحریم روشن است.

زیرا اولاً چنان که از شان نزول آیه دانستیم، بعضی به عنوان انتقام جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر ص چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً اگر این مسأله مجاز بود جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر ص را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند، و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند، و یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر ص و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند، و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد (دقت کنید).

این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا نام برده اند طلحه است (۱).

ص: ۴۰۴

خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلو این امور را به کلی گرفت، و برای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر ص لقب ام المؤمنین داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است! با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر ص لازم بود از این محرومیت استقبال کنند؟ در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خود گذشتگی نشان داد، و از بعضی از حقوق حقه خود چشم پوشید، به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسئولیتهای سنگینی نیز همراه دارد، بدون شک همسران پیامبر ص افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر ص کسب کردند، داشتن چنین افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل زنان پیامبر ص بعد از او در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند، و از وضع خود بسیار راضی و خشنود بودند، و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند. ***دومین آیه مورد بحث به مردم شدیداً هشدار داده، می گوید: اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه امور آگاه است" (إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

گمان نکنید خدا از برنامه های ایدایی شما نسبت به پیامبرش با خبر نیست، چه آنها که بر زبان جاری کردند و چه آنها که در دل تصمیم داشتند همه را به خوبی می داند، و با هر کس متناسب کار و نیتش رفتار می کند.

اشاره

به تناسب بحثی که در آیات فوق در مورد وظائف مسلمانان به هنگام دعوت به میهمانی پیامبر آمده بود. مناسب است گوشه ای از تعلیمات اسلام را در ارتباط با اصل مسأله "میهمانداری و حق میهمان و وظائف میزبان" بیاوریم:

۱- میهمان نوازی-

اسلام اهمیت خاصی برای مسأله میهمان نوازی قائل شده تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم: الضیف دلیل الجنة: "میهمان راهنمای راه بهشت است!" (۱).

اهمیت و احترام میهمان به اندازه ای است که در اسلام به عنوان یک هدیه آسمانی تلقی شده، رسول خدا می فرماید:

□
إذا اراد الله بقوم خيرا اهدى اليهم هديه، قالوا: وما تلك الهدية؟ قال: الضيف، ينزل برزقه، و يرتحل بذنوب اهل البيت: "هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گرانبهایی برای آنها می فرستد، عرض کردند ای پیامبر خدا! چه هدیه ای؟ فرمود: میهمان، با روزی خویش وارد می شود، و گناهان خانواده را با خود می برد" (و بخشوده می شوند) (۲).

جالب اینکه کسی نزد پیامبر ص عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، برنامه من این است که وضو را به طور کامل انجام می دهم نماز را بر پا می دارم، زکات را به موقع می پردازم، و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا پذیرایی می کنم.

فرمود:

□
بخ! بخ! ما لجهنم عليك سبيل! ان الله قد برأك من الشح ان كنت كذلك: "آفرین، آفرین، آفرین بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی خداوند تو را از هر گونه بخل پاک ساخته است!" در این زمینه سخن بسیار است اما برای اختصار به همین مقدار قناعت

ص: ۴۰۶

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۴۶۰ (حدیث ۱۴) باب ۹۳.

۲-۲) همان مدرک.

می کنیم.

۲- رعایت سادگی در پذیرایی -

با تمام اهمیتی که میهمان دارد پذیراییهای پر تکلف و پر زرق و برق از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست، بلکه رسماً از آن نهی شده است، اسلام توصیه می کند که پذیراییها ساده باشد، و یک خط جالب عادلانه در میان میهمان و میزبان ترسیم کرده است و آن اینکه:

"میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد!" امام صادق ع می فرماید:

المؤمن لا یحتشم من اخیه، و ما ادري ایهما اعجب؟ الذی یکلف ایاه اذا دخل علیه ان یتکلف له؟ او المتکلف لآخیه؟:

"افراد با ایمان از برادر مؤمن خود رودرواسی ندارند، و من نمی دانم کدامیک از این دو عجیبتراست؟ کسی که به هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می افکند؟ و یا کسی که شخصا به سراغ تکلف برای میهمان می رود؟" (۱).

"سلمان فارسی" از پیغمبر گرامی اسلام ص چنین نقل می کند که فرمود:

ان لا تتکلف للضیف ما لیس عندنا، و ان تقدم الیه ما حضرنا: "برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم، و آنچه موجود است مضایقه ننمائیم" (۲).

۳- حق میهمان -

گفتیم میهمان از نظر اسلام یک هدیه آسمانی، و فرستاده و رسول خداست، و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را در باره او انجام داد، تا آنجا که امیر مؤمنان علی ع از پیغمبر اکرم ص نقل می کند که فرمود:

من حق الضیف ان تمشی معه فتخرجه من حریمک الی البر: "از

ص: ۴۰۷

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۴۵۳.

۲- ۲) "محجه البیضاء" جلد ۳ صفحه ۲۹ (باب ثالث).

حقوق میهمان آنست که او را تا در خانه بدرقه کنی" (۱).

و تا آنجا که به تکلف نیانجامد باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد، تا آنجا که در حدیثی داریم یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال را برای او فراهم سازند

□
"قال رسول الله (ص): ان من حق الضيف ان يعدله الخلال!"

(۲)

گاه می شود میهمانها افرادی کم رو و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده است که از آنها در باره غذا خوردن سؤال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند، اگر مایل بود بخورد، چنان که امام صادق ع می فرماید:

لا تقل لآخیک اذا دخل علیک اکلت الیوم شیئا؟ و لکن قرب الیه ما عندک، فان الجواد کل الجواد من بذل ما عنده: "هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤال نکن آیا امروز غذا خورده ای یا نه؟ آنچه داری برای او حاضر کن، چرا که سخاوتمند واقعی کسی است که از بذل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند" (۳).

از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است که غذایی را که آماده ساخته است تحقیر نکند چرا که نعمت خدا هر چه باشد عزیز و محترم است، ولی در میان مترفین و ارباب تکلف معمول است که هر قدر سفره را رنگین کنند می گویند:

چیز ناقابلی بیش نیست و لایق مقام شما نمی باشد! همانگونه که میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

هلک امرؤ احتقر لآخیه ما یحضره و هلک امرؤ احتقر من آخیه ما قدم الیه: "میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته کوچک بشمرد هلاک (و گمراه) شده است، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر کرده اند کوچک بشمرد گمراه است" (۴).

ص: ۴۰۸

۱-۱) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۴۵۱.

۲-۲ و ۳) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۴۵۵.

۳-۴) محجبه البیضاء جلد ۳ صفحه ۳۰.

اسلام به قدری در گرمای داشتن میهمان مو شکاف است که می گوید به هنگامی که میهمان وارد می شود به او کمک کنید اما برای رفتن از منزل به او کمک نکنید مبادا تصور شود مایل به رفتن او هستید!" (۱).

۴-وظایف میهمان-

همیشه مسئولیتها جنبه متقابل دارد یعنی همانگونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد در جهت مقابل نیز میهمان وظایف قابل ملاحظه دارد.

علامه بر آنچه در احادیث بالا- ذکر شد میهمان موظف است آنچه را صاحب خانه در مورد منزلش پیشنهاد می کند انجام دهد، فی المثل هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند بپذیرد.

امام صادق می فرماید:

إذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله فلیقعد حیث یامر صاحب الرحل، فان صاحب الرحل اعرف بعوره بینه من الداخل علیه: "هنگامی که یکی از شما وارد منزلگاه برادر مسلمانش می شود هر جا به او پیشنهاد می کند بنشیند، چرا که صاحب منزل به وضع منزل خود و آن قسمتهایی که نباید آشکار گردد آشناتر است" (۲).

کوتاه سخن اینکه مساله میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده، کسانی که توضیح بیشتری در این زمینه می خواهند به بحار الانوار بابهای ۸۸ تا ۹۴ از ابواب کتاب العشره از جلد ۱۷، و کتاب محجه البیضاء جلد ۳ باب چهارم "فضیله الضیافه" مراجعه کنند.

اما با نهایت تاسف در عصر ما که عصر غلبه مادیگری بر جهان است این

ص: ۴۰۹

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۴۵۵ (حدیث ۲۷).

۲-۲) "بحار الانوار" جلد ۷۵ صفحه ۴۵۱.

سنت قدیمی انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریباً برچیده شده است، و شنیده ایم هنگامی که بعضی از آنها به کشورهای اسلامی می آیند و گستردگی میهمان داری و میهمان نوازی را که هنوز در خانواده های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است می بینند، شگفت زده می شوند که چگونه ممکن است افرادی بهترین وسائل موجود خانه و با ارزشترین غذاهای خود را برای پذیرایی مهمانهایی که گاهی با آنها ارتباط کمی دارند، و شاید تنها در یک سفر کوتاه آشنا شده اند بگذارند؟!.

ولی توجه به احادیث اسلامی که گوشه ای از آن در بالا آمد دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می سازد و محاسبات معنوی را در این رابطه مشخص می کند، محاسباتی که برای ماده پرستان فرهنگ نامفهومی است.

ص: ۴۱۰

اشاره

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا إِخْوَانِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَ
اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

ترجمه:

۵۵- بر آنها(همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است.

شان نزول:

بعضی از مفسران چنین نقل کرده که بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران و فرزندان و بستگان همسران پیامبر ص خدمتش عرض کردند ای رسول خدا! ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

تفسیر:

مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلق در باره حجاب در مورد همسران پیامبر ص آمده بود و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم

ص: ۴۱۱

آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند، آیه فوق نازل شد و حکم این مساله را شرح داد.

می فرماید: "بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان، و بردگان خود بدون حجاب تماس داشته باشند" (لا- جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِی اَبَائِهِنَّ وَ لا- اَبْنَائِهِنَّ وَ لا اِخْوَانِهِنَّ وَ لا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ وَ لا اَبْنَاءِ اَخْوَانِهِنَّ وَ لا نِسَائِهِنَّ وَ لا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُنَّ).

و به تعبیر دیگر محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی می باشد، و اگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم هستند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دائیها در پاسخ باید گفت:

از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالیتترین شکلش رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد لذا در اینجا از ذکر "عموها" و "دائیها" خود داری کرده، چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، محرمیت عموها و دائیها روشن می شود، زیرا محرمیت همواره دو جانبه است، همانگونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (و می دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود) و نیز همانگونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم می باشد (و می دانیم چنین زنی خاله حساب می شود).

هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد عمو و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان "عمو" و "عمه"، و نیز "دایی" و "خاله" هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزه کاریهای قرآن است (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که "پدر شوهر" و "پسر شوهر" نیز جزء محارم زن محسوب می شود، چرا ذکر از اینها در اینجا به میان نیامده؟ در

حالی که در آیه ۳۱ سوره "نور" آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است، زیرا در این آیه منحصرأ سخن از حکم همسران پیامبر ص در میان است، و می دانیم پیغمبر ص در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود، و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت (باز هم دقت کنید) (۱).

عدم ذکر برادران و خواهران "رضاعی" و مانند آن نیز به خاطر آنست که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند.

و در پایان آیه لحن سخن را از "غائب" به "خطاب" تغییر داده، همسران پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید: "تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است"، و هیچ چیز بر او مخفی و پنهان نیست (وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا).

چه اینکه حجاب و پرده، و مانند اینها همه وسائلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقوا است که اگر نباشد حتی این وسائل نیز سودی نخواهد بخشید.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم به نظر می رسد که "نسائهن" (زنان آنها) اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است، زیرا همانگونه که در تفسیر سوره "نور" گفتیم برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیر مسلمان

ص: ۴۱۳

۱ - ۱) مورخان برای پیامبر اسلام (ص) سه پسر ذکر کرده اند: "قاسم" و "عبد الله" (ملقب به طیب و طاهر) که از "خدیجه" بودند، و هر دو در طفولیت در مکه بدرود حیات گفتند، و "ابراهیم" که در سال هشتم هجرت متولد گردید و بیش از ۱۸ یا ۱۶ ماه زندگی نکرد، و به هر حال هیچکدام به هنگام نزول سوره احزاب وجود نداشتند و ابراهیم هم بعد از این ماجرا متولد شد و در طفولیت چشم از جهان بر بست (به اسد الغابه و سایر کتب تاریخ و رجال مراجعه شود).

بدون پوشش باشند، چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند (۱).

و اما جمله **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ** همانگونه که در تفسیر سوره "نور" نیز گفتیم مفهوم وسیعی دارد هم کنیزان را شامل می شود و هم غلامان را، اما طبق بعضی از روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد، و بنا بر این ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود (دقت کنید).

ص: ۴۱۴

۱-۱) به جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۴۵۱ مراجعه شود.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا كَسَبُوا فَكَدِّ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (۵۸)

ترجمه:

۵۶- خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.

۵۷- آنها که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد، و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

۵۸- آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند.

تفسیر:

اشاره

تفسیر: (۱)

سلام و درود بر پیامبر (ص)

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون حفظ حرمت پیامبر ص و عدم ایذاء او آمده در آیات مورد بحث نخست سخن از علاقه خاص خداوند

ص: ۴۱۵

۱- ۱) جالب اینکه شروع به این آیات در شب میلاد پیامبر (ص) در ماه ربیع الاول سال هزار و چهار صد و چهار هجری قمری اتفاق افتاد.

و فرشتگان نسبت به پیامبر ص می گوید، و بعد در این زمینه دستور به مؤمنان می دهد، و سپس عواقب دردناک و شوم آزار دهندگان پیامبر ص را مطرح می سازد، و در آخرین مرحله گناه بزرگ کسانی را که از طریق تهمت مؤمنان را ایداء کنند بازگو می کند.

نخست می فرماید: "خداوند و فرشتگانش بر پیامبر رحمت و درود می فرستند" (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ).

مقام پیامبر ص آن قدر والا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق بر عهده آنها گذارده شده است بر او درود می فرستند، اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید، "ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).

او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است، و اگر به لطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزشش بشمرید، مبادا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید، او یک انسان است و از میان شما برخاسته ولی نه یک انسان عادی، کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است.

در اینجا به نکاتی باید توجه کرد:

۱- "صلوات" و "صلوات" که جمع آن است هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است، و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد (۱).

۲- تعبیر به "یصلون" به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند، رحمت و درودی

ص: ۴۱۶

۱-۱) "راغب" در "مفردات" همین معنی را به عبارت دیگری آورده است.

***۳- در اینکه میان "صلوا" و "سلموا" چه فرقی است؟ مفسران بحثهای مختلفی دارند، آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه، و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که: "صلوا" امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، اما "سلموا" یا به معنی تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام است چنان که در آیه ۶۵ سوره نساء آمده، [□] ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: "مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند).

چنان که در روایتی از امام صادق ع می خوانیم: "ابو بصیر" از محضرش سؤال کرد منظور از "صلوات" بر پیامبر ص را فهمیده ایم، اما معنی تسلیم بر او چیست؟ امام فرمود:

هو التسليم له في الامور: "منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است" (۱).

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر ص به عنوان السلام عليك یا رسول الله و مانند آن می باشد، که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر ص از پیشگاه خدا است.

"ابو حمزه ثمالی" از یکی از یاران پیامبر ص به نام "کعب" چنین نقل می کند: "هنگامی که آیه فوق نازل شد عرض کردیم سلام بر تو را می دانیم، ولی صلوات بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید:

اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على إبراهيم انك حميد مجيد، و بارك على

ص: ۴۱۷

۱- ۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث- حدیث دوم در کتب شیعه و اهل سنت به طرق متعدد، و با عباراتی قریب الافق نقل شده است.

علی محمد و آل محمد کما بارت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید".

از این حدیث هم چگونگی صلاه و درود بر پیامبر روشن می شود و هم معنی سلام (۱).

گرچه این دو معنی برای سلام کاملا متفاوت به نظر می رسد، ولی با دقت می توان آنها را به نقطه واحدی معطوف کرد، و آن تسلیم قولی و عملی در برابر پیامبر ص است، زیرا کسی که به او سلام می فرستد و تقاضای سلامت او را از خدا می کند نسبت به او عشق می ورزد و او را به عنوان پیامبری واجب الاطاعه می شناسد.

***۴-قابل توجه اینکه در باره کیفیت صلوات بر پیامبر ص در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحا آمده است که "آل محمد" را به هنگام صلوات بر "محمد" بیفزایید.

در "در المنثور" از صحیح "بخاری" و "مسلم" و "ابو داود" و "ترمذی" و "نسائی" و "ابن ماجه" و "ابن مردویه" و روایت دیگری از "کعب بن عجره" نقل شده که "مردی خدمت پیامبر ص عرض کرد:

اما السلام علیک فقد علمنا کیف الصلاه علیک: "سلام بر تو را ما می دانیم چگونه است، اما صلوات بر شما باید چگونه باشد؟" پیامبر فرمود بگو:

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید، اللهم بارت علی محمد و علی آل محمد کما بارت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

نامبرده (نویسنده تفسیر در المنثور) علاوه بر حدیث فوق، هیجده حدیث

ص: ۴۱۸

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث-حدیث دوم در کتب شیعه و اهل سنت به طرق متعدد، و با عباراتی قریب الافق نقل شده است.

دیگر نقل کرده، که در همگی تصریح شده که "آل محمد" را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله "ابن عباس" و "طلحه" و "ابو سعید خدری" و "ابو هریره" و "ابو مسعود انصاری" و "بریده" و "ابن مسعود" و "کعب بن عجره" و امیر مؤمنان علی ع نقل کرده است (۱).

در صحیح بخاری^۲ که معروفترین منابع حدیث برادران اهل سنت است روایات متعددی در این زمینه نقل شده که علاقمندان توضیح بیشتر می توانند به متن خود کتاب مراجعه کنند (۲).

در صحیح مسلم نیز دو روایت در این زمینه آمده است (۳).

عجب اینکه در همین کتاب با اینکه در این دو حدیث چند بار "محمد و آل محمد" با هم ذکر شده، باز عنوانی را که برای باب انتخاب کرده باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و سلم (بدون ذکر آل) است!! این نکته نیز قابل توجه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه "علی" میان "محمد" و "آل محمد" جدایی نمی افکند بلکه کیفیت صلاه به این صورت است اللهم صل علی محمد و آل محمد.

این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص پایان می دهیم:

"ابن حجر" در "صواعق" چنین نقل می کند که پیامبر ص فرمود:

لا تصلوا علی الصلاة البتراء فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون:

ص: ۴۱۹

۱-۱) تفسیر "در المنثور" ذیل آیه مورد بحث، طبق نقل تفسیر "المیزان" جلد ۱۶ صفحه ۳۶۵ و ۳۶۶.

۲-۲) صحیح بخاری جلد ۶ صفحه ۱۵۱.

۳-۳) صحیح مسلم جلد ۱ صفحه ۳۰۵ باب الصلاة علی النبی (ص).

اللهم صل على محمد، و تمسكون، بل قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد:

"هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه فقط بگوئید

"اللهم صل على محمد" و ادامه ندهید، بلکه بگوئید:

اللهم صل على محمد و آل محمد"

(۱)

و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه "آل محمد" را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمردند (۲).

***۵- آیا فرستادن صلوات بر پیامبر ص واجب است یا نه؟ و اگر واجب است در کجا واجب است؟ این سؤال است که فقها به آن پاسخ می گویند:

تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب می دانند، و در غیر آن مستحب، و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دال بر وجوب است کم نیست.

از جمله در روایت معروفی، عایشه می گوید:

□
سمعت رسول الله (ص) يقول: لا يقبل صلاة الا بطهور، و بالصلاة على: "نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد".

از فقهای اهل سنت "شافعی" آن را در تشهد دوم واجب می دانند، و "احمد" در یکی از دو روایت که از او نقل شده، و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند "ابو حنیفه" آن را واجب نشمرده اند (۳).

ص: ۴۲۰

۱-۱) "صواعق" صفحه ۱۴۴.

۲-۲) "علامه حلی" در "تذکره" در بحث تشهد این قول را علاوه بر همه علمای شیعه از امام احمد و بعضی از شافعیه نقل می کند.

۳-۳) "تذکره علامه" جلد ۱ صفحه ۱۲۶.

جالب اینکه شافعی^۱ همین فتوا را در شعر معروفش صریحا آورده است، در آنجا که می گوید: یا اهل بیت رسول الله جبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له^۲ "ای اهل بیت رسول الله محبت شما از سوی خداوند در قرآن واجب شده است"^۳ در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است (۱).

*** آیه بعد در حقیقت نقطه مقابل آیه گذشته را بیان می کند، می گوید:

"کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور می سازد و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است" (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا).

در اینکه منظور از "ایذاء پروردگار" چیست؟ بعضی گفته اند همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می آورد، چرا که آزار در مورد خداوند جز ایجاد خشم مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که ایذاء خداوند همان ایذاء پیامبر ص و مؤمنان است، و ذکر خداوند برای اهمیت و تاکید مطلب است.

و اما ایذاء پیامبر اسلام ص مفهوم وسیعی دارد، و هر گونه کاری که او را آزار دهد شامل می شود، اعم از کفر و الحاد و مخالفت دستورات خداوند، همچنین

ص: ۴۲۱

۱- ۱) در کتاب نفیس "الغدیر" انتساب این اشعار را به امام شافعی از "شرح المواهب زرقانی" جلد ۷ صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

نسبتهای ناروا و تهمت، و یا ایجاد مزاحمت به هنگامی که آنها را دعوت به خانه خود می کند همانگونه که در آیه ۵۳ همین سوره گذشت "إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ": "این کار شما پیامبر را آزار می دهد".

و یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره توبه آمده که پیامبر ص را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می داد به خوش باوری و ساده دلی متهم می ساختند:

"و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ": "گروهی از آنها پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می دهد" و مانند اینها.

حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده چنین استفاده می شود که آزار خاندان پیامبر ص مخصوصا علی ع و دخترش فاطمه زهرا ع نیز مشمول همین آیه بوده است، در صحیح "بخاری" جزء پنجم چنین آمده است که: رسول خدا فرمود:

(فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبني) "فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است" (۱).

همین حدیث در صحیح "مسلم" به این صورت آمده:

ان فاطمه بضعه منی يؤذيني ما آذاها": "فاطمه پاره ای از تن من است هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد" (۲).

شبهه همین معنی در باره علی ع از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است (۳).

و اما "لعن" در آیه فوق چنان که سابقا هم گفتیم به معنی دوری از رحمت خداست، و این درست نقطه مقابل رحمت و صلوات است که در آیه قبل

ص: ۴۲۲

۱-۱) "صحیح بخاری" جزء ۵ صفحه ۲۶.

۲-۲) "صحیح مسلم" جلد ۴ صفحه ۱۹۰۳ (باب فضائل فاطمه).

۳-۳) تفسیر "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث.

در حقیقت لعن و طرد از رحمت آنهم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی پایان است بدترین نوع عذاب محسوب می شود، به خصوص که این طرد از رحمت هم در دنیا باشد و هم در آخرت (چنان که در آیه مورد بحث اینگونه است).

و شاید به همین جهت مساله "لعن" قبل از "عذاب مهین" ذکر شده.

تعبیر به "اعد" (آماده کرده است) دلیل بر تاکید و اهمیت این عذاب است *** آخرین آیه مورد بحث از ایذاء مؤمنان سخن می گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر ص اهمیت فوق العاده ای قائل می شود، می فرماید: "کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، محتمل بهتان و گناه آشکاری شده اند" (وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا).

چرا که مؤمن از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته.

تعبیر "بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا" اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده اند که موجب ایذاء و آزار باشد، و از اینجا روشن می شود که هر گاه گناهی از آنان سرزند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد، و همچنین امر به معروف و نهی از منکر مشمول این سخن نیست.

مقدم داشتن "بهتان" بر "اثم مبین" به خاطر اهمیت آنست، چرا که بهتان از بزرگترین ایذاءها محسوب می شود، و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سختتر است، آن گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جراحات السنان لها التيام

و لا يلتام ما جرح اللسان

"زخمهای نیزه التيام می یابد اما زخم زبان التيام پذیر نیست" در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است، در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم خداوند عز و جل می فرماید:

"لیأذن بحرب منی من آذا عبدی المؤمن!:" آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من می دهد!" (۱).

بعضی از مفسران گفته اند که از لحن آیه استفاده می شود گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می کردند، و نسبتهای ناروا به آنها می دادند (و حتی پیامبر خدا از زبان این مودیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصا در جوامع امروز نیز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان، و ساختن و پرداختن دروغها و تهمت‌هاست.

قرآن شدیداً آنها را مورد سختترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که "امام علی بن موسی الرضا" از جدش پیامبر نقل کرده چنین آمده است

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیامه علی تل من نار حتی یخرج مما قاله فیه!:" کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا در باره او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته بر آید!" (۲).

ص: ۴۲۴

۱-۱) "اصول کافی" جلد ۲ صفحه ۳۵.

۲-۲) بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۹۴.

و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بردارند تو را بر ضد آنان می شورانیم سپس جز مدت کوتاهی نمی تواند در کنار تو در این شهر بماند.

۶۱- و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید.

۶۲- این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت.

شان نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم در شان نزول آیه نخست چنین آمده است: آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر ص نماز می گذاردند، هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاحم آنان می شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

در همان کتاب در شان نزول آیه دوم چنین می خوانیم: گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر ص به هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند، گاه می گفتند: پیامبر کشته شده، و گاه می گفتند: اسیر شده، مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر ص آوردند، این آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد (۱).

ص: ۴۲۶

۱- (۱) تفسیر "علی بن ابراهیم" طبق نقل "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۰۷.

اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان!

به دنبال نهی از ایذاء رسول خدا ص و مؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد ایذاء تکیه کرده و برای پیشگیری از آن دو طریق اقدام می کند:

نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است منافقان و مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اول می گوید: "ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنین بگو روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند" (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَرْوَا جَكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ .

در اینکه منظور از شناخته شدن چیست؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند.

نخست اینکه در آن زمان معمول بوده است که کنیزان بدون پوشیدن سر و گردن از منزل بیرون می آمدند، و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند، در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که او باش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل انگار

و بی اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی بند و بار که در عین داشتن حجاب آن چنان بی پروا و لابالی هستند که غالباً قسمتهایی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.

در اینکه منظور از "جلباب" چیست مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱- ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند.

۲- مقنعه و خمار (روسری).

۳- پیراهن گشاد (۱).

گرچه این معانی با هم متفاوتند ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را به وسیله آن پوشانند (ضمناً باید توجه داشت "جلباب" به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود).

اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادر کوچکتر است چنان که نویسنده "لسان العرب" روی آن تکیه کرده است.

و منظور از "یدنین" (نزدیک کنند) این است که زنان "جلباب" را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد، و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند.

اما اینکه بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن

ص: ۴۲۸

۱- ۱) لسان العرب، مجمع البحرين، مفردات راغب، قطر المحيط و تاج العروس.

صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است (۱).

به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم "حجاب و پوشش" برای آزاد زنان قبل از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند آیه فوق تاکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.

و از آنجا که نزول این حکم، جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت، در پایان آیه می افزاید: "خداوند همواره غفور و رحیم است" (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

هر گاه از شما تا کنون در این امر کوتاهی شده چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید. ***به دنبال دستوری که در آیه پیش به زنان با ایمان داده شد به بعد دیگر این مساله یعنی فعالیت‌های موزیانه اراذل و اوباش پرداخته می گوید: "اگر منافقان و کسانی که در قلبشان بیماری است و نیز کسانی که اخبار دروغ در مدینه پخش می کنند دست از کارشان بردارند ما تو را بر ضد آنان می شورانیم، و بر آنها مسلط خواهیم ساخت، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!" (لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) (۲).

"مرجفون" از ماده "ارجاف" به معنی اشاعه اباطیل به منظور غمگین

ص: ۴۲۹

۱-۱) در باره فلسفه حجاب و اهمیت آن و همچنین استثناء وجه و کفین (صورت و دستها تا مچ) در جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور (صفحه ۴۴۲ به بعد) بحث مشروحی داشته ایم.

۲-۲) "قلیلا" در اینجا استثنای از محذوفی است و در تقدیر چنین بوده لا یجاورنک زمانا الا زمانا قلیلا.

ساختن دیگران است، و اصل "ارجاف" به معنی اضطراب و تزلزل است، و از آنجا که شایعات باطل ایجاد اضطراب عمومی می کند این واژه به آن اطلاق شده است.

"نغزینک" از ماده "اغراء" به معنی دعوت به انجام کار یاد گرفتن چیزی توأم با تشویق و تحریض است.

از لحن آیه چنین استفاده می شود که سه گروه در مدینه مشغول خرابکاری بودند، هر کدام به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می کردند، و این به صورت یک برنامه و جریان در آمده بود و جنبه شخصی و فردی نداشت.

نخست "منافقین" بودند که با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند.

دوم اراذل و اوباش که قرآن از آنها تعبیر به بیماردلان کرده (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) همانگونه که این تعبیر در آیه ۳۲ همین سوره احزاب در مورد افراد هوسباز و شهوتران نیز آمده است **فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**: "ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوئید با نرمش سخن مگویید مبادا بیماردلان در شما طمع کنند".

گروه سوم کسانی بودند که پخش شایعات در مدینه مخصوصا به هنگامی که پیامبر ص و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند، و خبرهای دروغین از شکست پیامبر ص و مؤمنین می دادند، و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود بودند.

و به این ترتیب هر سه گروه را قرآن مورد تهدید شدید قرار داده است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که برنامه های تخریبی سه گانه فوق همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر جداسازی اوصاف است نه اشخاص.

به هر حال قرآن می گوید: اگر اینها به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهند دستور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد، تا با یک حرکت مردمی مؤمنان، همه را از مدینه ریشه کن سازیم، و آنها نتوانند دیگر در این شهر بمانند. *** و هنگامی که از این شهر رانده شدند و از تحت حمایت حکومت اسلامی طرد گشتند "هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید!" (مَلْعُونِينَ أَيُّهَا تَقْفُوا أَخَذُوا وَقَتُلُوا تَقْتِيلًا).

"تقفوا" از ماده "تقف" و "ثقافت" به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است، و اگر به علم و فرهنگ، ثقافت گفته می شود نیز به همین جهت است.

اشاره به اینکه بعد از این حمله عمومی در هیچ جا در امان نخواهند بود، و آنها را با دقت جستجو و پیدا می کنند و به دیار عدم فرستاده می شوند.

در اینکه آیا منظور از این آیه این است که آنها را در بیرون مدینه جستجو می کنند و به قتل می رسانند؟ یا اگر در داخل مدینه بعد از حکم تبعید عمومی بمانند گرفتار چنین سرنوشتی می شوند؟ دو احتمال وجود دارد، و در عین حال منافاتی بین این دو نیست، به این معنی که پس از سلب مصونیت از این "توطئه" گران بیمار دل شایعه ساز و مخرب "و حکم اخراج آنها از مدینه، چه آنجا بمانند و چه بیرون روند از دست مسلمانان شجاع و جان بر کف در امان نخواهند بود! *** سپس در آخرین آیه مورد بحث می افزاید این دستور تازه ای نیست، "این سنتی است الهی و همیشگی که در اقوام پیشین بوده است" که هر گاه گروه های خرابکار بیشمی و توطئه را از حد بگذرانند فرمان حمله عمومی به آنها صادر

می شود (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

و چون این حکم یک سنت الهی است هرگز دگرگون نخواهد شد چرا که "برای سنت خداوند تبدیل و تغییری نمی یابی" (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

این تعبیر در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می کند که بدانند مطلب کاملاً قطعی و ریشه دار است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند.

نکته ها:

اشاره

۱- از خود شروع کن!

در دستوری که در آیات مورد بحث در زمینه رعایت حجاب اسلامی به طور کامل آمده است و به پیامبر ص می فرماید: این دستور را ابلاغ کن، نخست همسران پیامبر ص مطرح شده اند، سپس دختران او، و بعد زنان با ایمان، اشاره به اینکه هر گونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کنی و این برنامه ای است برای همه اصلاحگران بشری.

و در میان همسران و دختران نخست همسران را عنوان می کند، چرا که آنها به مرد نزدیکترند، زیرا دختران همسر می گیرند و به خانه های همسران خود منتقل می شوند.

۲- پیشگیری از دو راه

مفاسد اجتماعی چون غالباً تک علتی نیست باید مبارزه با آن را از همه جوانب شروع کرد، و جالب اینکه در آیات فوق برای جلوگیری از مزاحمتهای افراد هرزه، نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که بهانه ای به دست آنها ندهند، سپس مزاحمین را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می نشاند.

ص: ۴۳۲

و این نیز برنامه ای است برای همیشه و همگان، هم دوست را باید اصلاح کرد، و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانید.

۳- موضع نیرومند مسلمین

از تهدیدهای شدید و پر قدرت آیات فوق به خوبی استفاده می شود که بعد از خاتمه یافتن ماجرای "بنی قریظه" و ریشه کن شدن این گروه از دشمنان خطرناک داخلی موقعیت مسلمانان در مدینه کاملاً تثبیت شد، تنها مخالفتها از ناحیه منافقانی انجام می گرفت که به صورت ناشناس در صفوف مسلمین بودند، و یا جمعی از اوباش و هرزگان، و شایعه پراکنان، پیامبر ص نیز از موضع قدرت با آنها برخورد کرد، و به آنان شدیداً اخطار نمود که اگر دست از سمپاشیها و توطئه ها بردارند با یک هجوم و حمله حسابشان یکسره خواهد شد، و همین برخورد قاطعانه و کاملاً جدی و حساب شده اثر خود را کرد.

۴- ریشه کن کردن ماده فساد

آیا آنچه در آیات فوق برای ریشه کن کردن مفاسدی همچون توطئه های منافقان و مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان و مفسده جویی شایعه پراکنان آمده است در سایر اعصار و قرون و برای حکومتهای اسلامی نیز مجاز است؟ کمتر کسی از مفسران در این زمینه بحثی به میان آورده است، ولی به نظر می رسد که این حکم مانند سایر احکام اسلامی اختصاص به زمان و مکان و اشخاصی نداشته باشد.

اگر به راستی سمپاشی و توطئه از حد بگذرد و به صورت یک جریان در آید، و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد چه مانعی دارد که حکومت

ص: ۴۳۳

اسلامی دستور آیات فوق را که به پیامبر ص داده شده است به اجرا در آورد، و مردم را برای در هم کوبیدن ریشه های فساد بسیج کند؟! ولی بدون شک این گونه کارها و مانند آن، به خصوص اینکه آن را یک سنت تغییر ناپذیر معرفی می کند، بطور خودسرانه مجاز نیست، و تنها باید به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع صورت گیرد.

۵- سنتهای تغییر ناپذیر الهی

در آیات فوق خواندیم که قرآن یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی را مساله ریشه کن کردن توطئه گران با یک حمله عمومی ذکر می کند که در امتهای پیشین نیز بوده است.

نظیر این تعبیر در مورد دیگری از قرآن نیز آمده است.

از جمله در همین سوره احزاب آیه ۳۸ بعد از آنکه اجازه شکستن سنت غلط جاهلی را در مورد تحریم "همسر مطلقه پسر خوانده" صادر می کند، می فرماید: برای پیامبر گناه و جرمی نیست که او امر الهی را هر چه باشد اجرا کند، سپس می افزاید: "سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا": در این سنت پروردگار است که در اقوام پیشین و انبیاء سلف نیز بوده است و فرمان خدا بر اساس معیارهای ثابت و تغییرناپذیری بوده است."

در سوره فاطر آیه ۴۳ بعد از آنکه اقوام کافر و مجرم را تهدید به هلاکت می کند می فرماید: فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا: "آیا آنها انتظار همان سرنوشت شومی را می کشند که اقوام نخستین را در بر گرفت؟ اما هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی و هیچگاه برای سنت الهی دگرگونی نمی بینی بر سر اینان همان فرود می آید که بر سر آنان آمد!".

ص: ۴۳۴

در آیه ۸۵ سوره غافر بعد از آنکه تصریح می‌کند که ایمان آوردن کفار لجوج از اقوام پیشین به هنگام مشاهده عذاب استیصال مفید واقع نشد، اضافه می‌کند: **سَيِّئَتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ**: "این سنت الهی است که در گذشته نیز در بندگانش اجرا می‌شد، و در آنجا کافران گرفتار زیان و خسران شدند".

و در سوره فتح آیه ۲۳ بعد از آنکه پیروزی مؤمنان و شکست کفار و عدم وجود یار و یاور برای آنها را در جنگها مطرح می‌کند می‌افزاید: **سَيِّئَةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**: "این سنت پروردگار است که در گذشته نیز بوده، و هرگز سنت الهی تغییر نمی‌پذیرد".

و نیز در سوره اسراء آیه ۷۷ هنگامی که توطئه تبعید یا نابودی پیامبر ص را بیان می‌فرماید اضافه می‌کند: "اگر آنها این کار خود را عملی می‌کردند بعد از تو جز مدت کوتاهی باقی نمی‌ماندند": **سَيِّئَةٌ مِنْ قَدِ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا**: "این سنت پیامبرانی است که قبل از تو فرستادیم و هرگز دگرگونی در سنت نمی‌بینی".

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که منظور از "سنت" در اینگونه موارد قوانین ثابت و اساسی "تکوینی" یا "تشریحی" الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی‌دهد، و به تعبیر دیگر خداوند در عالم تکوین و تشریح اصول و قوانینی دارد که همانند قوانین اساسی مرسوم در میان مردم جهان دستخوش دگرگونی و تغییر نمی‌شود، این قوانین هم بر اقوام گذشته حاکم بوده است، و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهد کرد.

یاری پیامبران، شکست کفار، لزوم عمل به فرمانهای الهی هر چند ناخوشایند محیط باشد، عدم فایده توبه به هنگام نزول عذاب الهی، و مانند اینها جزء این سنتهای جاودانی می‌باشد.

این تعبیرات از یک سو به همه رهروان راه حق دلگرمی و آرامش می بخشد و از سوی دیگر انسجام و وحدت دعوت انبیاء و یکپارچگی قوانین حاکم بر نظام آفرینش و نظام زندگی انسانها را روشن می سازد، و در حقیقت شاخه ای است از شاخه های توحید.

ص: ۴۳۶

اشاره

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدٍ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي الدَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸)

ترجمه:

۶۳-مردم از تو در باره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد؟! ۶۴-خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنها آتش سوزاننده ای آماده نموده است.

۶۵-همواره در آن تا ابد خواهند ماند، و ولی و یابوری نخواهند یافت.

ص: ۴۳۷

۶۶- در آن روز که صورتهای آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان می شوند و) می گویند ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم.

۶۷- می گویند: پروردگارا! ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند.

۶۸- پروردگارا! آنها را از عذاب، دو چندان ده، و آنها را لعن بزرگی فرما.

تفسیر:

می پرسند: قیامت کی بر پا می شود؟!

آیات گذشته سخن از توطئه های منافقان و اشرار می گفت، در آیات مورد بحث اشاره به یکی دیگر از برنامه های مخرب آنها شده است که گاه به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان این سؤال را مطرح می کردند که قیامت با آن همه اوصافی که محمد ص از آن خبر می دهد کی بر پا می شود؟ می فرماید: "مردم از تو پیرامون زمان قیامت سؤال می کنند" (يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ).

این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مؤمنان نیز روی حس کنجکاوی و یا برای دریافت اطلاعات بیشتر چنین سؤالی را از پیامبر گرامی اسلام ص مطرح کرده باشند، اما با توجه به آیاتی که بعد از این آیه می آید معلوم می شود که تفسیر اول به معنی آیه نزدیکتر است.

شاهد این سخن آیه دیگری است که در همین زمینه در سوره شوری آمده است و مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ - يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ: "تو نمی دانی شاید قیامت نزدیک باشد اما کسانی که به آن ایمان ندارند برای آن عجله می کنند، ولی مؤمنان از آن بیمناکند و می دانند حق است" (شوری آیه ۱۷ و ۱۸).

ص: ۴۳۸

سپس در آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می گویند: "بگو ای پیامبر! آگاهی بر این موضوع تنها نزد خداست و هیچکس جز او از این موضوع آگاه نیست" (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ).

حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب نیز از آن بیخبرند.

و به دنبال آن می افزاید: "چه می دانی؟ شاید قیام قیامت نزدیک باشد" (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا).

بنا بر این همیشه برای استقبال از قیام قیامت باید آماده بود و اصولاً فلسفه مخفی بودنش همین است که هیچکس خویش را در امان نیند و قیامت را دور نپندارد، و خود را از عذاب و مجازات الهی بر کنار نداند. ***سپس به تهدید کافران و گوشه ای از مجازات دردناک آنها پرداخته، می فرماید: خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش سوزاننده ای فراهم کرده است" (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا). ***"آنها جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند و سرپرست و یآوری نخواهند یافت" (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

تفاوت میان "ولی" و "نصیر" در اینجاست که "ولی" انجام تمام کار را بر عهده می گیرد ولی "نصیر" کسی است که انسان را کمک می دهد تا به مقصود خود برسد، اما این کافران در قیامت نه ولی دارند و نه نصیری. ***سپس قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها را در قیامت بیان کرده می فرماید:

"روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود" (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ).

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره ها است که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و پژمرده، و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد، و گاه سمت دیگر (نعوذ بالله).

اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و "می گویند: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم" (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ).

که اگر اطاعت می کردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود. ***" و می گویند پروردگارا! ما رؤسا و بزرگترهای خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه ساختند (و قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) (۱).

"ساده" جمع "سید" به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد و "کبراء" جمع "کبیر" به معنی افراد بزرگ است خواه از نظر سن، یا علم، یا موقعیت اجتماعی، و یا مانند آن.

به این ترتیب "ساده" اشاره به رؤسای بزرگ محیط است و "کبراء" کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند، و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند، در حقیقت اطاعت ساده را به جای اطاعت خدا قرار دادیم و اطاعت کبراء را بجای اطاعت پیامبران، و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختیها شدیم.

بدیهی است معیار "سیادت" و "بزرگی" در میان آنها همان معیارهای

ص: ۴۴۰

۱- ۱) الف در "الرسولا" و همچنین "السبیل" (با توجه به اینکه هرگز تنوین با الف و لام جمع نمی شود) "الف اطلاق" و برای هماهنگی آخر آیه هاست.

زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود، و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای اینست که تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگو ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آنها قرار گرفته بودیم. *** در اینجا این دوزخیان گمراه به هیجان می آیند و مجازات شدید گمراه کنندگان خود را از خدا می خواهند و می گویند: "پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب کن" (عذابی بر گمراهیشان و عذابی بر گمراه کردن ما!) (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ).

"و آنها را لعن کن لعن بزرگی" (وَالْعَنُّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا).

مسلمانان آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی "عذاب مضاعف" و "لعن کبیر" بخاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته اند.

جالب اینکه در سوره اعراف هنگامی که این پیروان گمراه تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می کنند گفته می شود لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لِكِنْ لَا تَعْلَمُونَ: "هم برای آنها عذاب مضاعف است و هم برای شما، ولی نمی دانید" (سوره اعراف آیه ۳۸) (۱).

مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و ضلال روشن است، اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟! دلیلش این است که یک عذاب بخاطر گمراهی دارند، و عذاب دیگری بخاطر تقویت و کمک ظالمان، زیرا ظالمان به تنهایی نمی توانند کاری از پیش

ص: ۴۴۱

۱ - ۱) قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث "ضعفین" و در آیه سوره اعراف "ضعف" آمده، ولی با دقت در مفهوم "ضعف" روشن می شود که هر دو دارای یک معنی است!

ببرند، بلکه یاران آنها آتش بیاران معرکه و گرم کنندگان تنور داغ ظلم و کفرشانند، هر چند بدون شک باز در مقایسه با یکدیگر عذاب پیشوایان سختتر و دردناکتر است.

در تفسیر آیه ۳۰ همین سوره بحث مشروحتری در این زمینه داشته ایم.

ص: ۴۴۲

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱)

ترجمه:

۶۹- ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند (و گرانقدر) بود.

۷۰- ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید.

۷۱- تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد، و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نائل شده است.

تفسیر:

اشاره

چه نسبتهای ناروا به موسی (ع) دادند؟

به دنبال بحثهایی که پیرامون احترام مقام پیامبر ص و ترک هر گونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد، در اینجا روی سخن را به مؤمنان کرده می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که "موسی" را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبتهای ناروا مبرا و پاک نمود،

و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا - تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا).

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند بخاطر آن است که موزیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، بعلاوه آزارهایی بود که بعضا شباهت به ایذاء منافقان نسبت به پیامبر ص اسلام داشت.

در اینکه منظور از ایذاء موسی ع در اینجا چیست؟ و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده؟ در میان مفسران گفتگو است، و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده اند از جمله:

۱- طبق روایتی موسی ع و هارون ع بر فراز کوه رفتند و هارون بدرود حیات گفت، شایعه پراکنان بنی اسرائیل مرگ او را به موسی ع نسبت دادند، خداوند حقیقت امر را روشن ساخت و مشت شایعه سازان را باز کرد.

۲- چنان که مشروحا در ذیل آیات اخیر سوره "قصص" آوردیم "قارون" حیلہ گر برای اینکه تسلیم قانون زکات نشود، و حقوق مستمندان را نپردازد، توطئه ای چید که زن بدکاره ای در میان جمعیت برخیزد و موسی ع را متهم به روابط نامشروع با خود کند که به لطف الهی نه تنها این توطئه مؤثر نیفتاد بلکه همان زن به پاکی موسی ع و توطئه قارون گواهی داد.

۳- گروهی از دشمنان موسی ع او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا کردند، اما خداوند به وسیله معجزات باهرات او را از این نسبت‌های ناروا مبرا ساخت.

۴- جمعی از جهال بنی اسرائیل او را متهم به داشتن پاره ای از عیوب جسمانی مانند برص و غیر آن کردند، زیرا او به هنگامی که می خواست غسل کند و خود را شستشو دهد هرگز در برابر دیگری برهنه نمی شد، اما روزی

هنگامی که می خواست در گوشه ای دور از جمعیت غسل کند لباس خود را بر قطعه سنگی گذاشت اما سنگ به حرکت درآمد و لباس موسی را با خود برد، و بنی اسرائیل بدن او را دیدند که هیچ عیب و نقصی نداشت! ۵- بهانه جوئیهای بنی اسرائیل یکی دیگر از عوامل آزار موسی ع بود گاه تقاضا می کردند خدا را به آنها نشان دهد، گاه می گفتند غذای یک نواخت (من و سلوی) برای ما مناسب نیست، و گاه می گفتند ما حاضر نیستیم وارد بیت المقدس شویم و با "عمالقه" بجنگیم، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم؟ اما آنچه نزدیکتر به معنی آیه است اینست که آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می کند، زیرا بنی اسرائیل از جنبه های مختلف موسی ع را ایذاء کردند، ایذاءهایی که بی شباهت به آزار بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام ص نبود، و مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که به همسر پیامبر ص دادند که شرح آن در تفسیر سوره نور (جلد ۱۴ ذیل آیات ۱۱ تا ۲۰) گذشت و خرده گیریهایی که در مورد ازدواج پیامبر ص با زینب داشتند و مزاحمتهایی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤدبانان نسبت به پیامبر ص ایجاد می کردند.

و اما نسبت دادن سحر و جنون و مانند اینها و یا عیوب بدنی هر چند در مورد موسی بوده، اما تناسبی با خطاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** در مورد پیامبر اسلام ص ندارد، زیرا نه موسی ع و نه پیامبر اسلام ص را مؤمنان متهم به "سحر" و "جنون" نکردند، و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی ع بوده و خداوند او را مبرا ساخت در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است.

به هر حال از این آیه می توان استفاده کرد که هر گاه کسی در پیشگاه خدا

وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبت‌های ناروا به او می دهند می پردازد، تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن، او نیز به موقع پاکی تو را برملا می سازد هر چند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند.

نظیر این معنی را در داستان یوسف صدیق پاکدامن می خوانیم که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت.

و همچنین در مورد مریم مادر عیسی ع که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که سعی در متهم ساختن او داشتند بست.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر ص نبود، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند، مواریث او را به فراموشی سپارند آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود.

لذا در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت ع وارد شده می خوانیم:

"آنها که علی ع و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه اند" (۱).

آخرین سخن در تفسیر آیه اینکه با توجه به حالات پیامبران بزرگ که از زخم زبان جاهلان و منافقان در امان نبودند نباید انتظار داشت که افراد پاک و مؤمن هرگز گرفتار اینگونه اشخاص نشوند، چنان که امام صادق ع می گوید:

ان رضا الناس لا- یملک و الستتهم لا- تضبط: "خوشنودی همه مردم را نمیشود به دست آورد، و زبان مردم را نمی توان بست... امام در پایان این حدیث می افزاید: "آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند؟ و آزار ندادند؟ تا اینکه

ص: ۴۴۶

خداوند او را تبرئه کرد" (۱).

سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود

آیه بعد به دنبال بحثهایی که در باره شایعه پراکنان و موزیان بد زبان گذشت دستوری صادر می کند که در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است، می گوید: "ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید، و سخن حق و درست بگوئید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا).

قول "سدید" از ماده "سد" به معنی "محکم و استوار" و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است، سخنی است که همچون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی "صواب" و بعضی به معنی "خالص بودن از کذب و لغو" یا "هماهنگ بودن ظاهر و باطن" و یا "صلاح و رشاد" و مانند آن تفسیر کرده اند همه به معنی جامع فوق برمی گردد. *** آیه بعد نتیجه "قول سدید" و سخن حق را چنین بیان می فرماید: "خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق اعمال شما را اصلاح می کند و گناهان شما را می بخشد" (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ).

در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است، و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال، و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است، چرا که إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ "اعمال نیک گناهان را از بین می برند" (سوره هود آیه ۱۱۴).

علمای اخلاق گفته اند: زبان پربرکت ترین عضو بدن، و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال خطرناکترین و پر گناهترین عضو

ص: ۴۴۷

بدن محسوب می شود، تا آنجا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد (۱).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه: "ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر اینکه قلبش مستقیم گردد، و قلبش مستقیم نمی شود مگر اینکه زبانش درست شود" (۲).

جالب اینکه در حدیث دیگری از امام سجاده آمده است که "زبان هر انسانی همه روز صبح از اعضای دیگر احوالپرسی می کند و می گوید:

کیف اصبحتم؟! چگونه صبح کردید؟ همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان می گویند:

بخیر ان ترکتنا:

"حال ما خوب است اگر تو بگذاری!" سپس اضافه می کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن،

انما نثاب

ص: ۴۴۸

۱- ۱) "غزالی" در "احیاء العلوم" بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می زند بر شمرده است که عبارتند از: ۱- دروغ
۲- غیبت ۳- سخن چینی ۴- نفاق در سخن (ذو اللسانین بودن) ۵- مدح بیجا ۶- بدزبانی و دشنام ۷- غنا و اشعار نادرست ۸- افراط
در مزاح ۹- سخریه و استهزاء ۱۰- افشاء اسرار دیگران ۱۱- وعده خلاف ۱۲- لعن نابجا ۱۳- خصومت و نزاع ۱۴- جدال و مراء
۱۵- گفتگو در امور باطل ۱۶- پر حرفی ۱۷- گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست ۱۸- وصف مجالس شراب و قمار و
گناه ۱۹- سؤال و جستجو از مسائلی که از عهده درک انسان بیرون است ۲۰- تصنع و تکلف در سخن، و ماده موضوع مهم
دیگر نیز بر آن افزوده ایم: ۱- تهمت زدن ۲- شهادت باطل ۳- اشاعه فحشاء و نشر شایعات بی اساس ۴- خودستایی ۵- اصرار
بیجا ۶- خشونت در سخن ۷- ایذاء با زبان ۸- مذمت از کسی که مستحق ذم نیست ۹- کفران نعمت به وسیله زبان ۱۰- تبلیغ
باطل.

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۷۱ صفحه ۷۸.

بک و نعاقب بک: "ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم" (۱).

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است، و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم:

ما جلس رسول الله (ص) علی هذا المنبر قط الا تلا هذه الاية: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: "هرگز پیامبر بر منبرش نشست مگر اینکه این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید" (۲).

در پایان آیه می افزاید: "هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نائل شده است" (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا).

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟! ***

ص: ۴۴۹

۱-۱) بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۲۷۸.

۲-۲) در المثنور (طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۷۶).

اشاره

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)
لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

ترجمه:

۷۲- ما امانت (تعهد، تکلیف، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بر دوش کشید! او بسیار ظالم و جاهل بود (قدر این مقام عظیم را شناخت و به خود ستم کرد).

۷۳- هدف این بود که مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک (صفوفشان از مؤمنان مشخص گردد و آنها) را عذاب کند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان بفرستد خداوند همواره غفور و رحیم است.

تفسیر:

حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر

این دو آیه که آخرین آیات سوره احزاب است مسائل مهمی را که در این

سوره در زمینه ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب، و اخلاق آمده است تکمیل می کند، و نشان می دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد، و اگر به ارزشهای وجودی خود جاهل گردد چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به اسفل السافلین سقوط می کند! نخست بزرگترین و مهمترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان فرموده، می گوید: "ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم" (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ).

"اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت از حمل این امانت ابا کردند و اظهار ناتوانی نمودند، و از این کار هراس داشتند!" (فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا).

بدیهی است ابا کردن آنها از سر استکبار نبود آن چنان که در مورد شیطان و خودداری او از سجده برای آدم می خوانیم: "أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ" (سوره بقره آیه ۳۴):

بلکه ابا کردن آنها توأم با اشفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بود.

ولی در این میان انسان این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد" و این امانت را بر دوش کشید" (وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ).

ولی افسوس که "از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد، و قدر خود را نشناخت و آنچه شایسته حمل این امانت بود انجام نداد" (إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

مفسران بزرگ اسلام پیرامون این آیه سخن بسیار گفته اند، و برای شکافتن حقیقت معنی "امانت" تلاش بسیار کرده اند، و نظرات گوناگونی ابراز داشته اند که بهترین آنها را با جستجوی قرائنی که در خود آیه نهفته است

بر می‌گزینیم.

اساساً در این آیه پر محتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد:

۱- منظور از "امانت" امانت الهی چیست؟ ۲- عرضه داشتن آنها بر آسمان و زمین و کوه‌ها چه معنی دارد؟ ۳- چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت ابا کردند؟ ۴- چگونه انسان حامل این بار امانت شد؟ ۵- چرا و چگونه او "ظلم" و "جهول" بود؟! در مورد "امانت" تفسیرهای مختلفی ذکر شده از جمله:

منظور از امانت "ولایت الهیه" و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می‌شود.

منظور صفت "اختیار و آزادی اراده" است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌کند.

مقصود "عقل" است که ملاک تکلیف و منافع ثواب و عقاب است.

منظور "اعضاء پیکر انسان" است: چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف نمود، گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است.

منظور "امانت‌هایی است که مردم از یکدیگر می‌گیرند" و وفای به عهد‌هاست.

□
مقصود "معرفت الله" است.

منظور "واجبات و تکالیف الهی" همچون نماز و روزه و حج است.

اما با کمی دقت روشن می‌شود که این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیستند بلکه بعضی را می‌توان در بعضی دیگر ادغام کرد، بعضی به گوشه‌ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام.

برای به دست آوردن پاسخ جامع، باید نظری به انسان بیفکنیم ببینیم

او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوه ها فاقد آنند؟! انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می تواند با استفاده از آن مصداق اتم "خلیفه الله" شود، می تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد، و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود با پای خود و با اختیار خویش طی می کند.

آسمان و زمین و کوه ها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است، و به همین دلیل تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است، و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است، و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد "انسان" است، و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید! لذا در آیه بعد می بینیم انسانها را به سه گروه تقسیم می کند، مؤمنان، کفار، و منافقان.

بنا بر این در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر تعبیر به "امانت" شده با اینکه هستی ما، و همه چیز ما، امانت خداست؟ این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسانها است و گرنه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند، ولی در برابر آن اهمیت کمتری دارند.

در اینجا می توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان "تعهد و قبول مسئولیت" است.

بنا بر این آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانستند به گوشه ای از این امانت بزرگ اشاره کرده اند، همانگونه آنها که آن را تفسیر به "عقل" یا "اعضاء پیکر" و یا "امانت‌های مردم نسبت به یکدیگر" و یا "فرائض و واجبات" و یا "تکالیف به طور کلی" تفسیر نموده اند هر کدام دست به سوی شاخه ای از این درخت بزرگ پر بار دراز کرده، و میوه ای چیده اند.

اما منظور از عرضه کردن این امانت به آسمانها و زمین چیست؟ آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید، سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟ و یا اینکه منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.

البته معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد، به این ترتیب آسمانها و زمین و کوه ها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است.

و از اینجا پاسخ سؤال سوم نیز روشن شد که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند و ترس آمیخته با احترام نشان دادند.

و از همین جا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می شود، چرا که انسان آن چنان آفریده شده بود که می توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد، و ولایت الهیه را پذیرا گردد، و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لا یزال سیر کند، و این راه را با پای خود و با استمداد از پروردگارش بسپرد.

اما اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده این امانت

الهی به "قبول ولایت امیر مؤمنان علی ع و فرزندش" تفسیر شده، بخاطر آنست که ولایت پیامبران و امامان شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است، و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء الله امکان پذیر نیست.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که: هنگامی که از تفسیر آیه "عرض امانت" سؤال کردند فرمود:

الامانه الولایه، من ادعاها بغير حق کفر "امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می رود" (۱).

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود:

الامانه الولایه، و الانسان هو ابو الشرور المنافق: "امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است" (۲).

نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که:

در ذیل آیه (سوره اعراف) در مورد عالم ذر گفتیم چنین به نظر می رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی بوده و عالم ذر نیز همین عالم استعداد و فطرت است.

در مورد پذیرش امانت الهی نیز باید گفت که این پذیرش یک پذیرش قرار دادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد.

تنها سؤالی که باقی می ماند مساله "ظلوم" و "جهول" بودن انسان است.

آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است بخاطر پذیرش این امانت بوده؟!

ص: ۴۵۵

۱- ۱ و ۲) "تفسیر برهان" جلد ۳ ذیل آیه مورد بحث (صفحه ۳۴۱).

مسلم‌ها پاسخ این سؤال منفی است، چرا که پذیرش این امانت بزرگ‌ترین افتخار و امتیاز انسان است، چگونه ممکن است بخاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟ یا اینکه این توصیف‌ها به خاطر فراموش کاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله "قابیل" و خط قابیلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.

انسانی که او را از "کنگره عرش می‌زنند صغیر"، بنی آدمی که تاج "کرمن" بر سرشان نهاده شده، انسانهایی که به مقتضای **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** نماینده خدا در زمین هستند، بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد، چقدر باید "ظلم" و "جهول" باشد که این ارزشهای بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد، و خود را در این خاکدان اسیر سازد، و در صف شیاطین قرار گیرد، و به اسفل السافلین سقوط کند؟! آری پذیرش این خط انحرافی که متاسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلم و جهول بودن انسان است، و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود اعتراف می‌کند که بر خویشتن ستم کرده است **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (سوره اعراف آیه ۲۳).

در حقیقت همان ترک اولی که از او سر زد ناشی از فراموش کردن گوشه‌ای از عظمت این امانت بزرگ بود! و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که آسمانها و زمین‌ها

از حمل آن عاجز شده اند، اگر مقام خود را فراموش نکند (۱). ***آیه بعد در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان است، بیان این واقعیت است که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند: منافقان، مشرکان و مؤمنان، می فرماید: "هدف این بوده است که خداوند، مردان منافق و زنان منافق، و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر دهد، و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند همواره غفور و رحیم است" (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

در اینکه "لام" در "لِعَذْب" از نظر ادبیات عرب، کدام لام است دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه "لام" غایت است که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می شود بنا بر این مفهوم آیه چنین است: "سرانجام حمل این امانت این شد که گروهی راه نفاق بیوند و گروهی راه شرک و به خاطر خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار شوند و گروهی اهل ایمان به خاطر ادای این امانت و قیام به وظیفه

ص: ۴۵۷

۱-۱) از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن شد که هیچ نیازی نیست که ما چیزی در آیه در تقدیر بگیریم، آن چنان که جمعی از مفسران گفته اند، و آیه را چنین تفسیر کرده اند که منظور از عرضه داشتن امانت الهی بر آسمان و زمین و کوه ها همان عرضه داشتن بر اهل آنها است، یعنی ملائکه و فرشتگان! او به همین جهت گفته اند "آنها که از قبول امانت ابا کردند آن را ادا نمودند و آنها که امانت را پذیرا شدند خیانت کردند" - این تفسیر نه تنها از نظر احتیاج به تقدیر خلاف ظاهر است، بلکه از این نظر که فرشتگان دارای نوعی از تکلیف اند و حامل بخشی از این امانت اند نیز قابل ایراد است، از همه اینها گذشته اهل کوه ها را به فرشته تفسیر کردن خالی از غرابت نیست (دقت کنید).

خود در برابر آن، مشمول رحمتش گردند.

دیگر اینکه "لام علت" است، و جمله ای در تقدیر می باشد، بنا بر این تفسیر آیه چنین است: "هدف از عرض امانت این بوده که همه انسانها در بوته آزمایش قرار گیرند، و هر کس باطن خود را ظاهر کند و بر طبق استحقاق خود کیفر و پاداش بیند".

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱- مقدم داشتن اهل نفاق، بر مشرکان به خاطر آن است که منافق وانمود می کند که امانت دار است در حالی که خائن است، ولی مشرک، خیانتش برملا است، لذا منافق استحقاق بیشتری برای عذاب دارد.

*** ۲- مقدم داشتن این دو گروه بر مؤمنان ممکن است به خاطر این باشد که آخر آیه گذشته با "ظلموم" و "جهول" پایان یافت، و ظلموم و جهول متناسب با منافق و مشرک است، منافق، "ظالم" است و مشرک "جهول".

*** ۳- کلمه "الله" یک بار در مورد عذاب منافقان و مشرکان آمده، یک بار در باره پاداش مؤمنان، این به خاطر آنست که دو گروه اول یک سرنوشت دارند و حساب مؤمنان از آنها جدا است.

*** ۴- تعبیر به توبه (بجای پاداش) در مورد مؤمنان ممکن است از این جهت باشد که بیشترین ترس مؤمنان از لغزشهایی است که احیاناً از آنها سر زده لذا به آنها اطمینان و آرامش می دهد که لغزشهایشان را مشمول عفو می گرداند.

یا به خاطر این است که توبه خداوند بر بندگان بازگشت او به رحمت

ص: ۴۵۸

است، و می دانیم در واژه "رحمت" همه مواهب و پاداشها نهفته است.

***۵- توصیف پروردگار به "غفور" و "رحیم"، ممکن است در مقابل "ظلم" و "جهول" باشد، و یا به تناسب ذکر توبه در مورد مردان و زنان با ایمان.

*** اکنون که به فضل پروردگار به پایان سوره احزاب می رسیم ذکر این نکته را لازم می دانیم که هماهنگی آغاز و انجام این سوره قابل دقت و توجه است چرا که این سوره (سوره احزاب) با مخاطب ساختن پیامبر ص به تقوای الهی و نهی از اطاعت کافران و منافقان و تکیه بر علیم و حکیم بودن خداوند شروع شد، و با ذکر بزرگترین مساله زندگانی بشر یعنی حمل امانت الهی، و سپس تقسیم انسانها به سه گروه منافقان و کافران و مؤمنان و تکیه بر غفور و رحیم بودن خداوند پایان می گیرد.

و در میان این دو بحث، بحثهای فراوانی پیرامون این سه گروه و طرز رفتار آنها با این امانت الهی مطرح گردید که همه مکمل یکدیگر و روشنگر یکدیگر بودند.

*** پروردگار! ما را از کسانی قرار ده که "مخلصانه" امانت تو را پذیرا شدند، و "عاشقانه" از آن پاسداری کردند و به وظائف خویش در برابر آن قیام نمودند.

خداوندا! ما را از مؤمنانی قرار ده که مشمول غفران و رحمت تو شده اند نه از منافقان و مشرکانی که به خاطر "ظلم" و "جهول" بودنشان مستحق عذاب گشتند.

خداوندا! در این عصر و زمان که "احزاب" کفر بار دیگر گرداگرد

مدینه "اسلام" را گرفته اند، طوفان سهمگین خشم و غضبت را بر آنها بفرست، و کاخهایشان را بر سرشان ویران کن، و به ما آن استقامت و پایداری عطا فرما که در این لحظات حساس همچون کوه بایستیم و از مدینه اسلام پاسداری کنیم- آمین یا رب العالمین.

پایان سوره احزاب و پایان جلد هفدهم تفسیر نمونه جمعه دوم ربیع الثانی ۱۴۰۴ / ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۶۲

ص: ۴۶۰